شفق

پس سوگندمیکنم به شفق و سوگند میکنم
به شب و آنچه شب آن را جمع کرده است

(۱۶، ۱۷ الانشقاق)

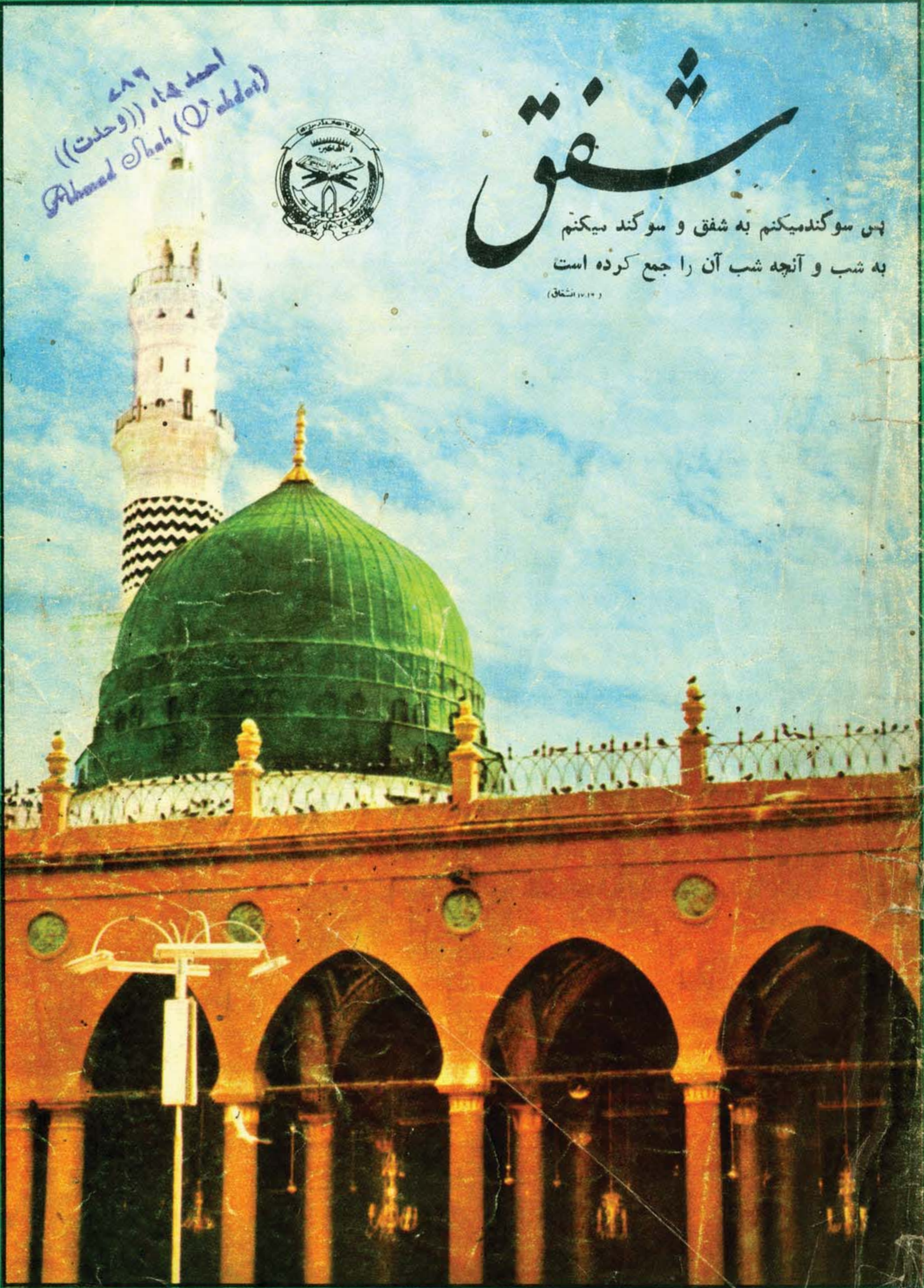

احمد شاه ((وحدت)) ۵۸۹
Ahmad Shah (Wahdat)

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ط وکفی بالله شهیدا ○

محمد رسول الله ط والذین معه اشدآء علی الکفار رحماء بینهم ترٰهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا ، سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ط ذلک مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل . . . (الحجرات : ۲۸ ، ۲۹)

ترجمه و توضیح :

او ذاتی است که پیامبرش را به هدایت و دین حق (اسلام) فرستاد - (حکمت شرف و نزول اسلام بدین قرار بود که) : آن را برهمه ادیان (روشها ، مکتبها ، مسلکها) غالب گرداند و براین امر خداوند (ج) بحیث شاهد کافی است .

حضرت محمد ﷺ فرستاده خدا (ج) است و کسانیکه با وی اند (از صفاتی برخوردار اند که) : برکفار سختگیر و دربین خود شان رحیم و مهربان اند - ایشان را خواهی دید رکوع کنان سجده کنان که فضل خداوند و رضای او تعالی را میخواهند ؛ از اثر سجده نشانهٔ (سعادت و تقوای) ایشان در روهای شان نمودار است . این صفت ایشان در تورات و انجیل نیز آمده است . . . .

مسئوول مدیر : محمد معروف «فروغگر»

مرستیال : . . . .

لیکوال غړي :

۱- محمد زبیر «شفیقی»

۲- محمد رحیم «خنجر»

۳- ذبیح الله «قریشی»

احمد شاه ((وحدت))
Ahmad Shah (Vahdat)

شفق

ارگان نشراتی حزبِ اسلامی افغانستان
کمیسیون ارشاد فرهنگ

سال سوم شماره چهارم و پنجم - تمبرِ مسلسل ۲۵-۲۶ عقرب و قوس ۱۳۶۴ هـ ش

بختور میلاد

د نړۍ په کوټ کوټ کې د ظلم او تیری تورو تیارو خپل تور پېخول غوړولی ؤ ، د انسان ټول فطری حقوق د جهالت او سرکشیو د بادارانو په لاس لوټ او تر پښو لاندی ؤ، انسان د یوه خدای(ج) پرځای د بی روحه کانو ، لمر ، سپوږمۍ ، اور او بی وسه انسان په مخکی د بنده‌گی سر تیټ کړی ؤ او بالآخره انسانی کرامتونه او سپېڅلی خصلتونه په حیوانی خویونوباندی بدل ؤ چی یوځل بیا خدای (ج) د لاروړکۍ په بیابان کی پرجل وهلی بشر د رحمت باران نازل کړ او په (۵۷۰-۵۷۱) میلادی کال د ربیع الاول په دولسمه رحمة للعلمین پیغمبر ﷺ نړۍ ته سترگی و غړولی ، هغه پیغمبر چی د رحمت اوهدایت وړالگی ئی ورو ورو د نړی کوټ کوټ ته خوری شوی او د جهالت په تروږ میوئی برۍ ومونډ .

چی دا دیٔ نن هم (۱۴۰۸) کاله وروسته په د رسته نړۍ او بیا خصوصاً په افغانستان کی د همغه محبوب پیغمبر حضرت محمد ﷺ په پله روان ټولگی د کفر او ستم له لښکرو سره د حق له سنگرونه د سر او مال په بیه ساتنه کوی .

نوموړ خپل په وینو کی لمبیدلی ملت او د ټولی نړۍ مسلمانانو ته د دغه بختور میلاد مبارکی وړاندی کوؤ اوله لوی خدای نه ټولو مسلمانانو ته د هغه ﷺ په لاره د تگ بری غواړو .

(ومن الله التوفیق)

مطالب این شماره

۱- مبارک میلاد
۲- پیغام شفق
۳- محمد ﷺ د حق او صداقت . . .
۴- د پیغمبر او سیاسی لیډر . . . . .
۵- سیمای مؤمنان در . . . .
۶- ریښتینی اتلان . . . .
۷- تجلی ایمان در قول و . . . .
۸- له مؤمن څخه د قرآن . . . .
۹- بررسی یی پیرامون . . . .
۱۰- پایه های اخلاق . . . .
۱۱- د یوه مبارز او مجاهد . . . . . .
۱۲- عوامل اساسی مشکلات . . . . .
۱۳- د حضرت محمد (ﷺ) د نبوت
۱۴- انگیزه های دعوت . . . . . .
فرهنگ یا د ټولنی معنوی . . .
۱۶- داعیه فلسطین در بوتهٔ آزمایش
۱۷- اسلامی حکومت او . . . . .
۱۸- فساد منشای تباهی . . . .
۱۹- خدایه ته می ترهغو . . . .
۲۰- مرور اجمالی وگذرایی . . . . . .
۲۱- مصاحبه . . . .
۲۲- قطرهٔ اشک . . . .
۲۳- حضرت محمد (ص) [illegible] . . .

ضمیمه دارد

PROPERTY OF ACKU

جریر

پیغام شفق

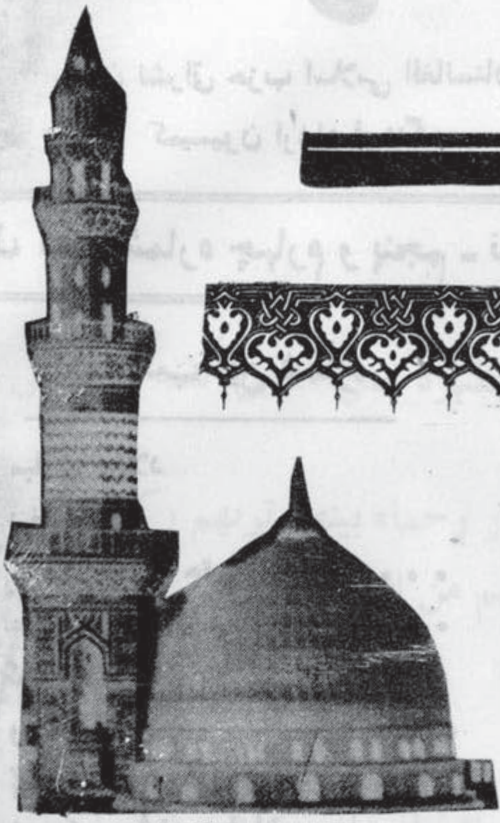

وقتی به اثر تبهکاری های ظلمومانهٔ طواغیت ستم کار گوهر تابان زندگی درکولاب گندیده ضلالت و گمراهی غرق می شود، و چهرهٔ درخشان خورشید جهانتاب هدایت و فلاح را ابر پاره های تاریک شرک و جهل مستور می سازد .

وقتی شبهای اختناق و ستم بر فضای نورانی جامعه بشری مسلط می گردندو آنرا در ملافهٔ سیاه و تاریکشان می پیچند ، و خفا شان کوردل به دستیاری شب گرایان سیه کار براریکه ستم گری و طغیان تکیه می زنند .

در چنین زمان بحربی پایان رحمت ایزدی متلاطم میشود و یکبار دیگر بر بندهگانش منت گذاشته منجی سترگی را برای خاتمهٔ سیاه کاری های طواغیت زمان مبعوث می نماید .

این نجاتگر بزرگ چون خنجر براق سپیده دم قلب شبستان جامعه انسانی را می شگافد و با حماسه قیام ور ستاخیز ، لوث ابر های تاریک ظلم و جهل را به دستیاری یاران نیک سیرتش میزداید .

به تأسی از همین سنت حیات بخش الهی ، و به خاطر نجات سفینهٔ بی بادبان و بی لنگر انسانیت از گرداب هلاکت و تباهی ، خداوند دادگرو مجیر حضرت محمد ﷺ را که قافله سالار سلسلهٔ انبیاء(ع) به حساب می رود در شبه جزیره سوزان حجاز برانگیخت ، تا چون سراجی منیر زینت بخش جهان انسانیت باشد ، و با فریاد ملکوتی اش سکوت ننگین جاهلیت را بشکند ، و در گوش مردمان محکوم و مظلوم سروش زندگی ساز آزادی و مقاومت راسردهد. و اوزا مامور ساخت تا علیه فرعونیان و اعوان شان بشورد و به واسطه او تاج پر افتخار کرامت برسر انسانیت قرار گرفته، مکارم اخلاق به او جنای اتمام و اکمالش برسد .

آری ! پیامبر اخخم و بزرگوار اسلام جون لمعهٔ زرین بامدادی از دل کویر آتشین حجاز سرکشید ، و هنوز زمانی از طلوع باسعادتش نه گذشتهٔ بود که انوار طلائی و زندگی آفرین دعوت و رسالتش سراسر گیتی را منور ساخت .

از آنروز تا اکنون که قرن ها گذشته است مهر فروزان رسالت حضرت محمد ﷺ همچنان در

انجمن انسانیت می درخشد ، و ملیار د ها انسان طی قرن های گذشته تا امروز مردانه از حریم دعوت تابناک او دفاع نموده و ارسته و عاشق در پای آن جان سپرده اند .

شرح کارنامه های الهی و جاویدان حیات پر سعادت محمد ﷺ چنان با عظمت و بزرگ است که در ظرف نا چیز این مختصر نمی گنجد زیرا اگر همه اشجار جهان را مداد بسازند و همه ابحار را به مرکب تبدیل نمایند ، باز هم نمیتوانیم گوشه ای از پیام ها و شمایل خجستهٔ او را بر شماریم و برکتاب حسن او مقدمه‌ای بنویسیم .

ازین رو ما که قرن چهاردهم میلاد محمدی را پشت سر گذاشته ایم . و قلب های گرم و بی قرار ما به نور مشعل و هاج هدایت و رسالت او منور گردیده است ضمن اعتذار نامه ای از آنچه ما کرده ایم و گذشته گان ما کرده اند مراتب عذر تقصیر خویش را به پیشگاه شکوهمند و نورانی محمد ﷺ معروض میداریم .

ای فخر انسانیت ! !

ای رحمة للعلمین ! !

ای شهسوار قافلهٔ عشق و بندگی ! !

ای کهکشان «نور»

وای چلچراغ روشن و زیبای زندگی !

تورفتی ! ! !

تورفتی و بعد از تو اصحاب بزرگوارت مشعل رسالت و دعوت تورا عاشقانه بدوش کشیدند و شرق و غرب این جهان را نکهت دلاویز دعوت الهی تو فرا گرفت .

تورفتی !

و بعد از تو ، آنطوری که فرموده بودی به یمن ایمان و تدبیر خلفای راستینت ابر قدرت های جبار آن روز (روم و فارس) در برابر شکوه و صلابت دعوت تو به زانو در آمدند ، و امپراطوری آهنین پارس که سرد مدار شرپرش نامه مبارکت را دریده بود بدست پرتوان برهنه پایان سینه - چاک که افتخار پیروی ترا داشتند پاره پاره گشت تورفتی ! !

و بعد از تو بدست مبارک یاران جامه دریده ات بناهای ستم آباد قسطنطنیه فروریخت و تخت شیطانی قیصرها سرنگون شد و لوای پر افتخار - دین نجات بخش تو بر بلندی های (پیرنه) و سرزمین (سزارها) سایه افگند .

تورفتی ! !

و بعد از تو . بهترین اصحاب تو ابا بکر(رض) بانعلین چوبینش و عمر(رض) با حصیر پارم پاره اش ، عثمان(رض) با حیای ملکوتی اش و علی با جامه کهنه و بخیه خور ده اش یکی بعد دیگری بار سنگین خلافت ترا بدوش کشیدند . و این و جیبه بزرگ را چنان صادقانه به جا آوردند که تاریخ بشر دوران خلافت و رهبری ایشان را به عنوان تنها دوران طلائی که تا هنوز مانندش را بشریت به خاطر ندارد ثبت نموده است .

تورفتی ! !

و اما بعد از تو . همچنان که فرموده بودی یاران فخیم و بهین سیرت تو مایه استحکام و قوت امتانت محسوب میشدند و چون انا هیدی فروزنده و ساطع ، اقطاب هدایت امت اسلامی بودند ، ولی بعد از زمانی ، پیمان شان را با خدای خویش به جا آورده و یکی بعد دیگری خرقه گلگون شهادت را به بر کشیدند و در راه اعتلای دین مقدس تو سر دادند بادوری اصحاب گرامی تو ازبین امت اسلامی

رشحهٔ ناتوانی و ضعف در پیکر مرصوص و دوافای این امت طاری شد . بزر های تشتت وپراگندگی هر طرف جوانه زدند و افتاب مجد و عظمت امت‌تو روبه غروب نهاد .

اهریمن سیاه شب باز هم برجامعهٔ انسانی چادر قیرگونش را گسترد و ابوالهول جهل و ستم عربده سرداد، ایادی طاغوت همه جادست بدست هم دادند تا بناهای ظلم آبادی را که در برابر سیل خروشان دعوت تو فروریخته بودند ، دوباره مرمت و تعمیر نمایند

تورفتی

و بعد از تو ، مطابق ارشاد ستوده ات پس از گذشت (۳۰) سال نظام ملوکیت جای نظام خلافت را گرفت و بدین سان اولین بذر ضعف و انحطاط حرث گردید .

تورفتی ! !

و بعد از تو ، بزرگترین ستمی که پیروانت بر خویشتن روا داشتند همان بود که بر خلاف هدایات جاویدانهٔ تو ، محراب سیاست را از محراب مسجد جدا نمودند و فرمان روایان امت‌تو از قیادت مذهبی دست کشیده به خاطر امیال مادی خویش به امور سیاسی و حکومت داری اشتغال ورزیدند . جدائی و تفکیک بین رهبری سیاسی و رهبری مذهبی بزرگترین بلیهٔ خانمانسوزی بود که بر امت اسلامی نازل شد .

و هنوز زمانی نگذشته بود که میان قیادت مذهبی و قیادت سیاسی جدال و کشمکش شدیدی آغاز گشت .

رهبران مذهبی است که کوله بار رسالت تورا بدوش داشتند و خویشتن را میراث داران دلباختهٔ تو می پنداشتند ، به خاطر پخش و نشر پیام های زندگی سازتو ، خالصانه تلاش می نمودند و با تحمل مشکلات و مصائب بی شمار ، به تدریس و ترویج اصول و معارف دین مبارکت همت گماشتند .

نظام داران سیاسی که از آشنائی عمیق امت اسلامی با معارف حیات آفرین اسلام هراس داشتند و آنرا مساوی با انهدام قدرت وسیطره غاصبانه شان‌می دانستند به تخویف وتهدید رهبران وپیشوان مذهبی دست یازیدند ، وبا استفاده از قدرت سیاسی شان در سدد آن شدند تا در برابر پخش و انتشار دعوت اسلامی که به همت و پشت کار مخاصانه ائمه بزرگوار دین تو چون موجی توفنده و ناشکیب به پیش می رفت ، موانع ایجاد نموده نگذارند اصول و موازین روح پرور اسلام در قلب های درد مند مسلمانان رسوخ کند ، و روحیه دفاع از حریم دین خدا و آزاده‌گی را در آنها بر انگیزد .

گاهی ماسک لطف و مرحمت بروخ می زدند، و با پیش‌کش نمودن ثروت های هنگفت و مقامات دولتی و کشوری به ائمه مذهبی ، مراتب اخلاص و دلسوزی بجا می آوردند .

ولی ائمه بزرگواربه تبعیت از دستور تو ، که از طریق عبدالله ابن مسعود «رض» به ایشان رسیده بود و آنها را از حاشیه نشینی دربار وزدو بند با - نظام داران جبارو فرعون منش برحزر داشته بودی در برابر شوکت و جبروت ملوک و پادشاهان سر - انقیاد و تسلیم فرود نیاوردند . و بی اعتنائی به دسایس و تعجیز های ناجوالمردانه دولت مردان سیاس ، تکلیف الهی شان را انجام دادند، همه حیاتشان را وقف تحقیق و تبلیغ علوم اسلامی نموده و جهانیان را از فیض ارشادات گوهرین تو مستفید ساختند .

تورفتی !

و بعد از تو یکی از جفا های دیگری که امتان تو بر خویشتن روا داشته اند همانست که بر خلاف اصول دین جاویدت، که همه انسانها را اعم از سیاه و سفید مانند دندانه های شانه برابر میداند، و معیار برتری و ارزش را تقوا و پرهیزگاری تثبیت نموده است، به عادات جاهلی اجداد شان رو آورده به تبعیض طبقاتی و قومی منقاد شدند. کلمات «عربی» و «عجمی» دوباره برسر زبان ها افتاد. چهار قرن تمام، خانواده های،اموی عباسی و علوی، با حفظ روحیه طبقاتی وعشیر وی، به منظور کسب قدرت سیاسی و سرکوبی یکدیگر به جان هم افتادند شیرازه وحدت و یکپارچگی امت اسلامی در نتیجه این جدال طبقاتی و سیاسی شان از هم گسیخت، و به این ترتیب بزرگترین ارزش اجتماعی جامعه اسلامی که همانا نفی هرگونه طبقات و تبعیضات منحط نژادی است به خاک یکسان گردید.

تورفتی !

و بعد از تو، قرن ها یکی پی دیگری گذشتند و بنیان عظمت و شکوه امت اسلامی به اثر ستمگاری های بی حساب خود شان متزلزل گشت و کوکب اقبال ملت های مسلمان در تالاب اسارت و بردگی افول کرد.

بیگانگان و لشکریان شیطان بر امت اسلامی مسلط شدند و دیو سیاه استعمار ملت های مسلمان را آهسته، آهسته بلعید و طلسم جوروستم باطل پرستان برما ـ چیره شد.

تورفتی !

و، بعد از تو، بیگانگان ستمگر و شیاد و همطریقان ابو جهل و دیگر ستمگاران تاریخ برما حاکم شدند و در زمانه حاکمیت شان امت اسلامی را در مجمر سوزان ظلم و ستم خویش مظلومانه سوختند.

از جمله ظلم ها و طامات اسفباری که استعمار به خاطر ابقای ظلمانه اش ضمن طرح دقیق و حساب شده ای برما تحمیل کرد یکی هم تغیر در نظام و روش تعلیم و تربیت مسلمانان بود. که محور اساسی تمامی مصائب و مشقاتی به حساب می آید که امروز اکثریت ملت های اسلامی بدان گرفتار اند.

استعمار میدانست که یگانه راه استدامت و بقای حاکمیتش بر ملت های مسلمان همانست که نونهالان این امت را از فرهنگ والای اسلامی بدور سازد و ملت های اسلامی را به بلیه بیگانگی از فرهنگ مصاب گرداند.

ازین رو نظام تعلیم و تربیت را که حاصل قرن ها تلاش های بی امان وخستگی ناپذیر ائمه اطهار مابود در کشور های مسلمان تغیر داد و در عوض بوسیله حکومات اجیر و مزدورش که زمام قدرت را در کشور های مسلمان بدست داشتند مکاتبی مطابق برنامه و پروگرام استعماری اش احداث نمود.

به اثر این ظلم عظیم استعمار، جوانان نوخاسته ملت های مسلمان، درفضای بیگانگی ازفرهنگ اسلامی میمون وار مقلد فرهنگ رسوای استعمار گردیدند و چون عروسکهای بی ارادهای آله دست بیگانگان استعمارگر قرار گذشتند

سالها گذشند و زمانی فرا رسید که ملت های مسلمان در فکر شکستن زنجیر اسارت و بردگی افتادند و درمیان آنها جنبش های رهائی بخش توفنده گشت.

ولی رهبران این جنبش های رهائی بخش تربیت یافتگان همان مکتب های بودند که استعمار مطابق طرح شیطانی اش در کشور های مسلمان بنانها نه

بود .

وقتی این تحصیل گرده های انقلابی و بیگانه از فرهنگ بر سریر پرنیانی اقتدار تکیه زدند چون پرورده مکتب های استعمار بودند لذا نقش قدم استعمار و مزدورانش راتعقیب نموده ملت های مسلمان را یکبار دیگر در بند محکومیت استعمار گران سفاک کشیدند .

ولی باز هم اقیانوس بی کران رحمت خداوند خروشنده گشت و به اراده پروردگاریش از بین همان تربیت شده گان مکتب های استعماری راد مردان بزرگی را توفیق عنایت نمودتا تالوای شکوهمند دین توا را برافرازند و به گردهم جمع شده به خاطر احیای عظمت و رفعت امت اسلامی نهضت های الهی و شگوفائی را براه اندازند .

و حالا سالهاست که این شیفتگان سرسپرده شمع هدایت تو در راه دفاع از حریم مقدس دینت در سراسر کشور های اسلامی می رز مند و در آرزوی آنند تا فانوس نور افشان دین ترا مانند نیاکان شان بدست گیرند و جهانیان را از تلالوی فرحبخشش بهره مند سازند .

این نهضت های اسلامی که دنباله رو خطه نورانی و پیاض دین تو هستند در تمامی سرزمین های مسلمان نشین بر علیه مزدوران استعمارو فرعون صفتان بیدادگرشورید ند ، و با ایثار و قربانی بهترین فرزندان شان از سنگر های ایمان و جهاد پاسداری می نمایند .

گرچه این نهضت های مجاهد و ایثارگر نتوانسته اند ، آنطوریکه شایسه دین تو و راه نورانی توست حق انقیاد و پیروی بجا نمایند ، و امثله و نمونه های زنده دعوت اسلامی شوند ولی چشم استغاثه و امید بر آسمان پر جلال کرم و شفقت تو دارند ،

و امید وارند عذر تقصیر ایشانرا پذیرفته از نا رسائی ها و خطا های بی شمار شان بگذری . زیرا ایشان نیز در همان شرایط و جوی که استعمار گران دجال و چاکران شرف باخته شان ساخته بودند بال و پر کشیده اند . پس عذر ایشان را اجابت کن و در پشگاه عدل الهی شفیع آنها شو . تا خداوند دادگر و مستعان از سرچشمه فیاض هدایت خویش ایشان را سیراب سازد و سنگر های گرم و خویش ایمان و جهاد را در کشور های اسلامی پایدار ، مستحکم و پیروز بدراد .

حضرت محمد ﷺ

د حق او صداقت ځلاند لمر

که هر څو زما نه خپل مسیر تـه دوام ورکړی په نړی کی بـه دی دووډلـو ترمینځ کړکیچ او اخ ډب جاری او روان وی ، یا په بل عبارت د قیامت ترورځی پوری به هرومرو یو ټولی د حق د حریم څخه دفاع کوی او بله به د شیطان ټولی د باطل پـه پو له ولاړ د حق ورکول غواړی څرنګه چـه حق د ازلی او لا یزال خـدای (ج) نوم دی د الله (ج) د ربوبیت د مظهر پوره ثبوت د حق قـوام دی . کله داسی هم پیښه شویده چـه د باطل پلویان د حق څخه داسی د یوه او بوالی غـوره کړی . چه ګواکی هلته هیڅ حق وجود نلری . ولی د حق وجـود ثابت ، خو لیدونکی او اوریـدونکی ئی ړانده او کانه وی . چه پدی ترڅ کی د حق پلویان ورک ښکاریږی .

د بشریت د نجات بیړی د جهالت پـه بحر کی د ډوبیدو په حـال کی وه مظلوم او بی اسری انسان لا لهانـــده هری خوا تـه بی لاری ګرزیدو ، د نړی فضا له دوړو او لوخړو خړپیجنه وه .

د ځمکی پرمخ د ظلم وحشت او ستم تغـر غوړیدلی و .

نه امن ؤ او نه قراری ، نـه سکون ؤ او نه آرامی ، نه انسانیت ؤ او نه معنویت ، نه یو قام او یو ملک ؤ نه ملیت ؤ او نه وحدت ، نـه ټولنیز ژوند ؤ او نه سیاسی حیثیت ، جلاجلا قبیلی وی او د هری قبیـلی جلا مشران ، لکه څنګه چه ځانله کورونه وو د هر یو کور جلا او ځانګړی خـدای ، د ظلم او تیری اندازه او اټکل نور نشوای کیدلای د جزیرة العـرب پرآسمان تور ډاره ونکی پیڅول خپور و . هر انسان دفطری صلاحیت او استعداد له مخی د آزادی او د نـورو د تیری څخه د خلاصون په لټـه کښی و رښائی لټولـه ، لار ورکی انسان د عربستان په ریګستانونو کی چه بدنونه ئی سوځول د زعم او آزادی هیـلی او اسری ئی د سوځیـدو په حال کی لیدل. د هغه وخت ننګ اوعار دَ انسانیت د فطـرت سره ښکاره تیښته وه . د لورانـو ژونـدی خښول او په مظلومانو په زور کارکول . د بی وزلو او آزادو انسانانو څخه مریونه جوړول . او هغه یو د بل سره دومره جنګول چـه وینی تـری وبهیږی . د عربو د رئیسانو عادت و .

ه څوک خبروو چه دا تروږمن او تیاره حالت به په یوه ځلانده او روڼ سباؤن بدل شی .

د عـادت له مخی شپی او ورځی د بدلون او اوښتون په حال کی وی .

د طبعیت په ښکلا کی کوم نوی اثر او بدلون نه ښکاریده هر څوک د معمول سره لګیاوو ژوندئی کاوه.

د عربستان څخه د جنګ ډګر جـوړ شوی و .

څومره قبیـلی چه پدی خـاوره کی ئی ژوند کاوه ، یو د بل سره په کلنوکلنو جګړو بوختی وی . د مخاوری په غرونو ، رغونـو ، دښتو او میروکی کومی قبیلی

وریځو څخه راووتلی. د عبدالله په کورکی د ماشوم یتیم آواز پورته شو . ملائکو یو تربله زیری وکړل د سحرنسیم په پوره طراوت او معطرحالت خپلی وږی هر لورته خپری کړی وی عبدالمطلب خبر شو . او مکیان تول خبر شول، د دغه شپی سباؤن نه یوازی د خوشحالی او سکون زیری ورکاوه بلکه په نړی کی خورا مهم بدلون د دی شپی په تیریدو سره برملا شو ، د بخندی آتشکده سړه شوه ، د روم د قیصر تخت پـه ځمکه نسکـور شو او د فـارس د کسری څوارلس کنگری ونړیدی .

محمد (ﷺ) د دنیا د کړاونو څخه ډک سفر آغاز او پیل کړ ، حضرت محمد ﷺ لا نـه و پیدا شوی چه د دوی پلار وفـات شو ، دی لا کوچنی ماشوم ؤچه د مور د خوږی غیـږی څخه محـروم شو . دوه کلونـــه ورستـه ئی د دوی د پلار لـه خوانیکه عبدالمطلب چه د هغه مهربانی د دوی د یتیم والی د پرهار د پاره مرهم وه هم وفات شو ، د ده سره ابوطالب چه د نبوت په لمړیو مرحلو کی د قریشو د تیریو او ناخوالـو په مقابـل کی د دوی ډال وو هغه هم له دوی څخه جلا او بیل شو .

محمد (ﷺ) صادق و ، هغه امین و ، صداقت او امانت چه دپیغمبری ممتاز خاصیتونه دی په محمد(ﷺ) کی په ښکاره ډول بریښیدل ، محمد (ﷺ) د ناخوالو په مقابـل کی د خـبرو ـ د لاری مخنیوی کولـو هغه د خـورا جـرأت خاونـد و ، محمـد (ﷺ) چـه په خپل ژوند کی یوازی پاتی شوی وو. هره لحظه یې په آرامی شوه په هر څه کی یې فکر کولو او د هرڅه په برخه کی ئی پوښتنه کوله . د خپل تره ابوطالب سره ئی مینه او انس زیاتیـده . د الله پاک تقدیر و د ابوطالب مینه هم د محمد سره ډیـره زیاتـه وه . محمد د عـربو ساده ژونـــد او عادتونو او کانو تـه زاریو او دعاگانو په حیرت کی اچولی و ، او هــره

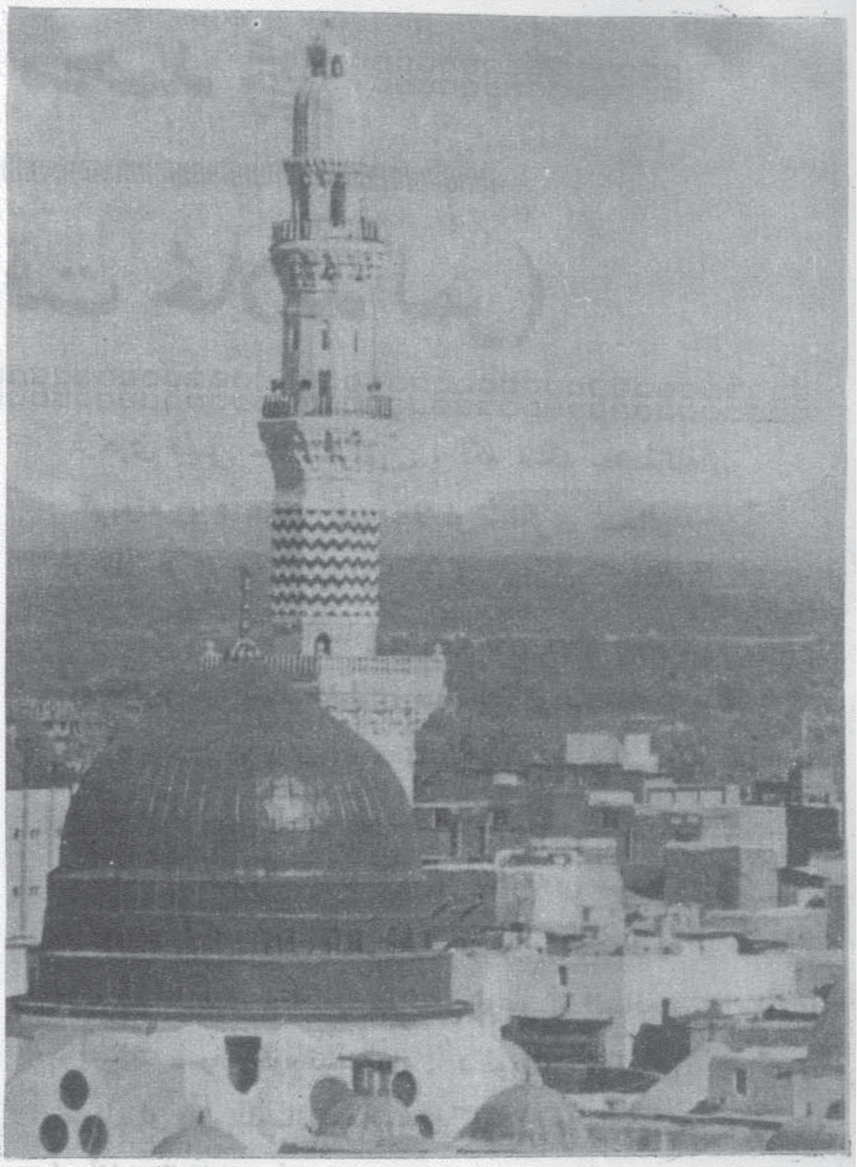

چه میشتی شوی وی. د هیڅ ډول بدکار څخه ئی مخ نه اړاوه د چور چپاول . د وینو تویولـو ظلمونو او تیریو اورونه بل وو . د انتقام او غچ اخستلوتندی داسی په سراخیستی وو چه د یو تن په بدله کی به دسل گونو خلکو په وژلو د دوی دغه ناروا هلی ځلی نه پوره کیدی .

د الهی سنت د مخی بشریت هدایت ته اړ او محتاج و . الله (ج) د خپلی لورونی او پیرزوینی په ترځ کښی چه د ښښنی او فیضان سیندئی په څپو شوی و د بنی هاشم په کورنی کی د عبدالمطلب لمسی محمد بن عبدالله د خپـل رحمت د مخی مهدی او د خلکو د لار ښوونی لپـاره خپـل استـازی وټا کلو ، د حق د لمـر وړانگی او پلوشی د تـورو تیــارو او تپـو

کړی ئی د اصلاح پــه لور کی شوق کاوه . محمد ﷺ دنورو ماشومانو سره په خپلوکړو وړو کی خورا دقت او ځیرنه کوله . محمد (ﷺ) کله چه د تجارت د پاره د خپل تره سره لاړو .

د خلکو او ټولنی اجتماعی وضعه ئی د بـازار او کوڅی څخه پیژندله. او کله به چه محمد ﷺ د خلکو د ژوند په برخه کی د خپل تره سره خبری او اتری کولی د هغه په ځوابونو په زړه کی راضی نه و .

د هغه په زړه ئی د تور شغلی د پورتـه د اچیدو کیدلو په حال کی وی او د هغه د امانت او صداقت ژغ زمزمـه او ګونګسی د هر چیا غوږ تـه رسیدلی وی . د شام په سفــر کی د محمد (ﷺ) پـه هکله د بحیرا پیش ګـوئی د پیغمبری او د بشری ټولنی د ستونزو او کړاونو څخه د خلاصون رنګ درلـود خو محمد (ﷺ) هیڅکله پوه نـه وه چـه دی بــه پیغمبر کیږی .

محمد (ﷺ) پونـده وو ، محمد (ﷺ) عابد و ، هغه مبارک د نبوت نـه وړاندی هم تل په عبـادت بوخت او لګیا اوسیده او د حـرا په غار کښی به ئی میاشتی تیرولی او په دغه غـار کی به ئی عبادت او مراقبی کولی، دقریشو او دعربو په مینځ کی ئی د صادق او امین لقب ګټلی و ، محمد (ﷺ) د امانت او صداقت دمخی دخپل ژوند ملګری بی بی خدیجه رضی الله عنها په په نکاح کی راوسته ، د وخت د تیریدو سره سره د محمد (ﷺ) په ژوند کی نوی بدلون او اوښتون راتلو یوه ورځ چـه کله هغه د حـرا په غـار کښی ناست و ناڅا په ورباندی وحی نازله شوه او پرښته راغله هغه ته ئی وویل ووایه په نامه د خـدای (اقرأ باسم ربك الذی خلق) .

د بشریت په تاریخ کی نـوی باب پرانستـل شو ، محمد ﷺ ته د واحد او لا شریک خدای د عبادت او د الله وحدانیت ته د بلنی دنده ورپه غاړه شوه .

محمد (ﷺ) مخ کی لدینـه چه د اسلام په لـور بلنـه پیل کړی د اسلامی ادابو او ښودنی سـره سم لمونځ کول پیل کړل ، د ده دا عمل د عامو خلکو د حیرانتیا سبب وګرزید، کله چه دلمړی ځـل د پاره قریشو د پیغمبر (ﷺ) عمـل په سترګو ولیـــده . هغوی پوه شول چه محمد (ﷺ) د یوه بل کوم نوی دین پیرو شوی دی . د قریشو مشران او لویان د رسول الله پدی عمـل بانـدی ډیر په غوصه او غضب شول . د ابوجهـل په ماغـزو کی د جهالت چینجی راو ښوریـدل . او په ښکاره ئی د خـدای (ج) استازی ته وویل چه په حرم کی دا ډول عبادت مکړه هغه د ابراهیم (ع) په لاس وران شوی او د ډیر له خدایانو څخه پاک شوی حـرم . چه پدی وخـت کی د بتانـو مـرکـز ګرزیـدلی و . د محمد (ﷺ) عبادت پدی ځای کی پردوی باندی ډیر سخت تمامیده.

برسیره پردی چه محمد (ﷺ) د خپلوانو سره ښه چال چلند کولو چه رښتیائی ویل امانتونه ئی ادا کـول د بی وزلـه خلکو پیتی ئی اچتول . د میلمه پالنـه ئی کوله . دا ټول هغه صفـات وو چه قریشو په سترګو لیـدل او دی پری مشهور و ، نو ځکه په لمـړی ځل عام خلک د تعجب او حیرانتیا سره مخامخ شول، د بشریت د ستر لارښود حضرت مصطفی (ﷺ) پــه

مقابل کې د کفارو ډول ډول د تعذيبونو لړۍ پيل شوه ، آن تردې چه د لمانځه کولو په حال کې په پيغمبر(ﷺ) د اور خوړلن. د هغه په ورميږه باندې د ابوجهل د پښو ايښودلو اقدام . د هغه په غاړه کې پريوان غورځول او نور ...

د صحيح بخارۍ روايت‌دی چه‌يوه ورځ رسول(ﷺ)په حرم کې لمونځ‌کولو پدغه وخت‌کې د قريشو رئيسان او مشران ناست وو ټوکې او مسخرې ئې کولې ابوجهل وويل کاش پدې وخت کې څوک تللی وای او د اوښې لړې ئې د خوشايو ډک راوړې وای او چه محمد په سجده پريوتلی وای نو دغه لړې ئې د هغه په ورميږه ور اچولې‌وای. د ابوجهل دپريکړې سره سم دغه دنده عتبه نومې شخص ترسره او پرځای کړه . د کوښښو سردار سره د دې ټولو تکليفونواو مزاحمتونو د خدای(ج)په مينه او دعبادت په خوند او لذت کې داسې محوه و چه د هيڅ ډول کړاوونو پروائی نه ساتله او په پوره صبر او زغم سره ئې خپل عبادت ته دوام ورکولو .

محمد (ﷺ) داعي وو. ته سوږ نه ئې ليږلی مگر هدايت داعي او زيرې ورکوونکی او ويره وونکی له اور د دوزخ څخه (انما بعثت داعيا ومعلماً) .

کله چه محمد(ﷺ) د اسلام د بلنې د پاره پاڅيده او پرده باندې دوهم ځل چه د اوحي نازله شوه .

«يا ايها المدثر قم فانذر وربك فكبر وثيابك فطهر
والرجز فاهجر ٥ (مدثر سورة)

ترجمه : ای څادر اغوستونکيه پاڅه خلک و بيره وه . خپل پروردگار په لوئی يادکړه او ښتان پريږده .

د ده آزموينې په پيل شوی پداسې حال کې چه مکه د عربو قبائلو د ښتانو ترټوله لوی د عبادت مرکز و . خلکو ته د يوه واحد لا شريك خدای د عبادت او بندگی بلنه ورکړه او پرته له واحد خدای څخه بل هيڅ ځواک او طاقت د عبادت او اطاعت‌ورندي

ځکه د الوهيت مقام يوازې د يوه خدای (ج) لپاره وړدی او بس . دا څه اسانه خبره نه وه چه عرب دې د يوه يتيم پو ونده په خوله دې مفکورې ته غاړه کيږدی‌که څه هم عرب د الله په حاکميت او غالبتوب باندې ښه پوهيدل . د دې لپاره چه د يوه خدای عبادت د ټولو دنيوی او مادی ځواکونو پرخلاف يو ملاماتوونکی گذار وو . عربو ځکه د ټول توان او وس سره د دې اعلان په مقابل کې پوره ديارلس‌کاله سخت مقاومت وکړ اوکوم زحمتونه او خنډونه نه وو چې دوی د محمد ﷺ د بلنې په لاره کې ايجاد نکړل . ليکن پدې ټولو حالاتو کې د رسول ﷺ زړه هيڅکله د نااميدۍ اضطراب بيرې او خوف سره آشنا نه شو . د حق پلويان ټولې ټولې د اسلام په دين مشرف کيدل . محمد ﷺ دحق لارې ته په بلنه‌کې د ځمکې په سرونومصيبتونه کړاوونه ستونزې پيښې شوې د ده په عزم اراده کې هيڅ تغيرراننه‌غی بلکه په پوره استقامت ثبات اوټينگار سره‌ئې د حق دفاع‌کوله ، د دعوت او بلنې ترڅنگ صبر د پيغمبرانو خاصه او د خدای (ج) غوښتنه ده هرکله چه پيغمبر ﷺ د انبياؤ سردار ؤ نوله دې کبله د انبياؤ پدې دمقدسه لړکې د ستونزو او ربړونو غمونو او مصيبتونو ډير بار د محمد ﷺ په غاړه لويږی : (واصبر كما صبروا اولواالعزم من الرسل) ای پيغمبره لکه څنگه‌چه دستروعزمونو (اولوالعزمه) پيغمبرانو صبر وکړ تــه‌ئې هم وکړه د محمد ﷺ ژوندد د بشريت د پاره رحمت دی . (وما ارسلنك الا رحمة للعلمين حضرت رسول اکرم ﷺ د اخلاقو مجموعه ده ټول ښه خصلتونه او خويونه د دوی په عملی ژوند کې د بشريت لپاره د لارې مثال دی ..

د پيغمبرانو سالار د عملی ژوند ښکاره او روښانه مقدمه ده دوی د انسانی ټولنې د لارښوونې د پاره د اخلاقو د عملی کولو ساحه د ژوندالد پــه

هر اړخ کښې ښودلی ده د اخلاقو په پراخه اوارته لمن کې دوست . غلیم . خپل او پردی : لوی او کوچنیان ، خوار او بډایان، روغه او جنګ رحم او عاطفه ، تواضع او خاکساری ، ټول شامل دی (انک لعلی خلق عظیم) الآیه . ای محمده ته د ډیرو جګو اخلاقو خاوندئ ، یو وخت څوتنه اصحاب حضرت عایشی (رض) ته ورغلل او د رسول ﷺ د اخلاقو په برخه کی ئی و غوښتل تپوس وکړی.

حضرت عایشی صدیقی (رض) له دغو اصحابونه پوښتنه وکړه . چه آیا تاسی قرآن نه لولی ؟ انخلق رسول الله کان القرآن ، یعنی د پیغمبر اخلاق قرآن وو .

لنډه دا چه د حضرت رسول اکرم ﷺ کړه وړه فعل عمل تقریر چه په شریعت کی ورته سنت وائی او رسول ﷺ په هغو باندی مداومت کړی وی دا ټول اخلاق بلل کیږی . هغه لوی او مهربان خدای دی مونږته توفیق را کړی ترڅو د حضرت رسول اکرم ﷺ په ارشاداتو او لارښوونو عمل وکړو . د نمونی په ډول د حضرت رسول د عملی ژوند یوڅه نمونی : حضرت انس (رض) وائی چه یوه ورځ رسول ﷺ زما کورته راغی اودچښلو او بهئی و غوښتلی ما ورته د اوبو په ځای د وزی شودی وړاندی کړی . پدی وخت د ده سره په مجلس کی حضرت ابوبکر صدیق (رض) د دوی کیڼی خواته او حضرت عمر مخامخ او یو صحرائی ښی خواته ناست ؤ هرکله چه محمد ﷺ شودی. وچښی لو حضرت عمر (رض) د حضرت ابوبکر (رض) خوا ته اشاره وکړه چه پاتی شو دی د ابوبکر (رض) وچښی . حضرت رسول اکرم ﷺ وویل چه لمړی حق د هغه چا دی چه ښی خوا ته ناست وی د دی وینا نه ورسته ئی پاتی شو دی صحرائی ته ورکړی .

حضرت محمد ﷺ دصحابه ؤ سره په ډیرو معمولی کارونو کی برخه اخستی ده او د یوه عادی مزدور غوندی بهئ د هغو سره یو ځای په ګډه کارکولو .

مدینی منوری ته له راتګ نه وروسته د ټولو نه لمړی کار د نبوی مسجد آبادول وو چه دوی د دی مقدس مسجد په آبادولو کی پوره ونډه اخستی وه . او د نورو صحابه ؤ په شان ئی کار کولو . د حضرت رسول اکرم ﷺ . د خاکساری او تواضح دا حال ؤ دوی مبارک د خپل ځان د پاره حتی روا تعظیمی الفاظ هم نه خوښول . یوځل یو شخص رسول ﷺ ته په دی الفاظو خطاب وکړ چه (ای آغا ای زموږ د آغا زویه) او ای زموږ ټولونه غوره او په موږکی د ټولو نه غوره او بهتر زویه .

محمد ﷺ وویل ای خلکو پرهیزګاری غوره کړی چه شیطان تاسی کندی ته و نه غورځوی) د کورنی ژوند د وسایلو په برخه کی یوازی د حضرت عایشی (رض) دا خبره د محمد د هرا متی د پاره که کشر وی او که مشر ـ که امیر وی اوکه مامور کفایت کوی (ما کانت لاملانا الاثوب واحد) بخاری جز اول صفحه (٤٥) ـ زموږ د ټولو ښځو یوازی یوه جوړه کالی وو .

محمد (ﷺ) د حق او صداقت هغه ځلانده لمر و چه د دوی په وړانګو ناځا په د نیکمرغی هوساینی سهار را وخوت د عدل ، انصاف وړور ګلوی . مینی او محبت تر فضا لاندی د یوه خدای عبادت تهخلکو غاړه کیښوده او د اسلام د مقدس دین تر سیوری لاندي سره راټول شول .

د پیغمبرؐ او سیاسي لیډر فرق

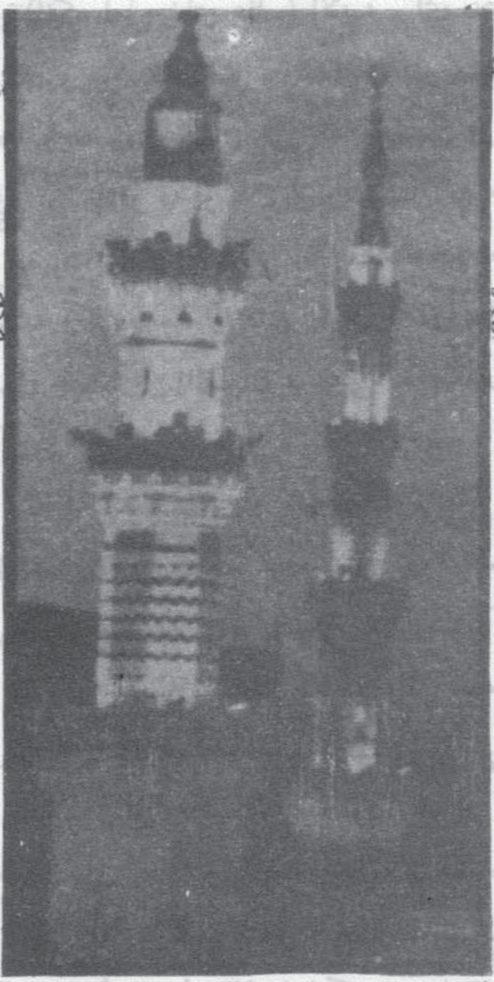

د «انساني دنیا پر مسلمانون کے عروج و زوال کا اثر» ـــ چې مؤلف یې سید ابو الحسن ندوي دی ـ پښتو ژباړې څخه انتخاب ـ ژباړن: فضل‌ود «لټون»

په عربوکې د کار ساحه ډیره پراخه وه، که پیغمبر (ﷺ) کوم قامي لارښود یا وطن‌دوست مشر وای، د هغه (ﷺ) د کار طرز او طریقه د سیاسي مشر په څیر وای، نو د هغه په وړاندې به غوره شکل داؤ چې د عربي قبایلو ترمنځ یې اتحاد راوستی وای، په یوه هیواد کې د یوه تنظیم لاندې را ټول کړي وای، له عربو یې ځواکمن جنګیالی قوت جوړ کړی وای، او د یوه عربي ریاست یا جمهوریت بنسټ یې ایښې وای چې هغه (ﷺ) به یې ډیر په اسانۍ سره رئیس کیدای شو، پدې کار کې به له هغه سره (ابوجهل)، (عتبه) او نور شریک وو او هغه (ﷺ) ته به یې د عربو قیادت سپارلی وای، ځکه چې هغوی ته د هغه ﷺ صداقت او امانت معلوم ؤ، هغوی هغه ﷺ د مکې تر ټولو لویه شخړه کې حکم ټاکلی و،

عتبه د قریشو په نمایندګۍ هغه ﷺ ته د قریشو د سرداری بلنه ور کړیوه او ورته ویلي یې وو که تاسي مشري غواړۍ موږ هیڅ مخالفت نه لرو، ترژونده زموږ مشراوسه. که هغه ﷺ ته دغه سیاسي مقام ترلاسه شوی وای نو بیا ورته د ایران او روم پر سلطنتونو لښکر کشي اسان و، د عربي شهسوار و په وسیله بې د روم او ایران پر پادشاهیو حمله کوای شوه، د عجمیانو پر مغلوبولو یې په روم او ایران‌کې د عربو د برې بیرغ ر پولای شو.

دا څومره زړه را ښکونکې خوب ؤ او د عربي لویې غوښتنې وزکې څومره تسلا موجوده وه، که هغه ﷺ ته په یوه مهال له دغو دواړو شاهنشاهیو سره جنګ کول له سیاسي نظره غوره نه وو، نو یمن او حبشه خویې د خپل نوی حکومت سره په آسانۍ یوځای کولای شو.

خپله په عربو کې دو مره ټولنیز او ژوندی ځواک ؤ چې د غوره سیاسي بصیرت، قامي نظم، تنظیمي پوهې او قوي عزم ته له کاونو لیواله وو،

چې د غوره او ټینګ عـزم څښتن لاربښود په لـرلو یې عرب اصلاح او تنظیم کړي وای او په نړۍ کې یې ترې یو لوی ځواک او با عظمته هیواد جوړ کړی وای .

خو رسول اکرم (ﷺ) د دې لپاره را استول شوی نه و چې د یوې خرابې پرځای دویمه را منځ ته کړي ، یوه نا برابري لرې دویمه هغه پیدا کړي، یو ځیز یو ځـای روا او بل ځـای نـاروا و ګڼي ، دیوه قام د ځانګړنې (خود غرضي) مخالفت وکړي او بل قام د هغې لپاره پرشـاوتیږي ، هغه (ﷺ) د یوه وطن دوست لاربښود او سیاسي مشرپه توګه را استول شوی نـه و ، چـې د یـوه قـام پـه تبـاهۍ کې د بل، ښیـرازي ولټـوي ، د نـورو قامونو له ثروت او شتمنې نه د خپل قام لمنې ډکې کړي ، او خلک د روم او فارس له مریيتوب نه د آل عدنان او قحطان د او لادې په مریيتابه کې راولي .

د هغه (ﷺ) د بعثت هدف نړیوالوته د جنت زیرې ورکول او د اخرت له عـذابه ویرول و هغـه (ﷺ) خدای (ج) ته بلونکی او ځلانده لمر (سراج المنیر) را لیـږل شوی و چـې ټوله نړۍ د بندګانو له بندګۍ خلاصه کړي او د یوه خدای (ج) بندګان یې کړي .

ټـول خلک د مـادي ژوندانه لـه تنګسیا اوبلاو د دنیا او اخرت پراخیـو تـه یې ورسوي

د مذاهبو او ادیانوله نا برابر یو نجات ورکړي او د اسلامي عدالت نه د ګټې اخستو وخت ورتـه مساعد کړي ، د هغه (ﷺ) کار نیکي ته لیوالول او له بدیو منع کول و ، صاف او پـاک شیان حـلال ګڼل او خراب او ناپاکه شیان حرام شمیرل و ، او د هغو بندونو او زولنـو ماتـول و چې انسانانـو د خپلې ناپوهۍ او یا مذاهبو او حکومتونو په زور د خلکو په پښوکې اچولي وو .

له همدې لامله د هغه (ﷺ) مخاطب یوازې یوقام یاد یوه هیواد او سیدونکي نه وو ، د هغه (ﷺ) وینا ټولو انسانانو او انساني ضمیر ته وه .

عربي قام د ډیر زښت وروسته والي او اخلاقي ځوړتیا له امله د دې وړ وو چې د هغـه (ﷺ) تحریک دې له همدې ځایه پیل شي او د نبوت د کارپیل دې پـه همـدې قـام کې وشي ، (مکـه) او د عربو جزیره نما د خپل جغرافیایي موقعیت او سیاسي آزادۍ له امله د هغه (ﷺ) د کوششونو له پاره غـوره مـرکـزو ، عربي قـام د خپلـو نفسیاتي ځانګړتیاوو او اخلاقي بیلوالي له امله د هغه (ﷺ) د پیغام لپـاره ډیر ښه استاذی او د هغـه (ﷺ) د بلنې غوره خبریال کیدای شو .

هغه (ﷺ) د هغو مصلحینوله ډلې نه و چې د خپل قام یاد خپلې زمانې د څو ټولنیزو، کمزوریو یا اخلاقي خرابیو په ورک کولو پسې وي او د وخت د غوښتنې په اساس د هغـو عیبونو په لـرې کولـو پسې موسي او یاله نړۍ ناکام رخصتیږي[1]

۱ ـ ګاندي د خپل روحـاني او سیـاسي ژوند پـه لومړیو کې دوه مهم اصول د خپل ژوند مقصد و ټـاکل او پر همـدې دواړویـې هغه ټول طاقتونه ، ذهني او علمي صلاحیتونه او وسایل ولګول چې هغه مهال ډیرولـږو خلکوتـه په برخه وو ، لومړی اصل «عـدم تـشدد» و چې د یوه مستقل مذهب په توګـه یې د هغه لورې ته بلنه ورکوله او د همدې لپاره یـې خپل ژوند وقف کړ ، خو څرنګـه چې دغـه طریقه د نفسي بدلون او د دین له اساسي بلنې بیله وه ، له همدې لامله د ګاندي بلنې هغه

پاتې په ۴۴ مخ کې

فروغگر

سیمای مؤمنان در آیینه سیرت محمدی (ﷺ)

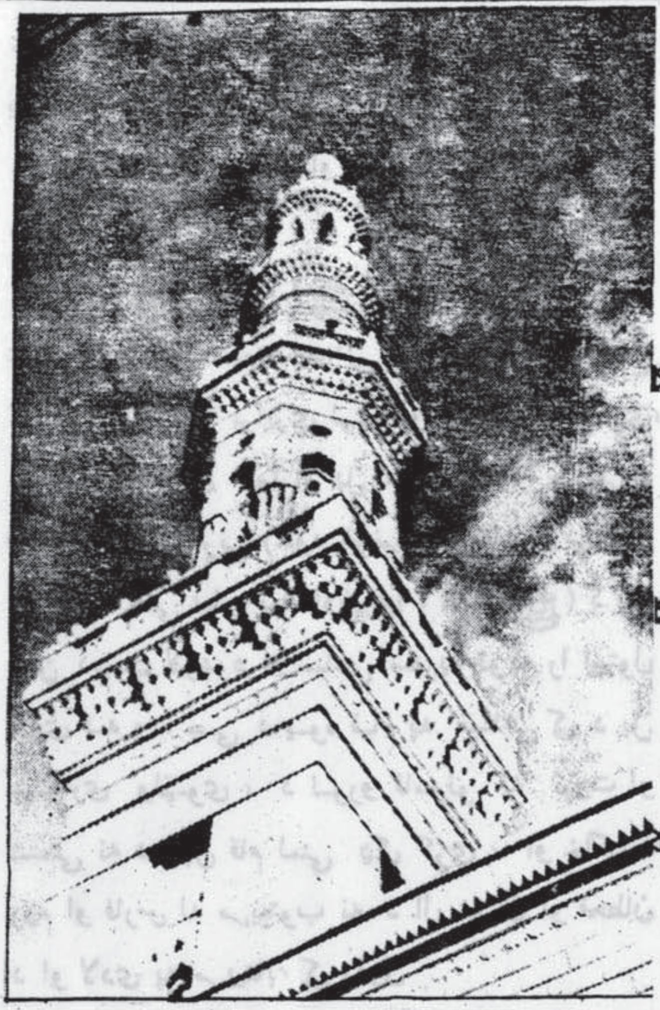

عن خباب بن الارت رضی الله عنه انه قال :

«شکونا الی رسول الله ﷺ وهو متوسد بردة له فی ظل الکعبة ؛ فقلنا : الا تستنصرلنا ؟ الا تدعوا لنا ؟ فقال ﷺ : قدکان من قبلکم یؤخذ الرجل فیحفرله فی الارض فیجعل ، ثم یؤتی بالمنشار فیوضع علی رأسه فیجعل نصفین ، ویمشط بامشاط الحدید ما دون لحمه وعظمه ما یصده ذلك عن دینه والله لیمتن الله هذاالامر حتی یسیر الراکب من صنعاء الی حضرموت ، لا یخاف الا الله ، والذئب علی غنمه ولکنکم تستعجلون» . (رواه البخاری)

سیرت پیامبر گرانمایهٔ اسلام حضرت محمدمصطفی ﷺ پدیدهٔی است از پدیده های موهبت آسمانی‌ونوری است از انوار ساطع خداوندی که در برههٔ حساس تاریخ ؛ آنگاه که بشریت در ظلم و فساد قرون وسطایی نیم بسمل وارمیتپید درخشیدن‌گرفت وزوایای ظلمانی زنده‌گی بشر را رونق بخشید ــ این پیکراکمل نور که قلمرو وجودش جولانگاه نور آسمانی (قرآن جلیل) بود ، بدون شبهه چنان با این نور آمیخته بود که به گفتهٔ سیدنا عایشه رضی الله عنها سیرت او خود قرآن را ترجانی میکرد ــ او باید چنین میبود ؛ زیرا: «گهر پاک بباید که شود قابل فیض ، ورنه هرسنگ و کلوخ ، لوء ، لوء و مرجان نشود» ــ حمل‌رسالت آسمانی به استعداد تمام عیاری ضرورت دارد که خداوند (ج) قبل از بعثت پیامبرش به رسالت ، آن را در گهر او به ودیعه میگذارد تا گنجی را که خازن او روح این است در نهان خانه های وجودش مصون و مأمون نگهدارد ــ به مردم برساند ــ به مردم دعوت بدهد ــ به مردم امر به معروف نماید و نهی از منکر ــ در راه دعوت الگوی دیگران شود ــ مشکلات و شداید را تحمل کند ــ زیر رگبار سنگ پارچه های دشمنان خدا (ج) دعا سردهد که: «اللهم اهد قومی‌فانهم لایعلمون»! و همین است آیت ظفرمندی یک پیامبر تا فاتح و کشورگشای سفاک

ورذل و بد اخلاق .

حضرت محمد مصطفی علیه افضل التحیات که نمونهٔ اکمل رسالت آسمانی است و ترجمهٔ زندهٔ قرآن جلیل این حقیقت را خوبتر درک کرده بود که قافلهٔ دعوت در جاده طویل و عریض زنده‌گی رفتنی و از پی، آمدنی است : رفتگان را باید نقش قدمی باشد که آمده گان و آینده‌گان بدان طی طریق کنند ، زینرو در همه‌گوشه‌های‌زندگی‌امتش را بدون دستوررها نکرد؛ حدیثی را که در پشیانی سوضوع نوشتیم ـ حدیثی است از احادیث گهربار پیامبر گرانمایه که راز جاودانگی نبوت او را «در صبر و شکیبایی»، «مبارزه با مشکلات» ، توکل جازم بر نصرت خدا (ج) و حزم چون حال و عین الیقین خلاصه میکند ؛

از خباب بن الارت (رضی الله عنه) روایت شده است که گفت :

«در فراخنای‌خانهٔ پاک (بیت الله الحرام)،بانکهت دل آویز صبح تازه و در جوار کعبهٔ شریف ـ حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که به حق رسول هدایت است و پیامبر رحمت ـ تشریف داشت و میخواست دمی بیا ساید و بعد از اینکه آفتاب نورش را برزمین بگستراند ـ چادرش را چون بالشتی جمع کرده زیر سرنهدو در سایهٔ کعبه استراحت کند ؛ آفتاب با اشعهٔ زرینش ساطع‌گشت و جهان را به روشنی‌اش فروغ بخشید ، حضرت پیامبر سلام الله علیه در پناه کعبه به امید اینکه راحتی بکشد و مانده‌گی اش را جبران کند ـ دور از غوغای مردم منزوی شد؛ ولی دمی نیاسوده بود که گروهی از مؤمنان مستضعف حضور جناب شان مشرف شدند و لب به شکوه کشودند ، ازجور و جفای مشرکین و شدت قساوت و درنده‌گری آنها فریاد سردادند ، آمدند که از حضرت پیامبر صلوات الله علیه ـ علیه مشرکین کمک بخواهند و یاحضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم دعا کند که از شر کفار نجات یابند ؛ البته از شر کسانیکه ایشان را عذاب میدادند ، بر ایشان ظلم روا میداشتند و به مال و جان شان

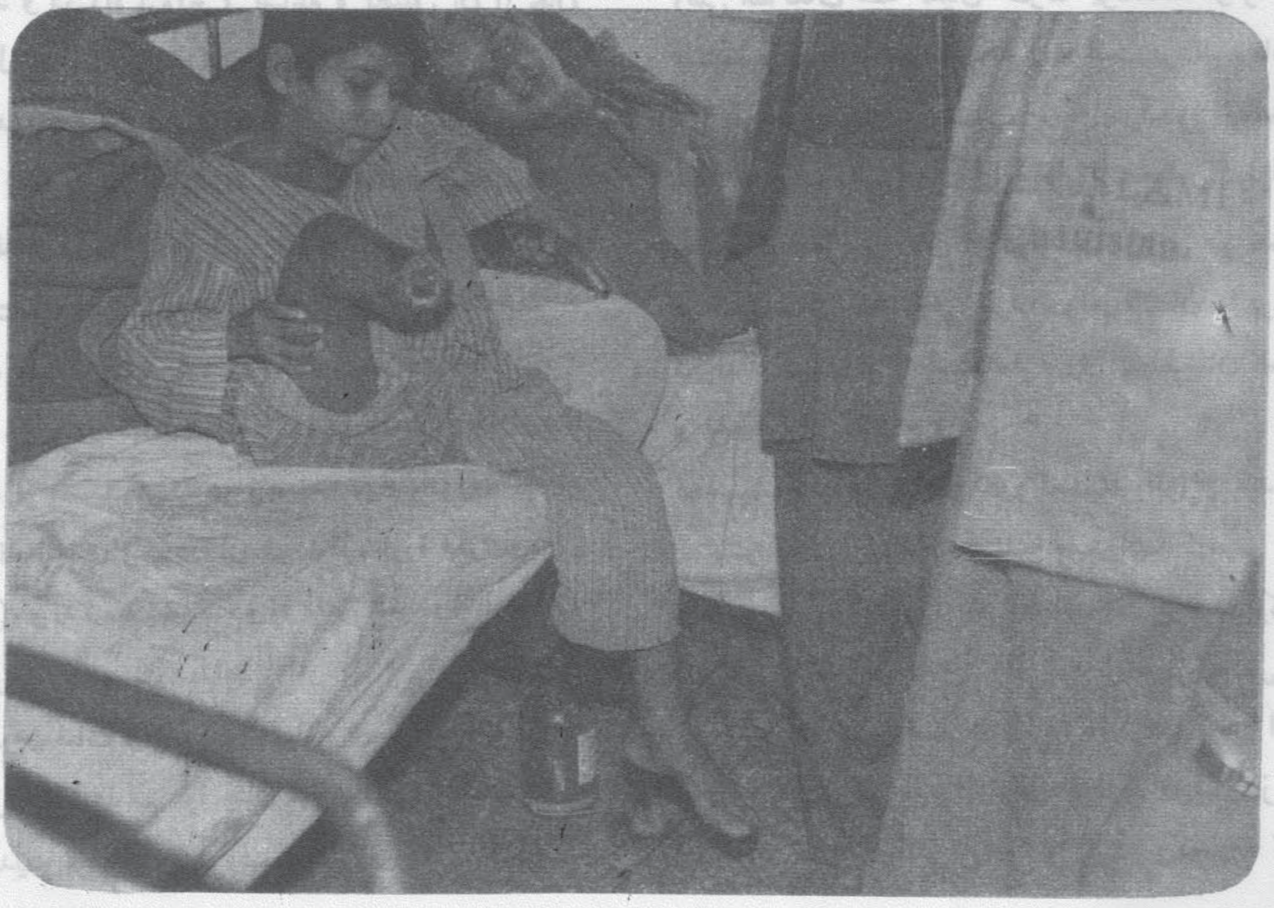

میافتادند و اذیت میرساندند و . . . حضرت پیامبر ﷺ در همانجا نشسته بود و به این مظلومان وارسته درس «ثبات» و «صبر» بر عقیده و مبداء میداد و از برادران گذشتهٔ شان به آنها طور مثال یاد آوریهایی میکرد که آنها برعقیده و دین شان چه مشکلاتی را تحمل کردند ؛ به «اره ها» مثله شدند ، در آتش سوختند و بامشاطه های آهنین خراش شدند و ذائقهٔ هرگونه‌عذاب‌وابتلای راکه حتی در خاطره هانمیگنجید متحمل شدند؛ با وصف این همه مشقاتی که‌برسرعقیده و ایمان و تعهد و هدف داری دیدند در اراده شان نسبت به هدف و تحقق آرمانهای والای انسانی جزئی ترین خللی رخنه نکرد ، به ذلت و سبکساری تسلیم نشدند و بالاخره این همه مشکلات و شداید ومحنتها برآنها تاثیری از خود بجا نگذاشت ؛ بلکه آنها را هرچه بیشتر در تعقیب مسیر مسخص شان که ایمان بخدا و عمل به شرعت و منهاج او است ثابت قدم و مستحکم نگهداشت ــ مستمسک بـه حبل المتین شدند و در راه ترویج ، اشاعه و تطبیق آن از جان و مال و اولاد و خانمان خویشتن گذشتند ، قربانی دادند و باچیدن این مقدمه در راستای طلب رضای خدا (ج) به تکاپو افتادند . . بر هرگونه عذاب صبر کردند و در برابر هر نوع طغیان سدشدند ، تا اینکه نسبت به صبر شان خداوند(ج) نصرتش را شامل‌حال شان ساخت : «فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله ، وما ضعفوا ، فما استکانوا ، والله یحب الصابرین» .

پس، از مصیبتهاییکه در راه خدا به ایشان رسیدسست نشدند (سبب رکود شان در خط مبارزهٔ فکری‌وعملی نشد)، و نه ضعیف شدند، و نه ذلیل شدندوخداوند(ج) صابران را دوست میدارد .

درس ثبات و پایمردی پیامبری ، اصحاب کرام رضوان الله علیهم را چنان از بوته تلقین پخته تـر و آبدیده تر و بران تروشسته تر بیرون کرد که نتایج ثبات شان در راه حق در مدت نیم قرن، اعظم ترین قلمرو زمین را زیر درفش توحید متشکل‌ساخت، و اسلام عزیز را حتی درگوشه‌های تاریک‌جهان‌رساند.

یمن همین تلقین پیامبری بود که هریک ازصحابهٔ کرام رضی الله عنهم اجمعین چـون کوهی از ثبات در مقابل ناملایمات روزگار و اوضاع جاهلی ایستادند و تغییری در عقیده و عمل شان ایجاد نشد : خبیب رضی الله عنه آرام ، آرام راه میپیمود و به اطمینان کامل و قلب سرشار از ایمان به سوی «عضل» و «القاره» به دیار انیکه از سوی پیامبر سلام الله علیه وظیفهٔ دعوت آن قوم به وی سپرده شده بود . مشتاقانه راه میپیمود ؛ در طول راه مشرکان قسی و شقی به وی کمین کرده گرفتارش نمودند ـ به مکه بردندش ودر آنجا وی را بر حجر بن وهاب تمیمی فروختند ــ تا «حجر» وی را در عوض پدرش که در جنگ بدر به قتل رسیده بود به قتل رساند .

در روز معین ؛ روزی را که بهرای قتل «وی» رضی الله تعالی عنه تعیین کرده بودند ــ او را به «التنعیم» که طرف غرب مکه واقع است بردند ، تادر آنجا به دارش زنند ، «خبیب» رضی الله عنه مرگ را ازفاصلهٔ خیلی نزدیک نگران بوده پایهٔ دار با حلقه‌اش دربرابر چشمان نافذ و حق بین او درنوسان بود ــ در همین دقائق حساس که تلخی مرگ حواس انسان را برهم میزند و دست از پا نمیشناسد ، وی با اطمینان کامل و لهجهٔ آرام گفت :

چه میشود که اجازهٔ ادای دور کعت نماز رابرایم بدهید؟!!!

مشرکین در پاسخ گفتند : میتوانیـد ! سپس دو رکعت نماز گذارد و به شرایط مقبول نماز همه ارکان آن را به اخلاص کامل ، ادا نمود ؛ سپس به مردم رو گشتانده گفت : قسم بخدا (ج) اگر شما برمن این گمان را نمی کردید که از ترس نزدیکی مرگ نماز را طولانی میکنـد ، حتماً زیاده تر از دو رکعت ، نماز

می گزاردم !!!

سر انجام او را بپای دار بردند و حلقهٔ دار را در گردنش آویختند و گفتند : از اسلام برگرد ! هرگز قسم بخدا (ج) اگر ملکیت زمین بمن سپرده شود ؛ نمیخواهم از اسلام برگردم !

* از اسلام برگرد !
* قسم بخدا (ج) که اسلام را نخواهم گذاشت !
* ما نیز به لات سوگند یاد میکنیم که اگر از اسلام نگردی تو را میکشیم !
* افتخار دارم که در راه خدا (ج) شهید شوم .

در این هنگام مشرکان رویش را از قبله گشتاندند ؛ در جواب گفت : «فاینما تولوا فسم وجه الله» به هر سویی که روگردانید خدا هست ! سپس گفت : خدایا ! در این جا بجز روی دشمن هیچ چیزی را نمی بینم ، در این جا هیچ کسی نیست که سلامم را به حبیب تو برساند . (التجاء میکنم که خودت سلام مرا بوی ﷺ برسان . . . در این وقت پیامبر محبوب اسلام با اصحابش در مدینه بود — حالت بیهوشی بروی ﷺ طاری شد (که این حالت نزول وحی است) چند لحظه بعد سرش را بالا کرد و فرمود : این است ، جبرائیل سلام خبیب رضي الله عنه را بمن رساند !

و در آنجا : جاییکه خبیب رضي الله عنه را مشرکان وحشی به دار میزدند ، چهل تن از تبار کفار با نیزه های خونریز شان به خبیب با وصفیکه سرش در حلقهٔ دار بود خنده کنان نزدیک میشدند و به حجر بن وهاب میگفتند : همین خودش بود که پدرت را دربدر بقتل رساند !! ... نیزهها بوی نزدیک شده میرفتند و به یکدم از هر سو دربدلش فرورفتند — قطرات خون از وجود مطهرش ریختن گرفتند ، در این اثنا رویش بسوی کعبه شد و چنین گفت : سپاس خدایی را که رویم را بسوی قبلهیی گشتاند که برای پیامبرش و مؤمنان برگزیده است ... وی در حالیکه مشرکان از هر سو بربدنهٔ متلاشی و پاره پاره اش نیزه میزدند این هستی هستی بخش و جاودانه را زمزمه میکرد : «لا اله الا الله محمد رسول الله» ... و تا زمانی این شعار شور فطرت را تکرار میکرد که جان به جانان داد و وجود پرخون گلگونش در هوا معلق !!!

از این گونه مثالها در فرهنگ توأم با عمل اسلام بالاخص درصف صدر مردان زمان پیامبرعلیه السلام خیلی داریم که در مسیر مبارزه با مشکلات سیمای شان با پیروی از اسوهٔ حسنه چون بدر تابان میدرخشد و تاریخ اسلام را رنگ میدهد ؛ این رجال بزرگ از شخصیت والا و بالای پیامبرگرانمایه اسلام طوری متأثر شدند و به اسلام گرویدند که در تنظیم و عمل ، مبارزه و جهاد ، حکومت و سیاستمداری پای ثبات شان سست نشد و با عزم راسخ و ایمان شامخ و تزلزل ناپذیر به مشکلات شانه دادند و دین زندگی ساز اسلام را تا بما رساندند . /

حضرت پیامبر(ﷺ) طی این درس بلیغ به نصرت دعوت اسلامی ، ایشان را بشارت داد و به ایشان فهماند که طبعیت و مقتضای دین مقدس اسلام همین است که مشکلات و تعب در راه مبارزه و جهاد موجود است و رفع این مشکلات بدون صبر، استقامت، جوانمردی ، ثبات و قربانی غیر ممکن و از جملهٔ محالات بشمار میآید ؛ زینرو نباید در نیمه راه از مبارزه باز ماند ، مشکلات را حل ناشدنی تلقی کرد و با قبول عطالت راه نفاق را در پیش گرفت . این دین بعد از طی مراحل دشوار — جهاد ممتد و مبارزهٔ دوامدار پیروز شدنی است و برهمه ادیان غالب شدنی ، مشارق و مغارب روی زمین را تسخیر کردنی است و حکومت برحق او برجهان و جهانیان حق قانونی و ازلی ! طغیان طاغوت نمیتواند جلو دعوت داعیان مؤمن راسد شود ؛ زیرا : «وان جندنالهم الغالبون .» . . شکی نیست که مؤمنان نیز در جریان مبارزهٔ

شان گاه گاهی با شکستهای موقتی روبه رو مشیوند اما نباید این شکستها را از طبیعت دین دانست و یا اینکه در این جهت پا فشاری نمود که مؤمنان پیروز نمی شوند ، بلکه این شکستها ناشی می شود از اعمال لغزش آمیز و اشتباه آلود مؤمنان ــ که اگر نیکو دقت شود ــ این شکستها به ذات خود شکست نیستند ؛ بلکه تأدیب و تجربه و ممارست و مهارت‌ها در پیمودن راه دعوت و مبارزه میباشند .

شکستهای موقتی، مؤمنان داعی را متوجه میسازد که درمتود کار ، نوع عملکرد، گونهٔ نیت و سرانجام ارتباط شان هنگام نبرد با دشمنان ــ با خداوند (ج) چگونه بود ؟ کشش های مادی و جاذبه های هوای نفسانی شان در محیط کدام دایره میچرخید ؟ تدبر و سنجش در امور را چگونه ارزیابی و وارسی میکردند ؟ نقطه های ضعف شان در مقابل پلانهای دشمن چه بود ؟ در جریان نبرد گرم با دشمن تا چه اندازه حدود خدا (ج) را مراعات میکردند و ... این یک حقیقت است ؛ حقیقت به تجربه رسیده و توأم با واقعیت که خداوند خواسته است تا آن را درجریان پیشرفت زندگی تکاملی اسلامی که از دعوت آغاز و به تشکیل حکومت اسلامی می انجامد ، عملاً به مسلمانان نشان دهد و به آنها بفهماند که نصرت خدا (ج) شامل حال مؤمنان هست ؛ اما اگر در ایمان مؤمنان تذبذب و تزلزلی رخنه میکند ، طعم تلخ این عمل شان را در شکست میچشند ؛ تا به آنها عبرتی شود و به آینده‌گان درسی؛ قرآن کریم درسلسلهٔ آیات آل عمران ضمن تعقیب پیش آمد های ناگوار غزوهٔ احد ، منشاء و اسباب شکست موقتی مسلمانان را با کرشمه هایی که در آن نهفته است چنین بیان میدارد :

«ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم وتنازعتم فی الامر وعصیتم من بعد ما اراکم ما تحبون ؛ منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم .»

*** اسباب پیروزی و نصرت :**

خداوند (ج) هنگامی وعده اش را با شما به سررسانید (و شما را پیروز گردانیده دشمن را با شکست سواجه ساخت که) : به اجازهٔ او تعالی کفار را به کشتن از بین میبردید .

*** سبب اول هزیمت مسلمانان :**

تا آنگاه این نصرت خداوندی شامل حال شما بود که به احکام خدا عمل میکردید ؛ اما همینکه «بزدل شدید و اختلاف در بین شما رخنه کرد» ــ دروازه فرار و شکست بر رخ شما باز شد .

*** سبب دوم هزیمت :**

چون دوست داشتنی تان (مالهای سرشار غنیمت) را دیدید (از فرامین خدا و پیامبرش) سرکشی کردید .

*** سبب سوم هزیمت :**

وحدت نظر و عمل در بین تان وجود نداشت؛ از شما کسانی بودند که مال دنیا را میخواستند و از شما کسانی بودند که خواهان (منافع) آخرت بودند . (سپس در این بحبوحه و کشمکش) از برای اینکه شما را بیا زمایم از کفار روگردان تان کردیم (و بین خود مصروف شدید .)

استاد سید قطب شهید در مورد شکست وپیروزی مؤمنان به آیهٔ ۱٤۰ سورهٔ آل عمران :

«ان یمسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله ؛ وتلك الایام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین امنوا ویتخذ منکم شهداء والله لا یحب الظالمین ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین .»

اگر زخمی بشما (چون در غزوهٔ احد) میرسد ، پس حقا که به این قوم (کفار) نیز همانند شما زخم رسیده است ؛ و این ایام را به نوبت در بین مردم سرازیر میکنیم به این معنی که گاهی طرفی پیروز

می شود و گاهی هم طرف دیگر (از برای اینکه) خداوند (ج) مؤمنان را به مردم شناخته و از بین شما شهدایی بگیرد (این هم معلوم شود که چه کسی در راه خدا تا دم شهادت از ثبات و پایمردی کار میگیرد ؟) ، و خداوند (ج) متجاوزین (از حدودش) را دوست نمیدارد — (و دیگر اینکه) : مؤمنان را خداوند از لوث گناهان پاک نموده و کافران را هلاک نماید .) استناد نموده مینویسد که این ثمر ربوبیت خدا (ج) اراده و تقدیر او تعالی است که خواست خدا (ج) از دایرۀ اسباب بیرون است ، در این مورد از خدا (ج) هیچ پرسش شده نمیتواند و نه این حق به کسی حاصل است ؛ زیرا قدسیت الهی از هرگونه پرسش بالاتر است ، و همین — همان حقیقت والای ایمان است که در ضمیر انسان بجز استقرار و اطمینان استحکام یافته نمیتواند .»

با وجود این حقیقت آیۀ ۱٤۰ سورۀ آل عمران صراحت های دیگری هم دارد که باید توضیح شود :

* به مسلمانان اطمینان میدهد که زخم و اتلاف جان و مال تنها به شما نرسید ؛ بلکه کفار نیز نسبت به شما چند چندان از این امر متأثر شده اند و این ایام (چون بوکه های آب گردان) در بین مردم سرازیر می شود .

* شکستهای موقتی از برای آن است که مؤمن از منافق تمیز شده مؤمنان در روند فداکاری به درجات والای شهادت نائل آیند .

* خداوند تجاوزکاران را دوست نمیدارد : (آنانیکه در گرما گرمی جنگ ثبات را از دست داده با دشمن سازش میکنند و بدین ترتیب با مؤمنان خیانت ورزیده از حدود خدا (ج) تجاوز مینمایند .)

* این شکستهای موقتی بخاطر این است که مؤمنان تصفیه شوند و طی سره شدن و صراف گردیدن، حسابی ومجرب بارآمده بحیث لشکر نیرومند خدا (ج)

کفار را نیست و نابود سازند .

حضرت پیامبر علیه السلام پس از اینکه مشکلات راه دعوت را بر رخ صحابۀ کرام میکشد ، آنها را تسلیت میدهد ، مژده میدهد و اطمینان عرضه نموده میفرماید : قسم بخدا (ج) که حتما او تعالی اسلام عزیز را بر شما منت گذاشته (و سهولتهای در نتیجۀ تطبیق این کیش جاودانی به شما و کافۀ عالم بشرفراهم نماید که) : سوار و راکبی از «صنعا» تا «حضرموت» (به تنهای تنها) بیابان نوردی و راه پیمایی کند و بجز خدا (ج) از هیچ چیزی هراس و ترسی نداشته باشد — و گرگ برگوسفندش غرض نداشته باشد — ولی شما عجله میکنید !

پیش گویی قافله سالار انبیاء علیهم الصلاة والسلام راست شد و در اندک زمانی خوف مسلمین به امن ، ذلت آنها به عزت و ضعف ایشان به قوت مبدل گردیده و سخن به سرحدی رسید که جهان را زیر تسخیر گرفته مردم به آنها منقاد گردیدند ، آسایش و امنیت عام شد — خداوند (ج) مؤمنان مستضعف را غلبه و عزت بخشید و رایت حق بالا گرفت و مردم گروه — گروه به دین خدا (ج) گرویدن گرفتند و این همه موفقیتهایی که به مسلمانان ارزانی شد — نتیجۀ حتمی صبر و ثبات بر مشکلات ، تداوم جهاد و پیشکش ایثار و قربانی در راه خدا عز وجل بود :

«والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین .» (صدق الله العظیم)

ریښتینی اتلان

* ریښتینی اتلان ، د آنحضرت (ﷺ) د فداکارو اصحابو د اروا پالونکیو کیسو ټولګه ده ، چې پیاوړی لیکوال محمد آصف «صمیم» په پښتو ژباړلې. د ګرانو لوستونکیو د اذهانو د روښانولو لپاره تری دا ځل د عبدالله بن مسعود (رض) د کارنامو ژباړه تیا کو ، هیله ده چې د ریښتینو اتلانو پاته لړۍ په نورو ګڼو کی ولولیء .

عبدالله بن مسعود لا نه پوهیده چې دغه بیوزلی ، کمزوری او شپون ځوان به په کانده (آینده) کی یوه ورځ د اسلام له سترو معجزو ځنې یوه وی ، او د ایمان او اسلام قوت به له همدی شپانه او کمزوری ځوان داسی ستر سړی جوړوی چې د خپل پیاوړی ایمان په رڼا کی به د قریشو د لوینت او ځواک ستنی ولړزوی او د قریشو غرورولویی به رانسکوروی.

رسول اکرم ﷺ لا د «ارقم بن أبی ارقم» کور د مکی د خلکو د پټ دعوت د مرکز په توګه نه و ټاکلی ، چې عبدالله بن مسعود (رض) پر رسول اکرم ایمان راوړی و ، عبدالله بن مسعود (رض) شپږم سړی و چې اسلام ته یې غاړه کیښوه ، او د رسول اکرم ﷺ د پیروانو په ټولی ورننووت ؛ نو هغه له لومړنیو کسانو ځنې و ، چې د بعثت او رسول الله د دعوت په پیل کی یی ایمان راوړی و .

عبدالله بن مسعود (رض) له رسول اکرم ﷺ سره خپله لومړی لیدنه ، کتنه داسی څرګندوی :

«تنکی ځلمی وم ، د «عقبه بن ابی معیط» میږی می پوولی، یوه ورځ پیغمبر ﷺ راغی ویی فرمایل :

ځوانه ! لږ شوده لری ، چې ویی څښم ؟ .

ما ویل : میږی را سره امانت دی، شوده یې چا ته نشم ورکولای .

پیغمبر ﷺ و فرمایل : کومه و چه میږه لری ؟

ما ویل : هو ، یوه و چه میږه می ورته راوسته ، رسول الله ﷺ میږه ونیوله ، پرغولانځه یې لاس واښکله ، څه دعایی وویله ، د میږی غولانځه له واره له شودو ډکه شوه ، د رسول الله ﷺ ملګری یوه ژوره شوی تیږه راوړه ، میږه یی پکی ولوشله ، څه یی پخپله وڅښل ، نوریی ما ته را کړل ، ماهم وڅښل .

بیا رسول الله ﷺ د میږی غولانځی ته مخ کړ ویل : در ټول شی، شوده له واره ودریدل، او (میږه) د پخوا پشان شوه .

ما عرض وکړ : دا دعا ما ته هم را زده کړه ،
وېي فرمايل :
«ته به يو زده کړی او تعليم يافته ځوان شی» .

❀ ❀ ❀

عبدالله بن مسعود چی د رسول الله ﷺ د دعا او پرتشه غولانځه د لاس راښکلو پروخت او د الهی مهربانی له مخی له هغی نه د رڼو او خوند ورو شودو را بهيدل وليدل ؛ فکر يووړ .

پرهغه ورځ لا عبدالله بن مسعود نه پوهيده ، چی د رسول الله (ﷺ) د يوه کوچنی معجزه ګوری ، او ډير ژر به د اسلام د پيغمبر (ﷺ) داسی ستری معجزی را ځرګندی شی ، چی دنيا به وخوځوی ، او د هدايت له وړانګو به يې ډکه شی .

عبدالله بن مسعود رض لانه پوهيده، چی دی به څپله هم چی يو بيوزلی ، کمزوری او شپون ځوان ؤ ، او د «عقبه بن ابی معيط» رمه يې پوووله په ګانده کی د اسلام له سترو معجزو څنی يوه وی ، او د ايمان او اسلام قوت به له هماغه شپانه او کمزوری ځوان نه يو ستر انسان جوړ کاندی ، چی د خپل پياوری ايمان په رڼا کی به د قريشو زورور ځواک ولړځوی ، او د قريشو د لويانو او مشرانو کبريايی (!) به رانسکوره کړی .

هو همدغه کمزوري ځوان زړه نشو کولای ، هغه غونډی ته آزاد ورننوځی ، چی د مکی کوم مخور په کی ګډون درلود ، د هغوی د رېږونی او ځورونی له ويری به يې له مجلسونو نه په تيريدو کی سرځوړند نيولی ګامونه به يې ژر ژر اخيستل او په منډه به تری تيريده . تر مسلمانيدو وروسته به د مکی د مشرانو غونډو ته چی د کعبی ترڅنګه کيدی ، او د قريشو مخور او لويان به يکی را تول وو ورننوت ، ورته و به دريد ، او څپل خواږه او لړزوونکی غږ به يې د قرآن کريم د آياتونو په تلاوت سره اوچتاوه .

«بسم الله الرحمن الرحيم»

الرحمن ، علم القرآن، خلق الانسان علمه البيان، الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان»

د قرآن تلاوت به يې پسی اوږد کړ ، قريشو مخورو به په اريانتيا او هيښس دا حال ليده ، او پرهغه څه يې چی څپلو سترګو يې ليدل او په غوږو يې اوريدل - باور نشو کولای ، د قريشو مخورو ربښتيا هم نشوه منلای ، هغه څوک چی د دوی زوړ ، سترتوب او حتی خدايانو مبارزی ته را بولی ، پرونی شپون ، نوموړکی او بيوزلی عبدالله بن مسعود رض دی. چی له دغو اشرافو څنی د يوه ترلاس لا ندی و .

اجازه را کړی ، د خبرو سر د پيښی عينی شاهد (زبير رض) ته ورکړو، چی هرڅه يې څپلو سترګو ليدلی دی ، زبير رض وايی :

«له رسول اکرم ﷺ نه پرته چی کوم لومړنی سړی په مکه کی د قرآن مجيد آياتونه د خلکو غوږو ته رسول ، عبدالله بن مسعود رض و .

يوه ورځ د رسول الله ملګری سره را ټول وو ، ويلی ، تراوسه قريشو د چا له خولی نه په ښکاره د قرآن کريم آياتونه ندی اوريدلی ، څوک شته چی دا کار پرغاړه واخلی ؟ . عبدالله بن مسعود رض وويل : زه يم :

ويل : موږ ويريږو ، چی تا به وځوروی ، داسی يو څوک دی دا کار وکړی ، چی قبيله او ټبرولری. چی يې د قريشو له ځور او ربړ نه وژغوری .

عبدالله بن مسعود رض وويل : تاسی بيغمه اوسی او داريږی مه ، ما خدای (ج) د هغوی له شره ساتی .

سبا ما سپښين چی د قريشو غونډه د کعبی ترڅنګ له مقام ابراهيم سره وشوه ، ابن مسعود رض ځان وررورساوه ، له مقام ابراهيم سره نژدی يې په لوړ آواز شروع وکړه :

بسم الله الرحمن الرحیم : الرحمن علم القرآن . . .
بیایې قریشو مشرانو ته مخ کړ او پاتې آیاتونه یې ولوستل . . .

قریشو مشرانو چې ابن مسعود پلو څیر شول ، پرڅیره یې سترګې وربښخې کړې ، یوه بل ته وویل :

ابن مسعود څه وایي : لکه د محمد ﷺ خبرې چې کوي، دایې وویل او پرهغه ورغلل او ګوزارونه یې پرې شوروکړل ؛ خو چې هرڅومره یې وواهه ، هغه د قرآن تلاوت بس نکړ ، او چې څومره یې غوښته وې لوست .

عبدالله بن مسعود رض په وینو لیت پیت مسلمانانو ته راغی ، هغوی ویل : موږ له همدی ورځې ویریدو .

ده ویل : زما په سترګو کې د خدای (ج) دښمنان هیڅکله ترننه زیات سپک نه وو راغلي ، که خوښه مووی ؛ سبا بیا ورځم .

هغوی وویل : نه بس دی ، له څه نه چې د قریشو کړکه کیده ، ورودې ورول .

هو دوچې میرې د تیونو د ناڅاپي ډکیدو چې ابن مسعود رض څیرکړی و، نه یې کتله چې دی او دده په څیر بیوزلي او ساده ځوانان به یوه ورځ د رسول اکرم ﷺ له معجزوښنې وی او یوه ورځ به د خدای توغ (بیرغ) پراوډه کوي، د اسلام او ایمان په نور به لمر تر ورانګو لاندی راولي .

ابن مسعود رض نه پوهیده چې داسې ورځ به ډیره نژدې وی . خو هغه ورځ ډیره ژر راغله ، او پرونی شپون ، تنګلاسې نومورکی ځوان د اسلام د سترو معجزو په توګه را څرګند شو .

په تولنه او ژوندنی ډګر کې او حتی له تولنی لرې هم دابن مسعود رض بهرنی وضع دومره دپام ورنه وه . نه په شتمنو کې راتله ، نه په متورو او مزبوتو کې او نه د پرتم او جلال په خاوندانو کې ؛ ځکه

لاس یې د دنیا له مال و دولت نه تش ، په ستنه کمزوری ، او وړه بګي و ، په نوم او شهرت او تولنیز دریځ کې هم یو نومورکی سړی شمیرل کیده .

مګر دی کمزوریو د هغه شخصیت نشو رژولای؛ ځکه ډیر ژریې اسلام لسوړه ، او بیوزلي د قیصر او کسرې د خزانو په پریماني بدله کړه ، او په کمزوری ځان یې د ارادی پیاوړتیا وروبښله ، چې جبارو بتلمانځونکیو ته یې د ماتې په ورکولو سره یې د تاریخ د تګلوری په بدلون کې برخه واخیسته . او له نو مورکی سره سره یې داسې تلپاتې ژوند ، پت او علمي لوینبت وروبانښه چې د اسلام د لویانو په سرکې شمیر شو .

د رسول اکرم ﷺ وینا د ده په باب چې فرمایلي یې وو : « ته به یو زده کړی او تعلیمیافته ځوان شی !» تکې پرتکې رښتیا شوه ، او د پروردګار د مهربانیو په رڼا کې یې دومره علم او پوهه ترلاسه کړه چې د « امت په فقیه » سره یاد شو ، او د قرآن کریم د حافظانو مخکښ او سرلاری شو ، چې بخپله یدی باب وایی :

«د رسول اکرم ﷺ له خولې مې د قرآن کریم او یا سورتونه یاد کړل . چې ډیر لږ خلک کولای شي د هغو په لوست او مفهوم کې را سره سیالي وکړي .»

✻ ✻ ✻

ګواکې خدای(ج) غوښتل چې عبدالله بن مسعود رض ته د هغه د هغو سربښندنو په ورانډي چې د مسلمانانو د ربړونې او ځورونې په کلونو کې یې خپل ژوند د مکې په بیلابیلو سیمو کې د قرآن کریم د خپرونې په اعلان سره په خطر کې وغورځاوه بدل ورکړي ؛ نو د قرآنکریم د آیاتونو په خواږه او زړه راښکونکي تلاوت او د معانیو په ښې پوهیدنې سره یې ګټور او برخمن کړ .

رسول الله ﷺ خپلو ملګرو ته توصیه کوله ، چې د ابن مسعودؓ پرپله لاړ شی، فرمایل‌یې : «د ابن مسعودؓ له علم او پوهې ګټه واخلی». او همدارنګه‌یې ورته ویل چې قرآن د هغه پشان ولولی ، اوسم تلاوت له همده نه زده کړی :

«هرڅوک که غواړی قرآن له ورسره نازلی شوی ښکلا سره واوری، نو د ابن مسعودؓ له خولی دې‌یې واوری او که هرڅوک غواړی له همغی ورسره نازل شوی ښکلا سره قرآن ولولی ؛ د ابن مسعودؓ په څیر دې یې ولولی .»

ډیرځله به رسول اکرم ﷺ غوښتل چې قرآن د ابن مسعودؓ له خولی واوری ، یوه ورځ پیغمبر اکرم ﷺ وروغوښت ورته وېې فرمایل :

«عبداللهؓ ! لېر قرآن راته ولوله» .

عبداللهؓ وویل : «نازل شوی پرتاسی دی او زه یې لولم درته زه ؟»

پیغمبر اکرم ﷺ وفرمایل : «د قرآن آواز د را باندی د بل له خولی ښه لګی .»

ابن مسعود «نساء سورت» پیل کړ ، چې « فکیف اذا جئنامن کل امة بشهید وجئنابك علی هولاء شهیداً یومئذ یود الذین کفروا وعصوا الرسول لوتسوی بهم الأرض ولا یکتمون الله حدیثاً» . ته راورسید ، د رسول اکرم ﷺ اوښلنو سترګو ته څیر شو ، د لاس په اشاره یې پوه کړ ، « ابن مسعوده ؓ ! بس دی ، بس» .

د رسول الله ﷺ ځینو ملګرو به ویل : «موږ ته لا د رسول الله ﷺ کاله ته د ورتلو اجازه نه وه ، چې ابن مسعودؓ به ورتــه ، اوداسی وخت به هم د رسول الله ﷺ په مجلس کی و، چې موږ به نه ووه.

د هغوی دا مطلب و، چې عبدالله بن مسعودؓ ته د رسول الله ﷺ د لیــدنی کتنی داسی فرصتونه ورپلاس وو ، چې عــادی وګـړیـو ته نــه وو . دی تر نورو زیات د رسول اکرم ﷺ پــه مجلس مشرف وه ، او د هغه ﷺ همیشنی او ورسره د ناستی‌ولاړیې ترلاسه کاوه ، او دومره د رسول الله ﷺ د ځانګړی پام ورو چې «صاحب السداد» یعنی — د رسول الله ﷺ د سلاکار او رازمن په نامه یا دیده .

ابو موسی اشعـری وایی : «له رسول اکـرم ﷺ سره د ابن مسعودؓ اړیکی دومره نژدی وی ، چی د هغه ﷺ له کورنی ګڼل کیده .

رسول اکرم ﷺ له هغه سـره ډیـره زیاتـه مینه درلوده ، په تیره د هغه تقوی ، هو ښیـاری او نفس لویښت‌یې ډیر ستایه او فرمایل‌یې :

«که مـا د مسلمانانو له مشوری پـرتـه څوک په امارت او واکمنی ټاکلای؛ نو بس ابن مسعودؓ می غوره کاوه» .

د مخه مو (د ده پــه باب) د رسول الله ﷺ دی وینا ته «د ابن مسعودؓ له علم او پوهی نــه ګټه واخلی» نغوته وکړه .

هغه د رسول الله ﷺ د ځانګړی مینی او باورله امله ، یو داسی ځانګړی درېځ درلـوده ، چی ډیـرو مسلمانانو نـه لاره . لکه چي رسول الله ﷺ ورته فرمایلی وو : «ته هر وخت زماکتوته راتلای شی ؛ هیڅ خنډ به دی په مخکی نه وی» .

په دی تـوګه هغه هـر وخت چی غـوښته اجازه درلـوده د شپی د ورځی د رسول الله ﷺ د کاله وروتګوی ، او پــه لیدویې مـوږ شی ، لکه د رسول الله ﷺ د ملګرو هغه مخکینی خبره چی» موږ ته لا د رسول الله ﷺ کاله ته د ورننوتو اجازه نه وه چی ...» د دی خبری یو ښتیني ګواه دی .

ابن مسعودؓ ښتیا چی د دغه امتیاز ورو ، او د تعامل پرخلاف چی دومره نـژدی اړیکی او راشه درشه معمول او عــادی آداب له منځه وړی ، له

ابن مسعود رض نه د رسول الله ﷺ په وړاندې له فوق العاده درناوي پرته نور څه و نه ليدل شول .

ښايي هغه څه چې د ده دا چلند ښه تراجوتوي :
(د رسول الله ﷺ تر رحلت وروسته) د احاديثو دنقل پر وخت د هغه د دقت او درناوي دو د او شکل و .

سره له دې چې ده له رسول الله ﷺ نه ډېرلږ احاديث نقلول : (خـو) چې خوله به یې پرانيسته ، چې ووايي : له رسول الله ﷺ نه مې اوريدلي دي ، له ډې ويرې — چې پـه هيره کومه کلمه بدله نکړي — بـه یې غړي ولړزيدل ، او د تروورتيا نښې به یې پرڅيره و بريښېدې .

په دې لړکې بيځايه نه ده ، چې دلته د هغه له دوستانو څنې د «عمرو بن ميمون» له خولې دا بيلګه واورو چې وايي :

«يوکال مې له عبدالله بن مسعود رض سره ناسته ولاړه وه ، په دې يوه کال کې مې ترې وانه وريده ، چې يو د رسول اکرم ﷺ کوم حديث نقل کړي . يوځل يې يـو حديث نقلا وه ، ويـل : «پيغمبر ﷺ و فرمايل ...» له وارهیې پر څيره انديښنه خورهشوه، او پرتنـدې‌يې خولې را ساتي شـوې ، بيايې د خپلې خبرې د جبران لپاره وويل : «البته پيغمبرپه همدې مفهوم فرمايلي وو» .

«علقمة بن قيس» وايي :

«عبدالله بن مسعود رض به د هـرې پنجشنبې په شپه پاڅيـده ، او احـاديث بـه‌يې ويل ، کله مې ترې هم وانه وريدل، چې له رسول الله نه مې داسې اوريدلي دي ، بيله يوه ځل نه چې هغه هم د يوې جملې په وينا دومره واوښت، چې له ډېرې لړزې‌یې هغه تکيه کړې اساهم ، ولړزيده» .

«مسروق» وايي :

يوه ورځ ابن مسعود رض حـديث نقلاوه ، ويل : له پيغمبر ﷺ نه مې اوريدلي ـ ... چې همدومره يې

وويل ؛ يوه لړزه او ناکلاري پرې راغله ، چې بدن او جامې يې ورپيـدې ، بيـايي وويل : پيغـمبر ﷺ همداسې يادې نه ورته مفهوم ووايه» .

د رسول الله ﷺ په وړانـدې د ابـن مسعود رض درناوي او تعظيم ميچ او اندازه دې حد تـه رسيدلې وه چې ، دا معنې يې تر زهد او پرهيزګارې زياتـه د هوښيارې او دقت نښه ګڼل کيده .

ځوک چې هميشه د رسـول الله ﷺ همناستې او همعصرې وي، هغه طبعاً د رسول الله ﷺ مقام — څنګه چې دې - پيژني نـوله دې امله د رسول الله په ژوند او ترژوند وروسته د هغه ﷺ په وړاندې د ابـن مسعود رض ادب او درنـاوي يو بيلګه ايز او بې ساري ادب و .

ابـن مسعود زياتره له رسول الله ﷺ نه نه جلاکيده ، او پـه ټولو جنګونو او غزاګانو کې يې ګډون درلود ، د بدر جنګ کې له ابو جهل نه چې د مسلمانانو له لاسـه ومـړ (هم) يوه کيسه‌لړې چې د تاريخ کتابونو راخيستې ده د رسول الله ﷺ تر رحلت وروسته‌يې د وخت خليفه ګانو هم درناوي کاوه، لکه چې يوځل په کوفه کې د دولت مالي‌رئيس کړای‌شو.

په کوفه کې‌يې دا ستوږنې پروخت ، کوفيانو ته ډيرګران و ، دومره يې کوفه وال پرځان را مات کـړي و ، چې ترده مخکې او وروسته‌یې پر هيچاړزه دومره نه وترلي ، حال دا چې له يوه‌کس سره په مينه کې د کوفه والو اتفاق او هماهنګي بيخي معجزه ګڼل کيده ؛ ځکه کوفيان خوځند او انقلابي خلک وو . ان چې پريوه دستر خوان نه سره را ټوليده ، او نـه يې سولـه سلا زغملای شوه ؛ خولـه ابـن مسعود رض سرهیې مينه دومره وه چې (حضرت) عثمان رض چې له کاره ګـوښه کاوه ، کوفيان ترې تا وشول ، ويل : «په همدې ښار کې اوسه ، له کوفې نه بهرمه وځه ، موږ ځوک نه پريږدو ، چې ډېرلږ زيان

هم در ورسوی ...»

ابن مسعود رض دتقوی او پرهیزګاری ترڅنګ حکمت او دور اندیشی هم لرله کولای یی شول ، پخپل دور نظر د پښو او حوا د ټوټل ووینی ، او چی څنګه ښایی په ځانګړی لطف او ظرافت‌یی څرګند کړی .

لکه د زمان د نسبت په باب وایی :

«د لوی خدای (ج) په وړاندی شپه او ورځ د تصورو ړ ده ، د ځمکی او اسمانونو نور د هغه (ج) د وجود د ډیوی یوه وړانګه ده» .

او د انسان د ارځښت په لوړاوی کی د عمل د نقش او اهمیت په باب‌یی داسی ویل :

زه له هغه بیکاره انسان بیزاریم، چی نه د دنیا په چارو بوخت وی او نه د اخرت .

یوه بله هراړ خیزه او مانا واله وینایی داده :

«غوره شتمنی د نفس بډایی او غوره توښه تقوی ده ، بدړوندوالی دزړه دی ، ستره ګناه دروغ او ناوړه چارسود خوری ده ، او ډیر بد ناروا مال د یتیم دی ، څوک چی د نورو پرتیرو تنه او خطا سترګی پټی کړی ؛ خدای به‌یی هم‌ګناهونه او غلطی‌وبښی.

هو دا هماغه عبدالله بن مسعود رض ، او دایی هم دویاړمن او زړور ژوندانه یوه برخه ده ، چی تول‌یی د خدای او پیغمبر ﷺ په لار کی او د اسلام په پرمختګ کی تیر کړ .

له ځان نه ډیر کمځانی ، خوار او دومره وړه بګی و ، چی په ولاړه د ناست سړی هومره ښکارید ، پندی‌یی نری اوو چی وی ، یوه ورځ ونی ته ختلی و ، چی پیغمبر ﷺ ، ته میوه را وشوکوی ، ملګرویی په نریو پښو پوری وخندل ، پیغمبر اکرم وفرمایل : د ابن مسعود رض په پندیو پوری خاندی؟ د ده پښو زور به د قیامت پر ورځ ووینی ، چی د خدای (ج) په وړاندی به ترغره هم درنی وی» .

هو دا هماغه پرونی بیوزلی او خوارینجی ځوان‌دی،

چی د ایمان په رڼا کی د اسلام له ځکښو د اسلامی تاریخ له سترو میړو ځنې شو .

هغه په اسلامی فتوحاتو او جنګونو کی له رسول الله سره څنګ پرڅنګ ګډون لاره ، او د هغه عصر د دووسترو تولو اکمنیو (امپراتوریو) د ماتی شاهد و ، چی د اسلام د لښکرو په وړاندی په‌ګونډوشوی او د خپلو هیوادو ورونه یی د مسلمانانو پرمخ پرانیستل .

مسلمانان چی شتمنی او سوکاله ورځی ته ورسیدل، ابن مسعود رض لیده ، چی مهمی څوکی تشی پرتی دی او د مسلمانانو پریمانه مالونه د هرچا پلاس کی دی؛ خو نه د هغه څوکیو د ګولو هوس او نه د هنو مالونو د څښتنیدو مینی وکړای شول ، دی له هغه تړونه واړوی ، چی له خدای (ج) او رسول ﷺ سره‌یی کړی ، د ژوند ترپایه هیڅ یو عامل ونکړای

باقی په (۴۴) مخ کی

بررسی یی از سورهٔ الصف

بقلم برادر حکمتیار

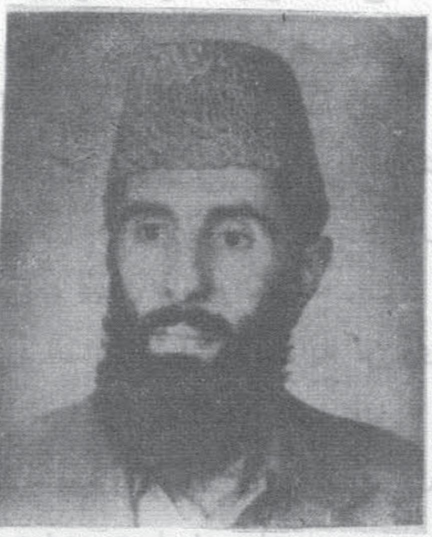

ویژگی های صف اسلامی

تجلی ایمان در قول و عمل

یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون

شما ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید آنچه را که نمیکنید .

پس از بحث مؤجز و مختصر دربارهٔ مبانی اهم جهان بینی توحیدی ، در آیهٔ نخستین سوره صف ، طی این آیه ، افراد مؤمن و معتقد به این جهان بینی ، طرف خطاب قرار میگیرند که باید « گفتار » و « کردار شان» هم آهنگ بوده آنچه در «عمل» انجام نمیدهند و در زندگی عملی شان ارادهٔ «تعمیل» آنرا ندارند ، نباید «بزبان» بیاورند .

سخنی که مظهر اعتقاد انسان بوده و از صمیم قلبش مایه بگیرد ، نمیتواند با عملش متناقض باشد ؛ گفتاری که کردار ادمی هم آهنگ نباشد مشعر بر آن است که در ورای چنین سخنی ، یا قصد و ارادهٔ وجود ندارد و یا اعتقاد و باوری سراغ نمیشود .

«اعلان» ، قول و «عمل» سلسلهٔ هم آهنگ و بهم پیوسته ایست که جز با « کذب » پیوندش از هم نمی گسلد و جز با «نفاق» هم آهنگی اش از میان نمی رود .

ایمانیکه از حد «تصور توأم باشك» و از «حد گمان و زعم» بگذرد حتماً مایهٔ برای گفتار انسان و ضابطهٔ ای برای کردار او میشود . انطباق «قول» و «عمل» دال بر وحدت و تمرکز فکری انسان و عدم تشتت و پراگندگی تصورات او و مشعر برعدم تذبذب اعتقادی اوست .

بهمین خاطر است که قرآن پرجلال ، آنگاه که از مبانی اعتقادی و جهان بینی توحیدی بحثی می نماید ، توأم با آن و مترادف و متعاقب آن ، دربارهٔ چگونگی تعهدات عملی انسان ، نسبت به این مبانی صحبت میکند ؛ جز در چند مورد محدودی ، در همهٔ قرآن ، ایمان و عمل صالح توأماً ذکر میشود و به ذکر ایمان بطور مجرد اکتفا نمی کند که نشان میدهد :

ایمان نظریهٔ مجرد نبوده و تعهد ذهنی نسبت به آن کافی نمی باشد ، و در واقع «ایمان» خط فکری معینی را در جلو انسان ترسیم میکند که باید در ان حرکت کند

و ضوابطی را برای او نشاندهی میکند که لازم است در جریان حرکت درین مسیر ترسیم شده ، مراعات نماید - ایمان مبانی معرفتیست ، در بارهٔ حقیقت انسان و همهٔ ماحول او . و نظریهٔ برای تنظیم زندگی او که باید در همهٔ ابعاد زندگی خود رعایت کند .

پیامبر اسلام (ﷺ) درین رابطه چه خوب می‌فرماید :

(لیس الایمان بالتمنی ولا بالتحلی ولکن هو ما وقر فی القلب وصدقه العمل) .

ایمان نه به تمناست و نه به آراستن ظاهر ، بلکه ایمان چیزیست که در قلب تقرر مییابد و عمل تصدیقش میکند . گویا شاهد موجودیت ایمان در قلب و مصداق دعوای ایمان - عمل آدمیست .

در آیهٔ دوم سورهٔ صف «ایمان» ، «قول» و «عمل» بطور مسلسل یکی پس از دیگری آمده است . چون ایمان اولاً در قالب قول منعکس میشود و بعداً در صورت عمل تجسم می یابد .

چنانچه قرآن می فرماید :

﴿واسروا قولکم او اجهروا به ط انه علیم بذات الصدور﴾ . (الملك : ۱۳)

و پنهان کنید سخن تانرا ، یا به جهر گوئید آنرا ، محققاً وی (ج) به آنچه در سینه هاست علیم و داناست .

یعنی عقیده و ایمان تان ، نیت و قصد تان را که در دل و دماغ دارید ، اگر با سخنان سری تان و یا اظهارات معلن تان ، اظهار دارید و یا پنهان نمائید ، از خداوند پوشیده و پنهان نبوده به آن دانا و علیم است .

گویا ما فی الضمیر تو که از خدا پوشیده و پنهان نیست حتماً در اظهارات سری و علنی‌ات برملا خواهد شد .

در محل دیگری رابطهٔ «ایمان» ، «قول» و «عمل» و اثرات آنرا بر یکدیگر بررسی نموده می فرماید :

﴿یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولاً سدیداً - یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم ط ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزاً عظیماً﴾ .
(الاحزاب : ۷۰ ، ۷۱)

ای مؤمنان ! از خدا بترسید و سخن استوار بگوئید تا اعمال تانرا بر ایتان اصلاح نماید و گناهان تانرا بر ایتان بیامرزد و هر کی از خدا و پیامبرش اطاعت کند ، یقیناً که به پیروزی بزرگی نایل گشت .

اسلام برخلاف سایر مکتب ها ، حرف گفتار انسان را قابل محاسبه و پاداش می شمارد .

پیامبر (ﷺ) می فرماید :

(اکثریت مردمی را که در دوزخ یافتم کسانی بودند که بجرم زبان شان مواخذه شده اند) .

همچنان می فرماید :

(من کان یومن بالله والیوم الاخر فلیقل خیراً اولیصمت).
هر کی بخدا و روز آخرت ایمان دارد یا حتماً سخن خیر بگوید و یا خاموش باشد .

همچنان می فرماید :
(المتکلم بالباطل شیطان ناطق والساکت عن الحق شیطان اخرس) .
گویندهٔ (سخن) باطل شیطان ناطق است و ساکت از حق شیطان گنگ .

پیامبر (ﷺ) اثرات صدق و کذب را که کار زبان است بر عمل انسان و انجام و سرنوشت او چنین توضیح می فرماید :

(عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله ﷺ ان الصدق یهدی الی البر وان البر یهدی الی الجنة وان الرجل لیصدق حتی یکتب عندالله صدیقاً وان الکذب یهدی الی الفجور وان الفجور یهدی الی النار وان الرجل لیکذب حتی یکتب عندالله کذاباً) .

از حضرت عبدالله بن مسعود رض روایت است که حضرت پیامبر (ﷺ) فرمودند :

محققاً که صداقت و راستی (انسان را) بسوی نیکی هدایت میکند - نیکوئی بسوی بهشت می برد و آدمی «بطور مستمر» راست میگوید تا آنکه نزد خدا بحیث راستگو و صادق ثبت گردد «طبق این فیصله دیگر هرگز دروغ نخواهد گفت» و یقیناً که دروغ بسوی بدکاری می برد ، و بدکاری به جهنم سوق میدهد و آدمی بطور مکرر دروغ میگوید تا آنکه نزد خدا بحیث دروغگو ثبت گردد . (که

دیگر راست نخواهد گفت) .

به استناد قول پیامبر (ﷺ) دروغگوئی ، عهد شکنی وعدم رعایت قول خود و بد زبانی ۳بر٤ مجموع نفاق است. چنانچه می فرماید :

(عن عبدالله بن عمر" ان النبی (ﷺ) قال اربع من کن فیه کان منافقاً خالصاً ومن کانت فیه خصلة منهن کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها : اذا أوتمن خان - واذا حدث کذب واذا عاهد غدر - واذا خاصم فجر) .

از حضرت عبدالله بن عمر" روایت است ، که پیامبر (علیه السلام) فرمود :

چهار خصلتیست که در هرکی باشد منافق خالص وکامل است ، و هرکی در او یکی «ازین خصلت ها باشد در واقع» خصوصیتی از نفاق در اوست ، تا آنکه ترکش گوید : چون امین گرفته شود خیانت کند .

چون حرف زند دروغ باشد .

چون عهد نماید غدر کند .

و چون به خصومت بپردازد بدگوئی کند .

چگونگی شخصیت انسان را میتوان از چگونگی گفتارش دریافت - زیرا ابعاد مخفی شخصیت آدمی در لحن قول او منعکس میشود .

قرآن درین رابطه می فرماید :

﴿ولو نشاء لا ریناکهم فلعرفتهم بسیمهمط ولتعرفنهم فی لحن القولط والله یعلم اعمالکم﴾.

(محمد : ۳۰)

و اگر می خواستیم ، حتماً آنانرا بتو می نمودیم، پس از قیافهٔ شان آنانرا می شناختی ، و حتماً بشناسی ایشان را از طرز گفتار شان و خداوند (ج) می شناسد اعمال تان را .

یعنی لحن قول منافق وطرز گفتار او چون ملاکیست ، برای شناخت شخصیت منافقانهٔ او ، تبصره ها و تحلیل های آنان در مراحل قبل از جنگ ، در اثنای تصمیم گیری ها ،

در جریان درگیری های مسلحانه با دشمن ، در دوران پیروزی ها ، در اثنای شکست ها ، در صورت برخورد با دشمن نیرومند و در اثنای مقابله با دشمن ضعیف ، در برخورد با افراد مخلص و فداکار که همه چیز شان را در راه خدا (ج) وقف میکنند و با همهٔ تن مصروف کار و پیکار اند - در برابر اخلاص مندان مستمند و ناتوان که بنابر عدم استطاعت ، سهمگیری شان در انفاق داشته ها کمتر است ، در بارهٔ قیادت نهضت و در مورد افراد سطوح پایان، دربارهٔ افراد مطیع و در خصوص عناصر خود سروبی بند و بار ، در همهٔ این مراحل ، موضع گیری های منافق بازگو کنندهٔ شخصیت اوست .

چه فتنه های بزرگی که از زبان بر می خیزد ، دوستی ها و محبت ها را به عداوت ها و دشمنی ها مبدل میکند ، آتش جنگ ها را دامن زده شعله ور میسازد ، صفوف متحد و همبسته را در برابر هم و در موضع مخالفت و دشمنی با همدیگر قرار میدهد ، اعتماد عمیق ذات البینی که نتیجهٔ کار مشترک ، طی سالهای متمادیست ؛ با یک سخن نا سنجیده به نحوی صدمه می بیند و چنان جو بی اعتمادی و شکوک و شبهات ایجاد می گردد که دیگر اعادهٔ اعتماد دیروز به امر مستحیل و بعید از امکان در می آید .

بهتر است درینجا گناهانی را با اختصار بشاریم که انسان با زبان خود مرتکبش میشود و در زمرهٔ گناهان کبیره محسوب گردیده قرآن ازان به سختی نهی نموده منع می فرماید :

(۱) دروغ : سخنیست برخلاف حقیقة الامر ، که درجاتی دارد به شرح ذیل :

الف : دروغ در شان خدا (ج) !

فجیع ترین دروغ و بدترین ظلمیست که گویندهٔ اش جرأت کرده است تا برخلاف شهادت هر جزء این کائنات وسیع و بزرگ ، سخنی دروغ بزبان بیاورد که در ان عیبی را به خدای منزه و برتر از عیب منسوب کند و صفتی را از شأن خدای حمید وستوده بکاهد، وکسی را در الوهیت و ربوبیت با او شریك و انباز بگیرد ، درحالیکه او بی نیاز از شریك بوده برتر ازان است که کسی در ادارهٔ ملکش بنابر ناتوانی و یا نیازمندی اش شریك او شود ، و یا درپی تکذیب وعده ها و وعید های الله بوده و به آیاتش نسبت دروغ نماید .

چنانچه قرآن می فرماید :

﴿ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً او کذب بآیته ، انه لا یفلح الظلمون﴾ .

(الانعام : ۲۱)

و چه کسی ظالم تر از کسیست که برخدا (ج) دروغی بست و یا بـه آیاتش نسبت دروغ کرد، یقیناً که چنین ستمگرانی رستگار نخواهند شد .

همچنان می فرماید :

﴿ واذ قال لقمن لابنه وهو یعظه یبنی لا تشرك بالله ، ان الشرك لظلم عظیم ﴾ .

(لقمان : ۱۳)

و آنگاه که لقمان به پسرش گفت : در حالیکه او را پند میداد ، ای پسرم با خدا شرك مه ورز یقیناً که چنین شرکی ستم بزرگیست .

ب : تکذیب پیامبران (ع) :-

پس از افترای کذب در شأن خدا و آیاتش ، بدترین سخن دروغ ، تکذیب پیامبران و رسالت آنان است ، پیامبرانی که علیه فساد ، جهل و ظلم قیام کرده اند ، در تاریکترین ادوار تاریخ چون مشعلدار آگاهی و پیام آور آزادی ، با تحمل درد ها ، آزار ها ، اذیت ها ، در برابر لجاجت ها ، عناد ها ، مخالفت ها ، برای نجات توده های در بند و زیر بار ستم ، قیام نموده از انسان جهل زده و شرك زدهٔ اسیر ، که احساس حقارت و پستی و ضعف میکرد ؛ انسان آزادهٔ پاسدار سنگرهای شرف و آزادی ساخته ، از حضیض پستی به مرحلهٔ از شرف و حریت و علو و عزت رسانده است که جز در برابر خدای جلیل در قبال کسی دیگری سر اطاعت و بندهگی خم ننموده و به پستی و ذلت تسلیم نشده است ، تکذیب دعوت و رسالت چنین پیام آورانی حتا که ظلم بزرگ و دروغ فجیع و قبیح است .

قرآن می فرماید :

﴿ وقوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس ایة ط واعتدنا للظالمین عذاباً الیما ﴾ . (الفرقان : ۳۷)

و قوم نوح (ع) بنابر آنکه پیامبران را تکذیب کردند غرق شان کردیم و (نابودی) آنان را نشانهٔ برای (عبرت) مردم ساختیم و برای این ستمگران عذاب درد ناکی مهیا کردیم .

ج : افتراء در شأن انسان صالح و نکوکار :

انکار از خوبی های مرد صالحی ، بنابر حقد و حسد و یا بنابر عداوت با خوبی و خوب ها ، و برعکس سعی در جهت کاستن حیثیت و وقار او ، با اتهامات دروغین و انتساب عیب ها و نقص های جعلی به او ، که قرآن آنرا بعنوان افتراء ، شهادة الزور و قذف المحسنات یاد نموده بحیث بزرگترین گناهان محسوب میکند ، پس از کذب در شأن خدا (ج) و تکذیب آیات و پیامبرش ، بدترین ظلم ، در معامله با انسان بوده ، بدتر و شنیع تر از هر تجاوز دیگری به حقوق انسان میباشد . زیرا عزیز ترین و گرامی ترین سرمایهٔ انسان نزد او ، عزة النفس و کرامت اوست . بناء بدترین تعرض و تجاوز نیز حمله بر شرف و عزتش میباشد .

پیامبر (ﷺ) می فرماید :

(بدترین سود و رباً تعرض به آبروی مسلمان است) .

اسلام حتی اشاره های دست ، لب ها و گوشه های چشم و حرکات آبرو را که در آن به شأن کسی استهزا و تمسخری صورت می گیرد و هتك حرمتی در ان مضمر باشد ، تحریم میکند .

قرآن می فرماید :

﴿ یا ایها الذین امنوا لا یسخرقوم من قوم عسی ان یکونوا خیراً منهم ولا نسآء من نساء عسی ان یکن خیراً منهن ولاتلمزوا انفسکم ولاتنابزوا بالالقاب ط بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئك هم الظالمون ﴾ .

(الحجرات : ۱۱)

ای مؤمنان ! گروهی گروهٔ دیگری را به تمسخر نگیرد ، شاید از ایشان بهتر باشند و نه زنان ، زنان دیگری را شاید که از ایشان بهترباشند ، همدیگر تان را بدگوئی مکنید و همدیگر تانرا به القاب (بد) مخوانید . زیرا پس از ایمان بدترین نامی همین بدکاریست ، و هرکه برنگردد و توبه نکند پس ایشان ستمگر اند .

همچنان می فرماید :

﴿ ویل لکل همزة لمزة ﴾ . (الهمزه : ۱)

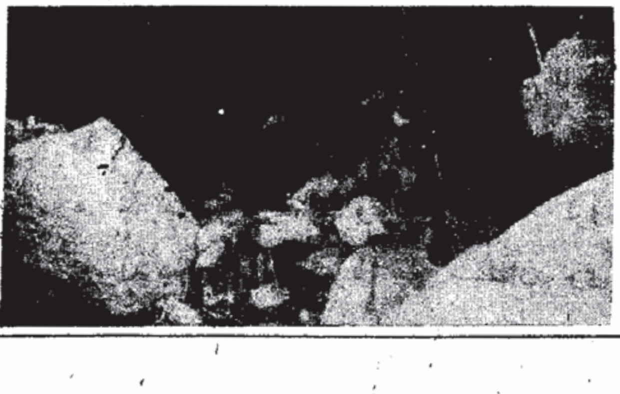

د زمرک عابد په قلم

له مؤمن ځخه د قرآن غوښتنه

په تیر پسی ۳

د تاریخ پانی چه واوښته :

بنی اسرائیلو تر اوږدی مودی پوری د شرف او عزت هغه تاج په سر دراود چه نوم ئی نبوت او رسالت ؤ، علمی ، سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی او . . . . غلبه او بری ئی په جهانیانو دراود ، خو د تاریخ پانی چه کله واوښته هماغه د عزت او شرف تاج د محمد عربی علیه الصلوة و السلام د امت په سر کیښول شو ، او د :

«الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً» .

ویاړ ئی ورو باښو ، او د :

«انی فضلتکم علی العلمین» .

په ځای ئی د :

«کنتم خیر امة» .

دائمی شرف ورکړ او د دی امت هرنر اوښځی ته ئی داسی مشروط زیری ورکړ :

«من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون .» (النحل - ۹۷)

هر چا چه نیک عمل و کړ هغه که نروی او که ښځه په دی شرط چه مسلمان وی ، نو یقیناً به ور کړو هغه ته سپیځلی ژوند او ور به کړو هغوی ته د هغوی ، د هغو نیکو بدله چه کول ئی .

تاریخ شاهد دی چه تر کومه وخته مسلمانانو د نیک عمل پانگه او ذخیره له ځان سره درلوده او په قرآن پسی ئی قولاً او عملاً اقتدا کړی وه ، لوی خدای د عزت او شرف هغو لوړو مدارجو ته رسولی وو چه حتی چائی تصور هم نشوی کولی ، او د دنړی د قیادت او زعامت واگی عملاً د هغوی په لاس کی وی. خو له کومی ورځی را په دی خوا چه مسلمانانو د قرآن په ځای د نفس پیروی پیل کړه له هماغی ورځی نه د پردیو د غلامی په زولنوکی ښکیل شوی او د ذلت اوسپکی بدترین ژوند د زمکی پرمخ تیروی، او لازماً به همداسی کیدل ، ځکه چه له خدای سره بی وفائی او د الله د احساناتو نا شکری او بی‌قدری او قرآن ته شاور ته کول دغه ټول سپیره عواقب په خنگ کی لری کوم چه نن ورسره مسلمانان مخامخ دی ، کله چه مسلمانانو د :

«کذالک جعلنکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس» .

اهمیت ونه پیژاندو ، کله چه مسلمانانو د

«کنتم خیر امة» قدر و نه کړ ، او کله چه مسلمانانو د «اتممت علیکم نعمتي» شکر په ځای نه کړ ، او کله چه مسلمانانو د «ان الدین عندالله الاسلام» او د «رضیت لکم الاسلام دینا» له غوښتنو سره سم خپل تول کړه وړه عیار نه کړل ، حتماً به له ذلت او خوارۍ سره مخامخ کیدل، او په شتمنیو اوپه پرګنو به ئی پردي مسلط کیدل ، دا ځکه چه الهی تأیید او حمایت مشروط دی ، کله چه مشروط نفی کیږی شرط په خپله منتفی کیږی ، نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمائی :

ان الله یرفع بهذالکتاب اقواماً ویضع به اخرین. (مسلم)

یعنی یقیناً الله پورته کوی په دی کتاب سره هغه قومونه (چه عمل ور باندی کوی) اوښکته کوی په همدی قرآن هغه قومونه چه عمل نه ور باندی کوی .

له قرآن څخه د مخ اړولو اخروی عواقب :

تردی ځایه خو مو په عمومی توګه په هغه څه بحث وکړ چه تر دنیوی ژوندانه پوری ئی تعلق درلود ، او د سر په سترګو وینو او په عمل کی راته ثابته شوه چه له قرآن څخه مخ اړول په دنیا کی څه بدمرغی په څنګ کی لری ، اوس به لنډ سرسری او اجمالی نظرپه اخروی امورو واچوو چه په آخرت کی به له داسی تش په نامه مسلمانانو سره الله(ج) څه معامله کوی ، له هغه حالت نه چه په قیامت کی به قرآن پریښوونکی انسان ورسره مخامخ کیږی د سورهٔ طه د پورتنی ذکر شوی آیت پاتی برخه داسی حکایت کوی :

ونحشره یوم القیامة اعمی .

او د قیامت په ورځ به ئی ړوند راپورته کړو و به وائی دغه سړی :

رب بما حشرتنی اعمی وقد کنت بصیراً.

یا پروردګاره زما زه دی ولی ړوند راپورته کړم ، زه خو په دنیا کی لیدونکی وم ؟

الله جل شانه به د دی معاملی وجه چه له هغه سره ئی کړی داسی ورته بیان کړی :

«کذالک اتتک ایتنا فنسیتها وکذالک الیوم تنسی»

همدارنګه راغلل تاته آیتونه زما له هغو نه دځان غافل کړی ؤ او همدارنګه نن له تا سره هماغه معامله وشوه .

څوک چه د دنیا په ژوند کی د الله په کتاب عمل نه کوی هغه په حقیقت کی ړوند دی ، نوځکه به ئی لوی خدای د قیامت په ورځ کی ړوند راپورته کوی ، د سورهٔ اسراء په (۷۲) آیت کی الله تبارک وتعالی فرمائی :

من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلاً .

څوک چه په دی دنیا کی ړوند وی هغه به په آخرت کی هم ړوند وی او ډیر لوی لارورکی دی همدغه سړی .

دا خو پریږده چه د داسی تش په نامه قرآن منونکیو ژوند به په دنیا کی ډیر تنګ او تریخ وی او په آخرت کی به ئی الله ړوند راپورته کوی، د خوند خبره خو به داوی چه د قیامت په هغه ستره هیبتناکه ورځ کی به په خپله نبی کریم صلی الله علیه وسلم د دامی خلکو په خلاف د الله د عدل په محکمه کی د مستغیث په توګه ولاړ وی او الله ته به داسی استغاثه وکړی :

وقال رسول یا رب ان قومی اتخذوا هذالقرآن مهجوراً .

(الفرقان - ۳۰)

او وبه وائی پیغمبر (ص) ای زما ربه یقینا زما قوم دغه قرآن پریښی ؤ .

دا به د خدای په حضور کی د هغه پیغمبر(ص) فریاد وی چه په خپله مهربانه خدای مؤمنانو ته په دی صفاتو ور پیژنی :

لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ماعنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم .

(التوبه - ۱۲۸)

یقیناً راغی تاسوته رسول ستاسو له خپلی نوعی نه ، ډیر ګران تمامیږی په هغه باندی ستاسو تکلیف ، ستاسو د ښیګړی ډیر هیله‌من دی، په مؤمنانو ډیر مشفق او مهربانه دی .

دا به د خدای په حضور کی دهغه پیغمبر(ص) ژړا وی چه په خپله فرمائی :

انی فرطکم علی الحوض من مرعلی شرب ومن شرب لم یظمأ ابداً .

(بخاری ، مسلم ، عن سهل بن سعد)

زه به‌ستاسو د استقبال‌لپاره په حوض کوثر باندی ولاړوم څوک چه ماته راځی د حوض کوثر اوبه به ښښی او څوک چه هغه اوبه و ښښی بیا به هیڅکله تږی کیږی نه .

الله ! الله ! یا خو د قرآن منونکیو هغه شان دی چه په پیغمبر باندی د هغوی تکلیف او کړاو ډیر سخت تمامیږی ، په ښیګړه ئی حریص دی ، او خاص شفقت او مهربانی وربانډی لری ، استقبال ته بهٔ ئی په حوض کوثر په خپله ولاړوی او په خپلو مبارکو لاسولو به خپل تږی او جل وهلی امت ته اوبه ور کوی ، او یا به ئی دا حال وی چه هماغه شفیق او مهربانه پیغمبر به دالله حضورته عارض وی چه دغو خلکو په قرآن ظلم کړی ، زما ربه مه ئی پریږده .

یا الله ! ته‌مونږ له داسی سپکی او رسوایی نه وساتی.

هغه خلک چه په قرآن ئی عمل پریښی دی او دهغه د عملی نفاذ لپاره ریښتنی هلی ځلی نه کوی او یوازی د رسمونو او رواجونو او ختمونو او د مونو او تاویزونو لپاره ئی منلی وی په هغه سخته ورځ کی چه د الله محبوبترین پیغمبر ئی هم په خپله هلته ولاړوی‌په داسی حال کی چه دغه ظالمان به په خپلو دواړو لاسونو خولی لګوی او وائی :

«یلیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً، یاویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً ، لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی وکان الشیطان للانسان خذولا.»

دریغی چه‌له رسول سره په یوه لاره تللی وای، وای افسوس په حال زما ، دریغی چه نه می وی نیولی فلانی په دوستی ، یقیناً ئی ګمراه کړم زه له قرآن د الله نه‌وروستم له دی نه‌چی راغلی وما ته، اودی شیطان په سخته‌کی یوازی پریښوونکی د انسان .

هو ! دابه هغه ورځ وی چه په قرآن باندی نه عمل کوونکی به په خپلو کړو وړو سخت پښیمانه وی . او د افسوس او ندامت خولی به په لاسونو لګوی ، لیکن فایده به نه ورته کوی ، څرنګه به یوه داسی بدلصیبه انسان ته د هغی ورځی افسوس او آرمان فایده‌کوی په داسی حال‌کی چه د الله رسول ئی په خلاف د الله په حضور کی د مدعی په حیث ولاړ وی او دا شکایت ورته کوی چه دغو خلکو قرآن پریښی ؤ ، زما ربه اوس ئی مه پریږده .

لپاره د دی چه له داسی بدی ورځی سره په آخرت کی نه ؤ مخامخ شوی او د ذلت او سپکاوی له ژوند نه مو په دنیا کی نجات موندلی وی بڼه به

داوي چه مخلصانه‌توبه و باسو او دا له خپل خدای سره مخلصانه وعده و کړو چه د امکان تر حده به ستا د رالیږل شوي قرآن له احکامو سره سم ژوند تیروو ، او ستا د قرآن د عملي نفاذ لپاره به نه ځان سپمو او نه مال ، او هر څنګه چه ممکنه وي ستا د مجید کتاب ساتنه او پالنه به کوو ، که چیرې داسې توبه و باسو او الله ته ثابته شوه چه موږ په دغه توبه کې مخلص او ریښتني یو نو یقیناً به لوی خدای د دنیا او آخرت هر ډول بریالیتوبونه او نیکمرغۍ موږ ته را په برخه کوي ، او هغه وعده به را سره سر ته رسوي چه د سورۀ نور په (۵۵) آیت کې ئې را سره کړې .

له فتنوڅه وتو لاره :

په دې وخت کې چه د فتنو او فساد تو نده سیلۍ را الوتې او زموږ سیاست ، فرهنګ ، اقتصاد ، اجتماعیت حتی چه زموږ معتقدات او دیانت ئې را کډ وډ کړي ، له خپل او بل نه ئې پردي او بیزار کړي یو ، یو د بل په ګریوانوکې مو لاسونه اچولي، هر څوک هڅه کوي چه بل سپک او بې پردې کړي، او په هر ډول چه ممکن وي خپل حریف او رقیب له پښو را و غورځوي او په دې ډول خپل ځان یوه ځای ته و رسوي ، او په دې وخت‌کې چه علمي خیانت عام‌شوی‌او له دې‌مصیبت‌سره سره د غفلت او سستي او د ځان چاغولو وبائي مرض همد مرګي په څاپیره وهلي یو که یو علمي خیانت کوي هغه بل د سستۍ په وجه هډو هغه خیانت ته متوجه کیدلی نشي ، او هم په دې وخت کې چه سیاسي خیانت دومره وده کړې چه اوس په سیاست کې خیانت ته مهارت او سیاسي بصیرت ویل کیږي . او په دې وخت کې چه له فرهنګ نه عملاً د کبډۍ میدان جوړ شوی او هم په دې وخت‌کې چه اقتصاد د یوې طبقې عیاشۍ او د بلې طبقې له ژوند نه په مرګ د راضي کیدلو په معنی پیژندل‌شوی اوهم په‌دې وخت‌کې چه د اجتماعي او یو په بل پورې پیوست ژوند مفهوم بیخي بدل شوی او هم په دې وخت کې چه معتقدات دومره سست اومتزلزل شوي چه په لږ فشار (۱۶۰) درجې تغییر مومي او په دې وخت کې چه په دیانت کې ریا او تزویر له ورایه بریښي ، له دغو ټولو ډول، ډول څرګندو فتنونه د نجات او خلاصون‌یوازنۍ لاره هم نبي کریم صلی الله علیه وسلم قرآن عظیم راښولی ، په سنن ترمذي کې له حضرت علي رضي الله عنه نه یو مفصل حدیث په دې باره کې داسې روایت شوی چه :

اما انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ، الا انها تکونو فتنة قلت فما المخرج منها یا رسول الله ، قال کتاب الله فیه نباء ما قبلکم وخیر ما بعد کم وحکم ما بین کم وهو الفصل لیس بالهزل ، من ترکه من جبار قصمه الله ومن ابتغی الهدي فی غیره اضله الله، وهو حبل الله المتین ، وهو ذکر الحکیم، وهو صراط مستقیم ، وهو الذي لا تزیغ به الا هواء ولا تلتبس به الا لسنة ، ولا تشبع منه العلماء، ولا یخلق علی کثرة الرد ولا تنقضی عجائبه وهو الذی لم تنته الجن اذا سمعته حتی قالوا انا سمعنا قراناً عجباً یهدی الی الرشد فامنا به، من قال به صدق من‌عمل به اجر ومن حکم به عدل ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم .

یعني ښه واورئ چه ما له رسول اکرم صلی الله علیه‌وسلم نه اوریدلی چه فرمایل ئې خبر اوسئ چه فتنې‌را رواني دي، ماورته و ویل چه له‌دغو

فتنونه د خلاصون لاره کومه ده ، وی فرمایل د الله کتاب، په دی کښ ستاسو د مخکینو خلکو قصی دی ، او د راتلونکی زمانی خبری دی ، او ستاسو په مینځ کی فیصله کونکی دی ، او دغه قرآن پری کړی فیصله ده څه ټوکی مسخری نه دی ، او هر جابر او نافرمانه چه له هغه نه سرغړونه کوی الله به ئی د ملاتیر غوڅ مات کړی ، او څوک چه ما سواله قرآن نه په بل کوم څه کی هدایت لټوی الله به ئی ګمراه کړی او دغه قرآن د الله مضبوطه رسی ده اوله حکمت نه ډک کتاب دی ، او نیغه لاره همدغه قرآن دی ، او دغه قرآن هغه کتاب دی چه د عمل په صورت کی نفسی خواهشات سړی ګمراه کولی نشی ژبه په هغه باندی نه ښوئیږی او علماء د هغه په تحقیق اومطالعه نه مړیږی، د قرآن د حکمت عجائبات لامتناهی دی په ډیرولوستوئی مطالب زړیږی نه ، او دغه قرآن هغه کتاب دی چه پیریانوکله واوریدو بی اختیاره ئی و ویل چه مونږ عجیب او غریب قرآن واوریدو چه دهدایت لاری ته ئی خلک را بلل نومونږ هم ایمان ور باندی راوړ ، چا چه په دی قرآن خبره وکړه رښتیائی و ویل ، چاچه ور باندی عمل و کړ اجر ئی و موند ، او چا چه د هغه لور ته خلک را و بلل نویقیناً ئی نیغی لاری ته ښونه و کړه .

دا ده له فتنونه د خلاصون هغه لاره چه د الله رښتینی رسول را ښولی ، که غواړو چه د فتنو له دغو طوفانی څپو څخه خوندی پاتی شو لازماً باید په قرآن باندی ټینګی منګولی و لګوو، ځکه همدغه قرآن په پورتنی حدیث کی «حبل الله المتین» بللی

شوی، یعنی د الله مضبوطه رسی، او د سورهٔ آل‌عمران په (۱۰۳) آیت کی هم مسلمانانو ته په «واعتصموا بحبل‌الله» امرشوی‌د «واعتصموا» معنی‌ده «اعتصام»اود اعتصام‌معنی ده ځان ساتل له تباهی نه د الله‌درسی‌په ذریعه‌او رسی‌د الله یعنی«بحبل الله» په هغه حدیث کی چه په ترمذی کی له حضرت ابو سعید الخدری نه روایت شوی ، نبی کریم صلی الله علیه وسلم داسی تعریف کړی :

کتاب الله وهو حبل الله الممدود من السماء الی الارض .

یعنی د الله کتاب د الله رسی ده چه را ځوړنده ده له اسمان نه زمکی ته .

ښکاره خبره ده چه ځوک د الله په رسی پوری ځان و نښلوی هغه به له هری تباهی نه خوندی پاتی کیږی ، او همدغه له اسمان نه راځوړنده رسی به ئی د همدغی مبارکی او نه شلیدونکی رسی څښتن یعنی الله ته رسوی ، او ده چا دغه د نجات ذریعه او خدای ته دوصل وسیله پریښوله هغه به لازماً د فتنو په څپاند سمندر کی لاهو کیږی او د فساد نهنګان به ئی ژوندی ژوندی تیروی .

په پورتنی حدیث کی مو لکه څرنګه چه و لوستل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم یوازی دا نه دی ویلی چه له فتنونه د وتلو لاره قرآن دی ، بلکه دائی هم خبرداری را کړی چه د پخوانیو اقوامو له بد سرنوشت نه چه له الهی حدودو نه د اوړیدلو په نتیجه کی ورسره مخامخ شوی او قرآن ترینه یادونه کړی باید عبرت حاصل کړو ، اوکه نه نو د هماغو بدو عواقبو انتظار باید مونږ هم و باسو او دائی هم په ډیره تهدید آمیزه لهجه را ته ویلی چه دفیصلو کتاب همدغه قرآن دی، فیصلی ئی قاطع او حتمی دی د ټوکو او مسخرو کتاب نه دی چه که مو زره و غوښتل فیصلی‌ئی به وربانندی کوی او که نه نو پریږدی، به ئی او که چا داسی احمقانه چال چلن ورسره و کړ رب العلمین به ئی د ظاهرشاه ، داؤد ، تره‌کی ، حفیظ، ببرک او د هغوی د ډلو ټپلو په سرنوشت آخته کړی چه یو بل به سره خوری او یا به په عین ژوند کی مړه وی لکه ببرک چه په ښکاره خو ژوندی دی ولی په واقع کی دی هم د داؤد ، تره‌کی او حفیظ په قطار کی حساب دی ، د کمونیزم فلسفه چه جمع د ضدینو لازمی بولی او وائی چه په عین مرګ کی ژوند وجود لری هغه په حقیقت کی داسی ژوند وی لکه د ببرک کارمل چه په عین ژوند کی مړدی او په‌عین مرګ کی ژوندی ، او یا د عوامو په اصلاح د پانی او د پرانګ په مینځ کی دی، او یا به الله هغه ځوک چه قرآن پریږدی د ظاهر شاه په سرنوشت آخته کوی چه‌د واتیکان د پا پانو چوپړوهی ، او یا به ئی الله د شیخ مجیب الرحمن ، ذوالفقار علی بهټو ، رضا شاه ، انور سادات او داسی نورو طواغیتو په سرنوشت آخته کوی ، دا خه اختیاری څیز نه دی چه که د زړه و شو له فتنونه د قرآن په ذریعه ځان خلاص کړو او که نه نو په فتنوکی لکه د مردار دنی چینجی ګرزو ، نه هیڅکله نه . په دی حدیث کی دوه لاری ښولی شوی یا دا چه له قرآنی احکامو سرهٔ سم به‌خپل فردی او اجتماعی ژوند عیاروی او د هری فتنی او فساد مخه به نیسی ، او یو لحظه به هم په قرار نه کینی او یا به د خدای قهر او غضب ته ملا تړینګه تړی او د خپلی ملا د تیر ماتنه به له الهی ګذار نه کوی . او دا هم ثابته ده چه د الهی ګذار مقابله لا تراوسه هیچا هم نه ده‌کړی او نه ئی ځوک کولی شی .

او دوهم په پورتنی حدیث کی نبی کریم صلی‌الله علیه وسلم فرمایلی چه د هدایت لاره همدغه قرآن دی او څوک چه په بل څه کی هدایت لټوی هغه به الله گمراه کوی او د دی مثال د هغه موټر دی چه په کامل سرعت کی ئی بریک و شکیږی ، ښکاره خبره ده چه داسی موټر هری کندی ته چه ورو لویدو هلته به ټوټه ټوټه کیږی ، هغه سړی یا هغه ټولنه هم چه له الهی کتاب نه سوا په بل دوم څه کی د ژوند د تیرولو لاری چاری لټوی هرو مرو به د هلاکت او بدبختی ژوری کندی ته سر په څیږی لویږی .

په هر حال ، دغه مبارک حدیث دومره جامع مفهوم لری چه که سړی و غواړی چه په هر ارخیز ډول د هغه په شاوخوا کی بحث و کړی یو ضخیم کتاب ترینه جوړیدلی شی، له بلی خوا د دغه‌حدیث مطالب ډیر روښانه هم دی ، که لږ په خلاصو سترگو ورته و کتل شی هدو شرحی او تفصیل ته ضرورت نلری ، بلکه هر سړی ئی په معنی او مفهوم په خپله پوهیدلی شی، خو فقط دومره لطف اومهربانی د مهربانه خدای را سره و کړی چه ویښ زړه ، بیدار شعور او حقیقت لیدونکی سترگی را کړی .

د الله غوړیدلی د سترخوان :

په قرآن کی د الله بی پایانه نعمت شته ولی دا چه زمونږ ظروف له دی الهی نعمت نه د څومره گټی د اخستلو ظرفیت اوځایښت لری هغه زمونږ تر عمل او عقیدی پوری اړه لری ، په هره اندازه مو چه عقیده په قرآن پخه او عمل مو د هغه له ارشاداتو سره سم او مضبوط وی په هماغه اندازه له دی خدائی نعمت نه مستفید کیدلی شو ، او په هره اندازه مو چه عقیده وربانده سسته او عمل مو وربانذي کمزوری وی په هماغه اندازه به‌ئی له فیوضاتو او برکتونه محروم او بی برخی وو، لوی خدای مودی له داسی محرومیت نه و ساتی .

د قرآن عظیم یو ډیر ښه جامع تعریف حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه په ډیرو لنډو ټکیو کی داسی کړی .

ان هذالقرآن مادبة الله فاقبلوا مادبة ماستطعتم، ان هذ القران حبل‌الله والنور المبین ، والشفاء النافع، عصمة لمن تمسک به ونجاة لمن اتبعه لایزیغ فیستعتب ، ولا یعوج فیقوم ولا تنقضی عجائبه ، ولا یخلق من کثرة الرد .

یعنی دغه قرآن د الله غوړول‌شوی دسترخوان دی ، څومره مو چی وس‌وی له هغه نه غذا حاصله کړی ، یقیناً دغه قرآن د الله رسی او ښکاره رڼا ده ، شفا ښښونکی دواده ، او څوک چه په هغه باندی ټینګکی منګولی و نښلوی د هغوی محافظ دی ، او په هغه باندی دعمل کوونکو لپاره د نجات ذریعه دی ، دغه‌کتاب له چا.نه مخ نه اړوی چه په خولا کولو ته‌ئی ضرورت پیښ شی په دی کتاب کی کوږوالی نشته چه د سمولو لپاره ئی حاجت پیدا شی ، عجائب ئی نه ختمیږی او په ډیرو لوستلو ئی مطالب نه زړیږی .

د حضرت ابن مسعود رضی الله عنه دغه‌تعریف له هره لحاظه جامع هم دی او مانع هم ، او زمونږ د ټول بحث خلاصه او لنډیز هم ، رښتیا هم چه د الله په دغه غوړیدلی دسترخوان کی هر ډول غذاشته، ولی له بده بخته چه په نن ورځ کی مسلمانان دهاضمی د خرابی په وجه قرآنی مرغوبه‌غذا نه‌شی هضمولی، او یا د فساد او فتنی فاسدو خوروئی اشتها دومره

خرابه کړی چه هډوئی دغی پاکی او طبیی غذا ته زړه نه کیږی ، یا الله ! ته زمونږه اشتها د قرآن لپاره برابره کړی، او یا الله ! ته په خپل قدرت کامله سره زمونږه هاضمه د دی جوګه کړی چه قرآنی احکام هضم کړیٔ شو او په عملی ژوند کی خپل تول کړه وړه د هغه له هدایاتو سره سم عیار کړو .

داسی فرض کړی چه یوهٔ سړیٔ ډیر سخت وږیٔ دی ، او د یوی کولی ډوډیٔ په لټه کی دی، خو ناڅا د ډول ډول خوړو په دسترخوان ورپیښ شو ، شک لشته چه د داسی سړی په سینه کی به له خوشحالی نه زړه څرنګه توپیونه وهی، او له هغه خوړونه به څومره وخوری .

همدارنګه فکر و کړیٔ که یو سړیٔ یوه ژور کوهي ته ور خطا شی ؛ او په همدی وخت کی یوه مضبوطه رسی په لاس ورشی ، له خوشحالی نه به ئی څه حال وی او څومره ټینګ به ور پوری نښتیٔ وی په هغی رسی پوری.

همدارنګه غور و کړیٔ د هغه سړی په حال چه په توره تورږمی کی په یوه مهیب او خطرناک بیابان کی ئی لاره ورکه کړی ده ، او هیڅ نه‌پوهیږی چه څه و کړی او کومی خوا ته ولاړ شی ترڅو له دی بیدیا بیابان څخه آبادی ته و وزی ، ناڅا په ورته بیابان سپینه رڼا شی او هر څه و وینی او هغه لاره و پیژنی کومی خوا ته چه ځی ، تاسو فکر کوی چه د داسی سړی به له‌خوشحالی څه حال وی.

همدارنګه سر په سوچ ګریوان ته ټیټ کړی، که یو سړی سخت ناروغه وی ، او له هری خوا مایوسه شوی وی ؛ او هره لحظه په دی فکر کی وی چه څه وخت به دا ځل ځا پیره په مخ خوری ، که همدی له ژوند نه مایوس .او مرګ ته د رسیدلو لپاره دقیقه شمیرونکی ناروغ ته ناڅا په یو حاذق طبیب راشی ، او دارو درمل ئی و کړی او د هغه د علاج په نتیجه کی روغ شی ، څه خیال مو دی چه د داسی ناروغ د خوشحالی به څه حال وي .

یقیناً چه هغه وږی به تراشتها پوزته خواږه خوری ، هغه کندی ته ورخطا شوی سړی به هیڅکله هغه رسی پری نږدی، او هغه په تورږمی کی لار ورکی سړی به په هغی رڼا کی په بیړه بیړه ځان د مقصود پړاو ته رسوی ، او هغه ناروغ به دهغه طبیب ډیره مننه کوی ، ولی مونږ چه هم قرآن ته سخت وږی یو ، لارښونو ته ئی ډیر اړیو ، او نور ته ئی زیات ضرورت لرو ، او مجربو شفابخشه د اروګانو ته ئی محتاج یو تاسو لوستونکی په خپله له ځان سره فکر و کړی چه له دی خدائی نعمت نه مونږ څومره ګټه اخستی ، او د خدای د دی عظیم احسان څومره شکر مو په ځای کړی ، راځی وروڼو ، د خدای له دی غوړیدلی دسترخوان څخه غذا حاصله کړو ، او د الله په دی مضبوطه او نه شلیدونکی رسی منګولی و نښلوو او د قرآن د نور په رڼا کی ځانونه خدای ته و رسوو ، او له هری بد مرغی او ناروغی نه د قرآن په ذریعه شفا حاصله کړو ، که موچیری داسی و کړل (او خدای دی دهمداسی‌کولو توفیق را کړی) خوښها اوکه نه ، نو ابدی خسران او تاوان ته باید ملا وی ټینګی و ترو .

(اعاذنا الله)

(پای ...)

بررسی یی پیرامون مسألهٔ (اختلاف)

ترجمهٔ ف ـ فاضل

مقدمه

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد خاتم النبیین و علی آله و صحبه و من دعا بدعوته و اهتدی بهدیته الی یوم الدین .

و بعد ! در عصر ما ، بیماری مسلمانان روبه فزونی است ، طوریکه شاخه های گوناگون امور دینی و دنیوی را فرا گرفته است ، اما علی الرغم این بیماری های تباه کن و خطرناک ، جای شگفت است که امت اسلامی تاکنون امرار حیات میکند ، چه اگر ملت دیگری با این بیماری های بس بزرگ و بی شمار دست و گریبان میشد ، حتماً به گودال نیستی رهسپارمی گردید و شاید رمز نجات و بقای این امت ـ علی الرغم ناتوانی هایش ـ وجود کتاب خدا و سنت پیامبرش توأم با دعوت پیامبر و آمرزش خواستن پارسایان این امت باشد . خداوند (ج) در مورد می‌فرماید :

و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون . (انفال آیه ۳۳)

خدا عذاب نکندا یشانرا و تاتو میان ایشان باشی و نیست هرگز خدا عذاب کنندهٔ ایشان در حالیکه آنها مغفرت خواهند .

خطر ناکترین بیماری اینکه امت اسلامی در این اواخربا آن دچار شده بیماری خلاف ورزی و مخالفت است ، إختلاف در هر چیز و بر هر چیز ، حتی اینکه ساحه عقائد ، افکار و جهانبینی را در پهلوی ذوق‌ها تصرفات ، سلوک و اخلاق فرا گرفته است ، و اختلاف همه چیز را زیر پا گذاشته و حتی اسالیب فقهی و فرایض عبادی را نیز تحت تصرف خود قرار داده که انسان گمان می‌برد اوامر و نواهی این دین دورانساز، پیروانش را به اختلاف تشویق میدارد ، در حالیکه حقیقت امر مخالف آن است : چه کتاب خدا (ج) و سنت پیامبر بعد از توحید یگانه مبدأیکه بالایش تاکید دارد و حدت امت و ترک همهٔ اختلافات در میان پیروان این آئین نجات بخش و تداوی همه بیماری هایی است که روابط میان مسلمین را تیره و تار می‌سازد و اخوت و برادری شانرا خدشه پذیر میکند .

مبادی جامعه ساز اسلام ، بعد از شرک بخدا ، اختلاف امت اسلامی را نکوهش کرده و توأم با آن بعد از ایمان به خدا (ج) مسلمین را به وحدت و ائتلاف تشویق و ترغیب نموده است . که فرامین خدا(ج) و پیامبرش بخاطر ایجاد امتیکه مانند جسد واحد باشد ، و هر گاه عضوی از آن شکوه کند ، همه را فرا گیرد ، به همه گان واضح است .

رسالت اسلام ، رسالتی است واقعیت گرا و با انسان پیوسته با فطرتش معامله میکند ، و آفریدگار لطیف و خبیر برای بندگانش عقلیت‌ها و توانائی های متباینی بخشیده که به اثر طرزدید های گوناگون ، اختلافاتی در آراء افکار و مواضع شان در برخورد با بسیاری امور رونما میشود ؛ بناء اسلام میتواند همه

اختلافاتیکه و حدت و یکپار چکی امت را تهدید نمی‌کند ، بپذیرد و کافی است که آراء ، جهان بینی و موقف های ما در برابر قضایای بزرگ و حیاتی متحد باشد ، اما در برابر امور فرعی و قضایای ثانوی که اختلاف رأی در آن انسان را بسوی بهتری‌ها و برتری‌ها می‌کشاند و یا کمک میکند ، باکی نداشته ، مشروط براینکه این اختلاف از خود ضابطه ، حدود ، آئین ، قواعد و آدابی داشته باشد که بروحدت فکری امت اسلامی و مواقف او در قضایای اساسی و بزرگ لطمه وارد نکند .

پس حقیقت اختلاف چیست ؟ حدودیکه نباید در قضایای اختلافی از آن تجاوز کرد کدام است ؟ اسباب ان چیست ؟ اندازه مجاز و مسموح آن چه مقدار است؟ که ما انشاء الله در این بحث و بررسی، به پاسخ پرسشهای فوق خواهیم پرداخت .

چون این موضوع جوانب متعددی را دارا است، لا جرم منابع آن نیز متنوع است ، مثلاً این بحث جانب منطقی و جدلی دارد که در مورد به کتابهای منطق در رابطه آداب بحث و مناظره رجوع شده ، جانب اصولی هم دارد که به مباحث اسباب اختلاف و مباحث قیاس کتابهای اصول رجوع شده هم چنان این بحث دارای جانب فقهی هم است از همین‌رو کتابهای که در ساحه فقه مقارن ، بررسی های دارد و بنام کتابهای (خلافیات) یاد می‌گردد، رجوع شده است . و در مورد اتخاذ شیوه های مؤد با نه در مناقشهٔ مسائل اختلافی به کتابهای طبقات ، تراجم و مناظرات رجوع شده و مثالهای از آن‌ها درج این بحث گردیده است .

ما در این بحث کوشش بعمل آورده ایم که از همه مصادر و منابع استفاده بعمل آوریم ، این بحث در یک مقدمه ، شش فصل و خاتمه تدوین یافته و در جایی که لازم دیده شده پاورقی و حاشیه نیز علاوه گردیده است تا آنچه در اینجا ذکر میشود مصدر و منبع اش معلوم باشد ،

در آخر از خداوند بزرگ آرزومندم که برای ما توفیق و راستی عطا فرموده و قلبهای همه مسلمانان را به محبت خدا(ج) و پیامبرش متحد سازد و اسباب نفرت و خلاف را از میان ما نابود کند انه سمیع مجیب .

د ـ طه جابر فیاض العلوانی

فصل نخست

در بیان حقیقت اختلاف

اختلاف ، خلاف و علم خلاف :-

اختلاف و مخالفت عبارت است از اینکه هر شخص راه مغایر دیگری را در قول و عمل اختیار کند کلمهٔ «خلاف» عامتر از کلمهٔ «ضد» است ؛ زیرا هر دو ضد با هم اختلاف دارند اما هر دو اختلافگر با هم ضد نیستند ، چون اختلاف در قول انسان را به تنازع میکشاند ، بناء واژه مزبور در معنی نزاع و جدل به استعاره گرفته شده است ، طوریکه خداوند(ج) می‌فرماید :

فا ختلف الأحزاب من بينهم، (مریم آیه ٣٧) پس اختلاف کردند فرقه‌ها در میان خود .

و لا يزالون مختلفين الا من رحم ربک . (هود آیه ١١٨) ، و همیشه باشند اختلاف‌کنندگان ، مگر آنکه رحمت کند پروردگارتو .

انكم لفي قول مختلف . (ذاریات آیه ٨) . هر آئینه شما هستید در سخن مختلف .

ان ربک يقضي بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون . (یونس آیه ٩٣)

هر آئینه پروردگارتو حکم کند میان ایشان روز قیامت در آن چیزیکه در آن اختلاف میکردند .

بنابرین می‌توان گفت که هدف از خلاف و اختلاف، مطلق مغایرت در گفتار ، نظر ، حالت ، حیثیت و موقف است .

اما آنچه در این رابطه در نزد متخصصین بنام «علم خلاف» یاد میگردد ، عبارت از علمی است که شخص به اثر آن مسائلی را که امامی از اما مان استنباط کرده قبول و آنچه مخالف آنست بدون استناد بدلایل ویژهٔ رد میکند ، زیرا اگر به دلیل استناد میداشت و به آن استدلال مینکرد در این صورت مجتهد و اصولی گفته میشد .

در «خلافی» شرط است که درمورد ادله فقهی کدام بررسی نداشته باشد بلکه همین کافی است که بقول امامش متمسک باشد و این امر در اثبات حکم برایش کافی است ، همچنان قول امامش در نزد او در جهت نفی حکم مخالف ، حجت بوده و نتیجه ئی که امامش به آن رسیده دلیل او نیز شده میتواند .

جدل و علم جدل :-

هرگاه یکتن از مخالفین یا هر دو در نظر و موقف خود ایستادگی کرده و خود را بر حق فکر نموده و از موقف خود بدفاع پرداخت و در جهت اقناع دیگران کوشید ، این مجادله را بنام جدل یاد میکنند .

بناء جدل در لغت بمعنی گفتگو بر سبیل منازعه و مغالبه بوده از واژهٔ «جدلت‌الحبل»تناب را تا بیدم یا پیچ دادم ، ماخوذ است ؛ زیرا هر یک از متجادلین میخواهند جانب مقابل را با توانائی هر چه تمامتر بپیچد و بسوی خود فراخواند .

و علم جدل :

علمی است که در جهت مقابلهٔ دلایل بخاطر اظهار راجح ترین قول فقهی بکار میرود . و برخی علماء آنرا چنین تعریف کرده اند که : علم جدل علمی است که انسان به اساس آن میتواند هر و ضعی را بخواهد اختیار و حفظ کند ، اگرچه این وضع باطل باشد ، و نابودی و ابطال هر وضعی ؛ اگرچه این وضع حق هم باشد .

با ژرف نگری در تعریف فوق ، معنی لغوی جدل هویدا میشود ، زیرا این علم بدلایل معین تعلقی نداشته بلکه قدرت یا ملکه‌ییاست که شخص کمائی میکند اگرچه از کتاب خدا(ج) و سنت پیامبر هم خبری نداشته باشد .

شقاق :

هرگاه خصومت جدال کنندگان کسب شدت پیدا کرد و هر کدام خواستند عوض بروز حق و روشن شدن حقیقت بر دیگری غالب گردند و کسی هم نتواند میانشان تفاهمی ایجاد کند ، در این صورت این حالت اسفبار را بنام «شقاق» یاد میکنند ، شقاق

یعنی اینکه ، یکی در یک گوشه (شق) زمین باشد و دیگرش در گوشه دیگری ، مثل اینکه یک زمین پهناور گنجایش هر دوی آنها را ندارد قرآن در این مورد میفرماید :

و ان خفتم شقاق بینهما ، اگر ترسیدید خلاف بین زوجین را .

یعنی اگر ترسیدید خلاف بسیار حادی را میان آن دو که نزاع بدنبال دارد و این نزاع هر یک را در گوشه ئی از زمین میبرد , همچنان در جای دیگری آمده است که :

فانما هم فی شقاق . پس جز ازین نیست که ایشان در خلاف اند .

اختلاف مقبول و مردود :

مشیت خداوندی تقاضا کرده که بشریت را به عقلیت‌ها و ادراکهای مختلف در پهلوی اختلاف السنه ، رنگها برداشتها و افکار بیافریند که این همه پدیده‌ها دست بدست هم داده تعدد آراء و احکام را نظر به اختلاف گویند گانشان بار میآورد ، اگر اختلاف زبانها ، رنگها و مظاهر خلقت ما از آیات خداوندی باشد ، اختلاف مدارک ، عقول و نتائجی که ازین عقول و مدارک بوجود میآید نیز از آیات خداوندی و دلیلی از دلائل قدرت بالغه اوست . و آبادی جهان و شگوفائی وجود ، در صورتیکه همه بشریت مساوی در همه چیز آفریده میشد امکان پذیر نبود ، خداوند میفرماید :

و لوشاء ربک لجعل الناس أمة واحدة ، و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم ، هود آیه ۱۱۸ - ۱۱۹ . و اگر خواهد پروردگارتو البته گرداند مردمان را یک ملت واحد ، و همیشه میباشند اختلاف کنندگان مگر آنکه رحمت کند پروردگارتو .

و اختلافیکه در میان علمای سلف این امت بوقوع پیوست جزء ازین پدیده طبیعی است و اگر اختلاف از حدودش تجاوز نکرده و ملتزم به آدابش باشد ، امری است که فوائد بیشماری را بدنبال خواهد داشت .

گوشه یی از فوائد اختلاف مقبول :-

طوریکه گفتیم اگر حدود اختلاف مورد توجه قرارگرفته و انسانها آداب و شیوه برخورد را مدنظر گیرند ، یکسلسله فوائدی بدنبال خواهد داشت ، از جمله :

۱ - اختلاف در یک مسأله در حالیکه نیت‌ها راستین و ساز نده باشد- انسان را به همه احتمالاتیکه امکان دارد هدف نص یا دلیل باشد ، آشنا می‌سازد .

۲ - در اختلاف با در نظر داشت صفتی که ذکر کردیم - ورزش اذهـان ، آمیزش آراء و باز شدن ساحه های جدید تفکر در جهت رسیدن به سائر فرضیه‌ها یی است که عقلهای مختلف می‌تواند به آن برسد .

۳ - تعدد حل‌ها برای‌انسان فرصت آنرا میدهد که انسان حل مناسب را در آئین نجات بخش اسلام که بخاطر یسر و سهولت به بشریت فرستاده شده در یابد .

آنچه ذکر شد گوشهٔ یی از فوائدی است، که هرگاه اختلاف در چوکات معقول و حاکم بودن آداب و شیوه های اسلامی انجام شود تحقق می‌پذیرد ؛ اما هرگاه اختلاف از حدودش تجاوز کند و آدابش مراعات نگردد ، اختلاف بحیث پدیده منفی به جدال و نفاق تحول پذیر شده ، که عواقب بسیار و خیم واند وهباری به دنبال خواهد داشت و شگاف عمیقی در میان صفوف فشرده امت اسلامی ایجاد خواهد نمود از یک پدیدهٔ ساز نده به عوامل و یرانگر تحول خواهد کرد .

اقسام خلاف از نظر انگیزه‌ها :-

۱ - خلافیکه انگیزه آن هوای نفس است :

خلاف گاهی زاده رغبت های نفسی بخاطر تحقق یک هدف ذاتی و کاملاً شخصی است، و امکان دارد که انگیزه خلاف زیر چتر تظاهر به فهمیدن و رغبت به علم و دانش خود را پنهان سازد در این نوع خلاف با همه اشکال و صورت های گوناگونش مذموم است ، زیرا هوی نفس، همیش بر اندیشه حق یابی ، حق پوئی و حق شناسی چیره میشود ، و

هوای نفس خیر نمی‌آفریند بلکه مرکوب شیطانی به سوی کفر است .

خداوند می‌فرماید :

أفكلما جاءكم رسول بما لاتهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم و فريقاً تقتلون ، (بقره ۸۷) آیا هرگاه بیا ورد نزد شما پیامبری آنچه دوست ندارد نفسهای شما تکبر کردید ، پس گروهی را تکذیب نمودید و گروهی را کشتید .

هوی سبب گمراهی است و گمراهان همه منحرف اند ؛ خداوند می‌فرماید :

قل لا اتبع أهواءكم قد ضللت اذاً و ما أنا من المهتدين . انعام آیه ٥٦ ، بگو پیروی نمی کنم آرزو های شما را بدرستیکه در آنوقت گمراه شوم و از راه یافتگان نباشم .

هوی ، انسان را از عدالت و دادگستری دور میکند و با ستمگاران یا ور می‌سازد ، قرآن میگوید :

فلا تتبعوا الهوى أن تعدلوا ، نساء آیه ۱۳٥ پس پیروی نکنید هوای نفس را در عدالت .

هوی نقیض علم و دانش ، غریم و بدهکار حق و ردیف فساد وگمراهی است، خداوند می‌فرماید: و لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله . ص آیه ۷٦ و پیروی مکن هوی را که گمراه کند ترا از راه الله . و لواتبع الحق اهواءهم لفسدت السماوات والارض و من فيهن . مؤمنون آیه ۷۱ و اگر پیروی کند خدای حق آرزوهای ایشانرا هر آئینه تباه شود آسمانها و زمین و هر که در میان آنها است .

در جای دیگری آمده است که :

و ان كثيرا ليضلون أهوائهم بغير علم . انعام آیه ۱٤٠ ، بسیاري از مردم را ، حتما خواهشات نفسانی شان گمراه میکنند ، بدون دانش .

هوی انواع متعددی دارد که همه در مجموع به هوای نفس و حب ذات بر می‌گردد و چون هوی پرورشگاه و زادگاه بسیاری خطاها و انحرافات است زینرو به مجردیکه انسان دردام سراسر فریبش گیرماند، انحراف از صراط المستقیم حق ، برایش ستوده معلوم شده و در راه گمراهی بیشترگام بر میدارد ، حتی

اینکه حق در نظرش باطل و باطل حق معلوم میشود (ـ العیاذ بالله ـ)

و خلاف همه ملتها و گروهها و پیش قراولان نو آوریها در دین به آفت هوی بر میگردد ، و یکی از نعمت های بی‌پایان خداوند بر بندگانش اینست که ارتباط مذهب ، افکار و معتقداش را با هوای نفسش، قبل ازینکه در گودال بدبختی و گمراهی سقوط کند برایش می‌نمایاند ، به این ترتیب که پروردگار مشعل ایمان را در قلبش می‌افروز دو جعلی بودن و تقاب آن روشها و ، معتقدات برایش هویدا گردیده و سر انجام درک میکند که حسن افکارش وجود حقیقی نداشته ، بل یک وجود مجرد ذهنی ، خیالی یا صوری خشکی بوده که هوی و هوس او را باوجود قباحتش برای او آراسته و جز در ذهن حقیقت خارجی ندارد .

«ادامه دارد»

د پیغمبر او سیاسی ...

ژور بدلون او اغیز پیدانکر چی انبیاء علیهم السلام بی پخپلو قومونو کی پیدا کوی ، گاندی په هندوستان کی پخپلو ستر گو هغه ویروونکی قوی جنگونه و لیدل ، چی د عدم تشدد اصول ورکی په ډیره بې توگه ترپښولاندی شول او د ظلم او تشدد ډیره ناوړه مظاهره و شوه ، دا پیښی د گاندی لپاره ډیری زړه ماتوونکی او روح سوزوونکی وی ، چی په اخرکی پخپله د هغه تشدد ښکار شو چی ټول عمر بی د هغی پرخلاف تلقین کاوه .

دویم اصل د ناولتیا او چټلی پرینښوول وو ، پدی کارکی هم کوم خاص بری ته و نه رسید، دغه حقیقتونه د دی خبری روښانه دلیل دی چی د انبیاء وکړامو طریقه صحیح او نتیجه ور کوونکی وه او همداد بری لارده .

رښتینی اتلان ...

رسول ، د ده د ژوند تگلوری ، تواضع او کمینی بدله کړی .

د ټولو ارمانونو او هیلو په لړکی هغه بس یوه هیله درلوده ، چی دی‌بی تل په حسرت کی سوځیده او په خوله به یی زمزمه کوله ؛

اجازه را کړی دا هیله د هغه له خپلی خولی واورو ، وایی :

«د تبوک جنگ پروخت نیمه شپه پاڅیدم یوه بریښنده لمبه می له لری دکمپ په یوه گوټ کی تر سترگو شوه ورغلم چی څه خبره ده کاته می چی (عبدالله ذوالبجادین مزنی) په حق رسیدلی او رسول الله ﷺ یی له خپلو دوو ملگرو سره د ښخولو لپاره اوربل کړی دی زه چی وررسیدم قبریی تیار کړی و رسول الله ﷺ قبرته ورکوز شوي و او مسلمانانو جنازه د پیغمبر ﷺ مبارکو لاسوته سپارله ، ویی ویل ورور مو راوراندی کړیء ، هغوی دواړو جنازه پلاسو کی ورکړه ، چی ښخگه یی په قبر کی کیښوده و یی فرمایل :

پروردگاره ! زه تری خوښمنیم، ته تری هم راضی شی ابن مسعود چی په دی ځای ته ورسیده ، ویل به یی :

کاشکی د هغه قبر ښبتن زه وای .

هو همدا د هغه یواځینی هیله وه ، چی په زړه کی‌یی وه ، او دا ارمان له هغه جاه و جلال منصب او مقام سره چی عادی خلک‌یی پرسرسیالی کوي ـ هیڅ سمون نه خوری .

دا د هغه چا یواځینی هیله وه چی لوړ تفکر ، ستر روح او پیاوړی ایمان‌یی درلوده ، د هغه چا ارمان و چی لارښوونه یی د خدای (ج) ، روزنه یی د رسول اکرم ﷺ او ښودنه یی د قرآن پرغاړه وه .

ترجمه محمد نسیم (فقیری)

پایه های اخلاقی نهضت اسلامی

همانطوریکه برهمگان روشن است ، مقصود نهائی تلاش و مبارزه جد و جهد ما (انقلاب امامت) می باشد ، یعنی سر منزل مقصودیکه ما خواهان رسیدن به آن در دنیا هستیم اینست که امامت وقیادت فساق و فجار خاتمه و نظام امامت صالح برپا گردد . بناء ما تلاش و مبارزهٔ پیگیر درجهت این ارمان بزرگ و متعالی را وسیلهٔ حصول رضای الهی در دنیا و آخرت میدانیم .

ولی افسوس که امروز مسلمان و غیرمسلمان همه از این چیزیکه ما آنرا نصب‌العین خویش قرار داده‌ایم، غافل می باشند ، مسلمان آنرا یک ارمان محض سیاسی دانسته و از اهمیت اساسی آن در دین خدا آگاهی ندارد . غیر مسلمان نیز بعضی بنا بر تعصب و بعضی بنابر عدم آگاهی ، از دریافت این حقیقت عاجزند که اصلاً ریشهٔ مصائب نوع انسان در قیادت فساق و فجار نهفته است و فلاح و سعادت انسان وابسته به این نکته است که رهبری تنظیم و ادارهٔ معاملات دنیا بایست در دست افراد صالح باشد .

فساد عظیمی که امروز در دنیا بر پا می باشد ، ظلم و طغیانی که به وقوع می پیوندد ، فاجعهٔ انحطاط اخلاق که در سطح جهانی رونما گردیده است زهر کشندهٔ که در رگ رگ اقتصاد ، سیاست و تمدن انسان تزریق شده است و تمام وسایل (و نعمات) زمین و تمام نیرو ها و امکاناتی که بوسیلهٔ علوم انسانی دریافت شده است و به عوض فلاح و بهبود انسان ، در جهت تباهی آن بکار میرود و . . .

مسؤولیت همهٔ این ها فقط و فقط متوجه این امر است که هر چند در دنیا از ناحیهٔ وجود مردمان نیک و انسانهای شریف احساس کمبودی نیز وجود نداشته باشد ولی معاملات و ادارهٔ امور در دست افرادی قرار داشته که غرق در باده پرستی و بد اخلاقی بوده ، از خدا برگشته و در معصیت ها آلوده می باشند ، لهذا (در همچو احوال) اگر کسی خواهان اصلاح دنیا بوده آرزو مند آنست تا فساد را به اصلاح ، اضطراب را به آرامش ، بد اخلاق را به اخلاق صالحه و زشتی ها را به خوبی ها مبدل نماید ، پس برای او صرفاً وعظ نیکی ها ، تلقین خدا پرستی و ترغیب حسن اخلاق بسنده نیست بلکه وظیفهٔ اوست تا بهر اندازه یی که افراد صالح از نوع انسان را در یابد ، آنها را جمع نموده و سازمان بدهد و چنان قوت و نیروی اجتماعی را بدست آورد که بوسیلهٔ آن بتواند زمام امور تمدن را از فاسقان بگیرد و در نظام امامت تغیر و تحولی را بمیان آورد .

اهمیت زمام امور :

آنکه در مسایل زندگی انسانی دارای اندک

بصیرتی باشد ، ازین حقیقت بی خبر بوده نمی تواند که فیصلهٔ نهائی سا زندگی پراگندگی یا تعمیر و تخریب معاملات انسانی وابسته به یک مساله بوده

و آنهم این سوال اساسی است که زمام کار معاملات انسانی (قدرت سیاسی) در دست چه کسانی افتاده است ؟ (زیرا) همانطوریکه موتر همواره به سمتی حرکت می کند که در ایور می خواهد و سایر کسانیکه سوار بر موتراند ، مجبور به ادامهٔ سفر به همان صوب می باشند ، به همین ترتیب ماشین تمدن انسانی نیز حسب دلخواه کسانی براه می افتد که جلو و لگام آنرا بدست دارند . پس واضح است، کسیکه تمام ذرائع (و داشته های) زمین را در تصرف و لگام قدرت و حاکمیت داشته باشد ، کسیکه زندگی انسانها وابسته به او (و چشم آنها) به دامن او دوخته باشد ، کسیکه وسایل و امکانات جهت دادن افکار ، احساسات و نظریات در انحصار او و ساخت سیرت های انفرادی ، تشکیل نظام اجتماعی و تعیین ارزش های اخلاقی در اختیار او باشد ، پس جامعه بی که تحت رهبری و فرماندهی او قرار دارد ، بصورت مجموعی براهی میرود که او مشخصش میسازد .

این رهبر و فرمانروا اگر خدا پرست و فرد صالحی باشد ، پس لامحال تمام نظام زندگی در مسیر خیر و صلاح هدایت می گردد ، افراد نا صالح نیز مجبور به اصلاح میگردند ، زمینهٔ رشد و شگوفائی خوبی ها مساعد میگردد و زشتی ها اگر بکلی ریشه کن نگردند حداقل از رشد و گسترش آن جلوگیری می شود .

ولی برعکس ، اگر این قدرت رهبری ، قیادت و فرمانروائی بدست کسانی باشد که از خدا برگشته و درفسق و فجور سرگشته باشند ، پس بخودی خود تمام نظام زندگی در مسیر طغیان و سرکشی در برابر خدا و ظلم و بد اخلاقی براه خواهد افتاد افکار و نظریات ، علوم و آداب ، سیاست و اقتصاد ، عاشرت و مدنیت ، اخلاق و معاملات ، عدالت و قانون و . . . همه و همه بصورت مجموعی از هم خواهد پاشید ، زمینهٔ رشد و گسترش زشتی ها مساعد خواهد گردید . زمین از جادادن خوبی ها و آب و هوا از غذا دادن آن ابا خواهند و رزید و زمین خدا از ظلم و ستم و طغیان لبریز خواهدشد . در همچو نظام ، رفتن به راه زشتی و پلیدی سهل و آسان و گام برداشتن درمسیر راستی و درستی را نه تنها مجالی نخواهد بود بلکه ثبات برآن نیز مشکل خواهد بود .

همانطوریکه شاید در مجالس بزرگ دیده باشید که نظر دادن در جهتی که تمام مجلس در آن قرار دارند ، کوچکترین قوتی را ایجاب نمی نماید بلکه با قوت مجلس بخودی خود آن نظر به پیش میرود ولی اگر کسی نظر مخالف آن جهت را داشته باشد پس او به مشکل وبا صرف نیرو استدلال زیاد فقط یکی دو قدم به جلو خواهد رفت و به هر اندازه یی که به پیش برود ، اندک فشار مجلس آنرا قدم ها به عقب خواهد افگند .

به همین ترتیب هرگاه نظام اجتماعی نیز تحت قیادت افراد ناصالح در طریق کفر و فساد گامزن باشد ، پس برای افراد وگروه ها ، رفتن به راه غلط به اندازهٔ سهل و آسان خواهد بود که در جریان رفتار خود ضرورت کوچکترین زور و قوتی را احساس نخواهند نمود ولی اگر خواهان رفتن در جهت مخالف آن باشند ، پس باوجود تمامی زور و فشار جسمی و روانی قادر به یکی دو قدم جلو رفتن خواهند شد و اندک فشار جریان اجتماعی آن ها را فرسنگ ها به عقب خواهد راند .

این مساله کدام حقیقت نظری یی نیست که جهت اثبات آن به ارائهٔ دلائل ضرورت افتد بلکه گذشت زمان آنرا بمثابهٔ واقعیت بدیهی یی قرار داده است که هیچکسی ازان نمی تواند انکار نماید .

شما خود ببینید که در یک قرن گذشته ، درکشور خود تان(1) چگونه افکار و نظریات دگرگون

شده است ، مذاق و مزاج مبدل گردیده و سطح تفکر و زاویهٔ دید تغییر نموده است ، معیار تهذیب و اخلاق و مقیاس ارزش ها دگرگون شده است .

علت این همه دگرگونی ها در سر زمین شما چیست ؟

آیا پاسخ آنرا جز این می توان گفت که کسانیکه زمام امور را بدست داشتند و براریکه های رهبری و حکمروائی تکیه زده بودند ، آنها اخلاق ، ذهنیت ها ، رو حیات ، معاملات و نظام تمدن را در قالب های ریختند که مطابق خواست و ذوق خود شان (وبا دارا نشان) بود .

و آن قوایی که در برابر این دگرگونی ها مقاومت نمودند ، بصورت دقیق ببینید که کامیابی و نا کامی شان تاچه اندازه بود ؟

آیا این واقعیت ندارد که آنانیکه دیروز رهبری مقاومت را بدست داشتند امروز اولاد های شان در جریان گذشت زمان (ومسیروزش باد) حرکت می کنند و همچنان بخانه های شان چیز های راه یافته است که در گذشته ها در خارج از آن قرار داشتند ؟

و آیا این واقعیت ندارد که حتی در نسل مقدس ترین پیشوایان مذهبی کسانی برخاستند که در امکان وجود خدا ، وحی و رسالت نیز شک دارند ؟

بامشاهدهٔ این همه تجارب در پذیرش این واقعیت برای کسی تردید وجود خواهد داشت که اصل تعیین کننده و فیصله کن در مسایل زندگی انسانی ، مسأله زمام امور است ؟

و فقط امروز این مسأله حایز اهمیت نیست بلکه همواره این اهمیت و ارزش را دا را بوده و دارا خواهد بود .

الناس علی دین ملوکهم یک مقولهٔ بسیار قدیمی است و بنا برین در احادیث ، مسؤولیت تعمیر و تخریب (یا سعادت و شقاوت و رستگاری وگمراهی) اقوام به دوش علماء و امراء گذاشته شده است زیرا لیدرشپ و زمام امور بدست آنها می باشد .

(ادامه دارد)

---

(۱) یعنی نیم قارهٔ هند و تقریباً در اکثرجاها صدق می کند . (مترجم)

د مولوی عبدالولی فیضان لیکنه

د یوه مبارز او مجاهد مسلمان صفتونه

۴۱- مجاهد ته چی د خدای په لارکی ستومانی — لوږه تنده رسیږی په هغه د خدای (ج) له طرفه یو عمل صالح ورته لیکل کیږي ، او هیڅ تکلیف ئی بی اثره او اجره ندي .

۴۲- د خدای په لارکی چه کوم منزلونه کوی دښتی — او ډنډونه غرونه اورغونه قطع کوی خوپه دغو ټولو ورته اجر او عمل صالح لیکل کیزی .

۴۳- کوم غنیمت چی مجاهد د دښمن څخه په‌لاس اخلی د اجر مستحق‌گرځی .

۴۴- لږیا ډیر مال چی د خدای په لار کی مصرف کیږی دښی جزا مستحق او د محسنینو له جملی څخه شمیرل کیږي .

خدای (ج) فرمائی :

ذلك بانهم لا یصیبهم ظلمأ ولا نصب ولا مخمصة فی مبیل الله ولا یطئون موطأ یغیظا لکفار ولاینالون من عدونیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنیق ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانو یعملونط . (۱۲۰-۱۲۱ التوبه)

دا په سبب د دی چه نه رسیږی دوی ته تنده او نه رنځ او نه لوږه د خداي په لارکی او نه وهی(په پښو — او دا سونو په سوو خپلو) کوم منزل او ځای چه په قهر راولی کافران او په لاس نه راوړی‌له دښمن څخه هیڅ غنیمت مگر لیکل کیږی دوی ته په هغه ښه عمل بی شکه چه خدای (ج) د نیکانو اجرنه ضائع کوي . او دوي لږیا ډیرخرڅ نکوي او نه قطع کوی هیڅ میدان مگر لیکل کیږی لپاره د دوي ترڅو الله دوي ته د دوی د هغه عملونو چه کړي دي ښه بدله او عوض ورکړی .

د اسلام به سپځلی دین کی ښه عمل هیڅکله نه ضایع کیږی بلکه د نیت د سپځلتیا په صورت کی دوه چنده او تر او وسوه چنده او تـردې هم زیات چه د خدای (ج) خوښه شی نصیب کوې — که عمل هم ونشی خوچه دنیکوکارونو نیت وشی بیاهم د یوه اجر مستحق گرځی پورتنی آیت‌شریف زمونږ تل په سنگر کی پرتو مجاهدینو د دوي مشرانـو او انصارو ته ډیر غوره او لوي زیري دي چه په کلونو دسنگر ښکلا او د وطن بسیا او د قوم رڼادي د متجاوز روس سرو لښکرو تـه‌ئی داسی تکسرونه ورکړل چه په چکسلواکیا — مجارستان پولیندکی‌ئی نه وو څکلی ،

او د خپلوا کمالاتو تنظیم او ارتباطاتو لپاره په هغو هفتو او میاشتو منزلونه وهی او داسی کوتلونه‌دري او صعب المرور لاري په پښو طی کوي چه دجهاد د پیل نه د مخه که په خوب کی‌ئی لیدلی واي نوزړه بهٔی تنگ شوي او د ثبات او استقامت پښی بهٔی لړزیدلی وي .

خو د خداي (ج) وعدي حق دي او مونږ د هغه رېښتیا لیدل د سر په ستر گو وینو چیرته چه فرمائی: (ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم) که تاسو د خدايِ د دین مرسته وکړي نو خدايِ (ج) به له تاسو سره مرسته وکـړي او قـدمونه به موټینگ او مضبوط کړي .

نواي گرانو مجاهدینو :

فکر کوي د خداي په رحمت کی را تاوشوی او نغښتی یاستی ستاسو هراسویلی او هـره سـاه ایستل هر قدم کښته پورته ختل او کوزیدل مال ځان او قوي مصرفـول تـول عبادت بلکه د عباداتو لپاره سمسوره دنیا او امن فضا جوړول دي او له تاسو نه وروسته چه هر څوک ستاسو پـه قـدم ځی او د هر خیرشگینی مصدر گـرځی پوره اجر بدلهٔی ستاسو ده باید څیر او پوه شی چه داد انبیاؤ (ع) پا که اونیغه لاره په پوره متانت او پوخ عزم سره تعقیب کـړي، او د خدايِ د دښمنانو سره ترهغه و جنگیږی ترڅو فساد کفر ظلم له مینځه ولاړ شی . دین قانون او حاکمیت تول یواځی د خدای لپاره شی .

د مسلمان سړی تول عمر باید جهاد وی ترڅو په نړی کی کفر ظلم او فساد شته دی وظیفه لري دهغه له مینځه وړلو او یا اصلاح کولو لپاره دهری وسیلی څخه کارواخلی که تنها وي د نـورو مسلمانانو سره یوځای او یو لاس شی پوخ تنظیم جوړ کړی او که اسلامی تنظیم وي د هغه ترسیوری او قوماندی خپله وسلواله علمی او مالی مبارزه په لاس ، ژبه ، مال، ځان او بالاخره په زړه سره د نفرت کښی په نیولو سره پیل کړي . هیڅکله د هغه سره سازش ملاتړ او د بی تفاوتی لاره غوره نکړي . که خدای وکړل چی د طغیان ، بغاوت او طاغوت مانی نسکوری شی نو بیایی د اسلامی نظام د پیاده کولو او استحکام‌خورولو او د دفاع مرحله را رسیږي هلته ترټولو ډیرفعال مدافع او داعی وی، ځکه د خدای(ج) اسمان د خدای(ج) او انسان هم د خدای مخلوق دی ، د خدای (ج) په فرش‌گرځی اوترسقف لاندی شپی او ورځی تیروی او د ده د بی حسابه نعمتونو څخه پوره استفاده کوی د خدای (ج) خوری څښی خو د خدای (ج)حکومت

لظام توحید او وجود نه منی، نو د حدیث د فتوا په اساس یادی د خدای دین ته غاړه کیږدی او د هغه امر و نه او نواهی به منی او په نعمتونو یی د شکر و.باسی . او یا خو د هم د کور د غولی مځکی او اسمان څخه وشړل شی او چه د بل چا نظام غواړی د هغه په قلمرو کی د واوسیږی .

د جهاد پورتنی هدفونه د همدی مقصد لپاره دی او د اسلام تاریخ پدی شاهد دی چي د اسلام‌سترستر دښمنان چه مسلمانانو او اسلام ته یی ډیری ضربی ورکولی خوکله چي یی د اسلام عظمت ته د اخلاص سلامی وهلی او د تسلیم لاسونه‌یی پورته‌کړل بیا اسلام هغه په خپل‌څنگ کی نیولی او د خپل محبت او ښښنی چادریی د هغه په سپیرو اعمالو اچولی دی او د عمل د وفا د ثبوت په صورت کی‌یی د مسلمانانو او د خدای د لښکرو سپیځلی او مبارکه قومانده هم ورسپارلی ده .

او ان شاء الله تعالی هغه ورځ لـري نـده چـه دي مقصود منزل ته د ورسیږي .

فکر کوي چه د حق او باطل جگړه ده د خدای د لښکرو او د شیطان د لښکـرو مقابله ده (الـذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون

فی سبیل الطاغوت) چاچه ایمان راوړي د خداې په لارکی جګړی کوي او هغه څوک چه کافران شوي دي هغوي د طاغوت (شیطان) په لار کی جګړه کوي تاسو د حق پهلویان د حق علمبرداران او د خداي د لښکرو څخه انتخاب شوي ټولی یاستی افغانستان اسلامی نړي آسیا او بالاخره د ټولی نړی د الحاداو تیری دښمنانو او د حق او آزادی پلویانو ستاسو په لور سترګی کړي دي ــ ستاسو قوت غلبه استقامت د دی ټولو سترګی پـه لار خلکو د زړه قوت اورو حیاتو جګـوالی او دامن احساس دي ــ خو خـدای مکړه ستاسو په شاتللو تسلمیدل یا د دښمن سره سازش او روغـه جـوړه د ټولی انسانی نړې ښوئیدل مغلوبیدل او وارخطا کیدل دی .

۵-٤ مجاهد د دوه هدفونو لپاره جګړه کوي .

الف- دفتنی ـ شرک کفر ، ظلم ، فساد بی حیایی او بی باکی دله مینځه وړلو لپاره .

ب- د دی لپاره چی دین ، قانون حکومت تسلط ټول د خدای شی او د ژوند په ټولو اړخونو کی د خدای (ج) د دین ارشادات حاکمیت ولری . لکه چی خدای (ج) ارشاد کوی .

وقاتلوهم حتی لا تکون فتنته ویکـون الدین لله .
د کافرانو او د خدای د دښمنانو سره ترهغه‌وجنګیږی ترڅو فساد ، شرک ، ظلم ختم شي او دین یـواځی د خدای لپاره وګرځی .

بل آیت شریف دي ــ وقاتلوهم حتی لا تکون فتنه ویکون الدین کله لله (۳۹ : انفال) د کافرانو دا څکه چی په اسلام کی د چا د ذات سره کینه او نفرت نشته بلکه هلته اسلام د ده اعمال تر نظر او کنترول لاندی نیسی نو چه کله په هغه کی مثبت بدلون راځی اسلام د وروری اعلان ورته کـوی « فاخـوانکم فی الدین » نو ستاسو بیا په دین کی وروڼه دی .

نو پدی اساس د اسلام د لښکرو وظیفه ده چی د متخاصمو ډلـو یو مقاومت او قـوت چی د اسلامی دعوت او حکومت په مخکښی خنډ وی ختم کړی او ورپسی د اسلامی نظام دبنا او بقا لپاره شپه او ورځ هلی ځلی وکړی ـ البته پدی ضمن کی د ځان ټولنی کورنی تزکیه تربیه او د نفس او شیطان بی باکیو ، لټیو او مأیوسیو سره هم بی امانه مبارزه د یا د څخه ونه ډاسی او د اسلام اخلاق او تربیوی سیستم ترهغه حده وده وکـړی چی د مقابل صف اعتراف تأثر او تسلیم ترلاسه او د دعوت ګاسونه ګرندی شي .

د پورتنی آیت شریف مطابق دخدای درسول ﷺ هم داسی ارشاد دی .

امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله ویقیموا الصلاة ویؤتو الـزکات فاذا فعلو ذلك عصموانی دمائهم واموالهم الا الحق الاسلام وحسابهم علی الله .
(متفق علیه)

زه مامور شوی یم ترڅو د خلکو (کافرانو سره وجنګیږم ترڅو چه پدی باندی چی بیله یوه خـدای څخه بل لائق د عـبادت رازو نیاز نشته او بی شکه محمد (ﷺ) د خدای (ج) را لیږلی شوی دی شاهدی ورکړی او دوی لمونځونهٔ پوره اداکړی او زکاتونه ورکړی نو کله‌یی چی دا کارونه وکـړل نو دوی لما څخه خپلی وینی اومالونه وساتل مګر داسلام په حق سره بـه ورسره معامله کیږی . او حساب یی په خدای دی .

نو د مسلمانانو جګړه به د خدای د دښمنانو باغیانو سره ترهغی روانـه وی ترڅو د خـدای په وجـود وحـدانیت ــ رازقیت او د رسول الله په رسالت ــ رهبری او په راوړی دین باندی عقیده ولری او په عمل کی یی هم د عباداتو مالی وی او که بدنی فردی او که اجتماعی د ثبوت په ډګر کی نـه وی ښوولی او د دی ازموینی د بریالیتوب په صورت کی د هغه ځان مال ، شرف ، عزت ناموس او ژوند د خطر

خخه خلاص محفوظ او قیمتی شی او بالاخره د دنیا د یوه مکرم او لوړ مخلوق مرتبه اشغال او په بله دنیا کی د سرلوړی نیکمرغی ، څښتن د نعمتونو او د خدای (ج) د رضا مندی افتخار په لاس راوړی .

٤٦- مجاهد به د خدای (ج) او د خدای د رسول فیصلو ته د جګړو او ذات البینی شخړو په وخت کی غاړه ږدی بلکه د هغه په تبطیق به خوشحاله کیږی او د زړه نه به هغه منی او ورته تسلیم به وی او هیڅ نفرت ، غم او تشویش به نلری ځکه که داسی نه وی نو بیا د هغه په ایمان کی خلل او کمزوری ده او نور څوک به بیا د ده دعوت فیصلی او لارښوونی ته غاړه کښی نه ږدی پداسی حال کی چی د مجاهد یو صفت د خدای د حدود وساتنه ده «والحافظون لحدود الله» د خدای حدود ساتونکی د خدای (ج) فرمان وړونکی دی .

فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فى انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما . (٦٥ : النساء)

ترجمه : داسی نده لکه چی دوی فکر کوی ستا په خدای قسم دی چی دوی (مؤمنان) ترهغه پوری ایمان نه راوړی ترڅو چی تا پخپلو شخړو او لانجو کښی حکم کونکی ونه ټاکی او بیا هم په خپلو نفسونو کی د ستا د فیصلی او پریکړی په هکله د کوم تکلیف غم او خفګان احساس را پیدا نکړی . او هغه ته له هره پلوه تسلیم نشی .

اسلام یوازی دعبادت او ذکرلپاره ندی راغلی بلکه د ژوند پوره او مفصله برنامه د ځان سره لری او د ژوند په ډګر کی د نورو منسوخ شویو آسمانی ادیانو او یا هم د بشر د فکر نه زیږیدلی پوچو مفکورو په هکله هغه وخت بریالی کیږی چی ټول ارشادات یی عبادت وی که فردی وی او که اجتماعی داخلی او ذات البینی مسائل وی او که بین المللی روابط په بشپړه توګه عملی او اجرائی ملاتړ ولری .

د اسلام د ځینو احکامو منل او ځنو پریښوول نن په نړی کښی داسی ګمانونه ، شکوه او کړی نظری را پیدا کړی چی په نړی کی د اسلامی سوچه نظام مینځ ته راتلل خلکو ته محال او یا هم د موږ نه لویدلی او پیچلی ښکاریږی او ځنی هم له هغه څخه ویره او نفرت لری او د خپلی بدمرغی او کړاوونو سبب یی بولی ، نو په ټول توان او قدرت د هغه د مخنیوی او پرمختګ لپاره هلی ځلی کوی . پداسی حال کښی چی د اسلام ارشادات د بشر د نیکمرغی او هوساینی لپاره د داسی قانون ساز له خوا راغلی چی هغه د انسان د بدن د ترتیب او هرسلول څخه پوره خبر لری . او د هغه د طبیعت سره یی مطابق ورته مقررات ټاکلی نو پرمونږ مسلمانانو او باالخاصه مجاهدینو لازمه ده چی اسلام په ځان - کورنی - قوم - ولس باندی تطبیق کړو .

(نوربیا)

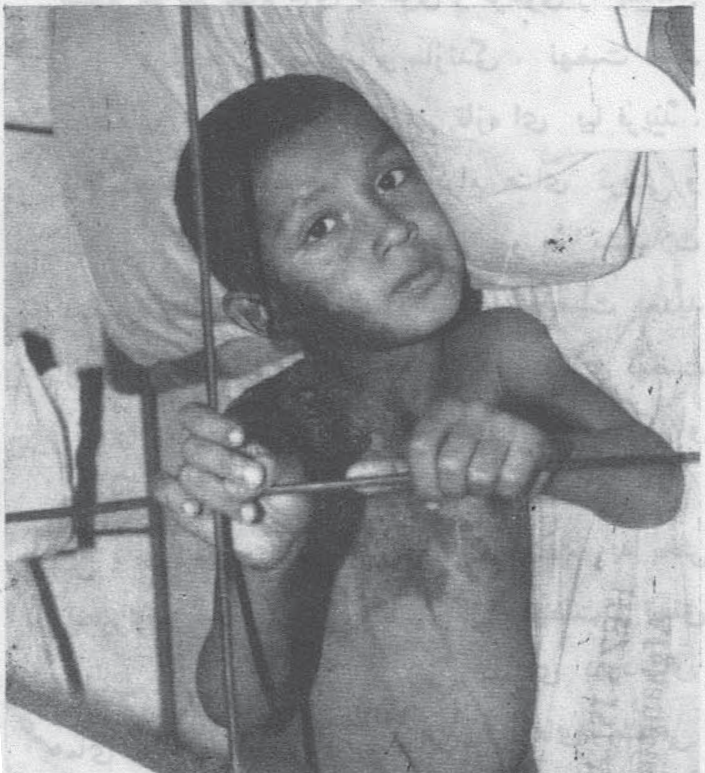

پیوسته بگذشته

عوامل اساسی مشکلات نهضت

- بخش -

و راه حل آن

بدین سان هر نهضت و سنظمهٔ اجتماعی و الهی به خاطر رسیدن بساحل سر سبز آرزو ، باید در دو بخش و دو جهت عمل کند . یکی بخش تخریبی و ویرانگری و دیگری بخش تعمیری و سازندگی .

در بخش تخریبی ویرانگری ، نهضت فعالیت ها و کنش های تنظیمی و اجتماعی اش را متوجه تخریب ویرانسازی نهاد های جاهلی جامعه نموده می کوشد تا باپسیج نیرو های مهاجم و ضربتی‌اش طلسم حاکم نظام های طاغوتی و فرعونی را بشکند.

در بخش تعمیری و سازندگی ، نهضت باید نهادها و قالب های اجتماعی تازه ای بیا فریند ، و با تطبیق برنامه ها و پروگرام های تربیتی و تهذیبی ، افراد جامعه را در چهار چو بهٔ تشکیلات منظم قالب ریزی نماید ، باتثبیت شخصیت جدید افراد و شکل گیری شان مطابق قالب فکری نهضت آنها را پهلوی هم قرار داده بنای نظام مستحکم و جدیدی را تعمیر کند .

بد یهی است که توجه و اهتمام به بخش تعمیری و سازندگی در روند تکاملی نهضت و تحقق خواست الهی و اجتماعی آن نقش بسزای دارد . و همای سعادت و پیروزی زمانی برنهضت‌های اجتماعی سایه می افگند که توجه و اهتمام به بخش سازندگی را چهره اصلی و محور اساسی مبارزه شان دانسته و شالودهٔ فعالیت های اجتماعی و جهود تنظیمی شانرا مطابق آن پیریزی نمایند .

اما با کمال تاسف و تأثر باید یادآوری کنیم که نسبت مشکلات و مصائب نانهنگام و بی شماری که در تعقیب خط خون چکان جهادی خود به آن روبرو شده ایم، نهضت مانتوانسته است طور شایسته و لازم به بخش سازندگی و تعمیری ، رسیده‌گی کند ه واین نقیصه با رز تنظیمی را میتوان به عنوان بزرگترین ضعف عملی جریان مبارزه نهضت اسلامی افغانستان به حساب آورد .

ما کوشک های نظام های شیطانی گذشته را که بر باره استخوان های خاک شده نیاکان ما بنا یافته بودند ویران نمودیم ، و بر نهاد های جاهلی ای که ضامن بقاء و مداومت نظام های طاغوتی گذشته محسوب میشدند خط بطلان کشیدیم ، ولی خود در پیکر طرح برنامه و طرز العملی نشده ایم تا مطابق آن بنیان کبریائی و مرصوص نظام اسلامی را در جامعه ستم کشیده خویش بنا کنیم .

ماتمامی قالب های گنه خیز و جاهلی گذشته را که جزء دست های سیاه و کثیف استعمار سازنده ای نداشتند شکستیم ؛ ولی خود قالبی نداشتیم تا در چوکات آن شخصیت های موزون وسالمی تربیت کنیم که خشت های مستحکم تعمیر فلک سای نظام اسلامی باشند .

اگر می بینیم که بعضی از برادران باوجود

آنکه سالهای متمادی را در اغوش شهید پرور نهضت اسلامی ما گذرانده اند هنوز هم بعضی از عادات نکوهیده زمان جاهلیت شانرا ترک نگفته اند و بر صفحه مصفای قلب شان داغ های سیاهی از گرایش های مادی موجود است .

اگر می بینیم که عده ای از برادران ، که سالها قبل گرایش های نفسانی و منافع مادی شانرا زیر پانهادند و بهترین ایام عمر شانرا وقف نهضت و تعمیل دساتیر و هدایات تنظیمی اش نمودند بعد از شانزده و یا پانزده سال مبارزه و جهاد در گرداب هلاکت بار نفس گرائی و تعلقات مادی غرقه میشوند، و با ارتکاب اعمالی ده با روحیه اصیل و نصب العین نورانی نهضت منافات دارند شخصیت تحریکی و اسلامی شانرا خدشه دارمی سازند . باید شجاعانه اعتراف کینم که مقصر اصلی این افتضاح و رسوائی ما هستیم ، زیرا مانتوانسته ایم طی شانزده سال سابقه تنظیمی افرادی را که خالصانه به آغوش نهضت پناه برده اند تقدیس و تزکیه نموده آینه بلورین قلب شانرا به جوهر یمانی تقوی و تربیت اسلامی صیقل بخشیم .

ماپرورش گاه و تربیت گاهی نداشته ایم تا سپاهیان فدا کار این نهضت را در چهار چوبهٔ آن با معارف و تعالیم سازنده اسلام حیات بخش آشنا سازیم و نهضتداران آزاده ما با گذراندن درین پرورش گاه به نمونه ها و الگو های بارز شخصیت اسلامی مبدل گردند .

ازین جاست که عدم توجه به بخش سازندگی و تعمیری نهضت در سطر اول کتیبه عوامل مشکلات نهضت اخذ موقع نموده و به عنوان بزرگترین عامل محوری و اصلی مشکلات و نابسامانی های نهضت جلب نظر می کند .

۵- توقف نهضت در مرحله (احساس) و آغاز مبارزه ! !

یکی از عوامل اساسی مشکلات نهضت شکوهمند و موج خیز ما عبارت از آن است که این نهضت بعد از شانزده سال طی طریق در مسیر پر خم و پیچ دعوت و جهاد اسلامی، هنوز هم در مرحله احساس و آغاز مبارزه قراد دارد. شرح این مسئله چنان است که حیات مبارزاتی هر نهضتی رامیتوان به سه مرحله و سه قسمت تقسیم کرد .

(الف) مرحله احساس و آغاز مبارزه .

ب ـ مرحله عمل و تکوین

ج ـ مرحله انفاذ

مرحله احساس و آغاز مبارزه زمانیست که احساس و عصبیت و احدی باعث میشود تا افرادی که همان احساس و عصبیت در نهاد شان می جوشد به دورهم جمع شوند و به خاطر به کرسی نشاندن احساس و عصبیت مذکور منظمه وجماعتی را تشکیل دهند ، نیاز مندی و ضرورت این مرحله از سرحد احساسات و شعار های داغ و انقلابی که باید افراد نهضت همه جا با چهره های بر افروخته تکرار کنند تجاوز نمی کند .

کار و تلاش دعوتی نهضت درین مرحله به تسدید و تنظیم صفوف ، ثبت نام و شناسائی افرادی که به عصبیت و احساس محوری نهضت تمایل دارند، و تفهیم همان شعار های داغ به آنها خلاصه میشود .

وقتی جماعتی به گرد هم جمع شده و خواست و احدی را عنوان کنند و بعداً با تلفیق و به هم فشرده نمودند صفوف خود، در راه بر آوره شدن همان خواست واحد شان به حرکت آغاز نمایند ، و همه افراد شامل این جماعت تعهد بسپارند که به منظور

به ثمر رسیدن خواست واحد جماعت از بذل مال و نفس های شان دریغ نه خواهند نمود، درین زمانست که جماعت و منظمه مذکور از مرحله احساس و آغاز مبارزه به مرحله عمل و تکوین گام می گذارد. در مرحله عمل و تکوین نیاز مندی ها، ضرورت های تشکیلاتی و ساحه کارو عمل متناسب و متوازن باهم وسعت پیدا می کنند درین مرحله به همان پیمانه‌ای که فعالیت های اجتماعی و ساحه نفوذ و دعوت جماعت و نهضت مذکور زیادت می گیرد بـه همان اندازه نیاز مندی هـای تشکیلاتی و ضرورت های تنظیمی و (درون حزبی) بیشتر میشوند.

هر نهضت و جماعتی باید موازی با وسعت ساحه کار و فعالیت های تنظیمی اش در سطح اجتماع به نیاز مندی ها و ضرورت های اساسی تشکیلاتی اش نیز رسیدگی نماید. از نظر اصول دعوت تنظیمی و مبارزه اجتماعی بدون توجه و رسیدگی به نیاز مندی-های سازمانی دست یازیدن به فعالیت های ضربتی و ترویج ساحه جذب و دعوت نهضت، خطای بزرگی محسوب می شود. در مبارزه تنظیمی‌وجاعتی لازمیست تا فعالیت‌های (درون حزبی) و (بیرون حزبی) متوازن و متناسب باهم عیار گردد. حتی گاهی به خاطر بلند بردن قدرت و توان دفاعی نهضت و استحکام بیشتر آن به برنامه‌ها و امور (درون حزبی) ارجحیت قایل می شوند. در صورتیکه به نیاز مندی های تشکیلاتی و امور درون حزبی در مرحله عمل و تکوین توجه مبرم و اساسی مبذول نگردد. و در مقابل فعالیت های برون حزبی و پیمانـه برنامه-های ضربتی و نظامی در سطح جامعه تشدید و تزئید شود، در آن صورت بعد از مدتی نهضت به یک باشگاه و غند نظامی که افراد را به خاطر بسیج نظامی استخدام میکند تبدیل شده، روحیه اطاعت و قربانی در افراد واحاد آن خواهد مرد و تشکیلات تنظیمی و حلقات تحریکی نهضت که به مثابهٔ دیوار دفاعی و آهنینی حافظ ارزش های تحریکی و سازمانی آن میباشند متلاشی خواهد شد. در چنین شرایط و وضعی نهضت هنوز هم از نظر استحکام و توان تنظیمی در مرحله احساس و آغاز مبارزه قرار خواهد داشت و مانند مرحله اول از ضربات تخریبی دشمن متأثر خواهد شد.

ضرورت ها و نیاز مندی های مبرم تشکیلاتی در مرحله عمل و تکوین و فعالیت های اهم درون حزبی را میتوان در سه عنوان خلاصه کرد.

۱ - ایجاد تشکیلات آهنین و حلقات تنظیمی (سازمان دهی مخفی).

۲ - ایجاد پروگرام تربیتی و تهذیبی مطابق خواست الهی نهضت.

۳ - ایجاد نصاب تعلیمی و خط مطالعه‌وی.

۴ - وجود مدارج و مراتب تنظیمی.

با توجه جدی و عملی به امور و نیاز مندی-های فوق، نهضت به بنیانی مرصوص و پویا تبدیل شده قدرت دفاعی و ضربتی اش به مراتب نسبت به مرحله اول بالا می رود همچنان باتوجه به ضروریات فوق افراد نهضت ازتشتت فکری و تعلیمی نجات یافته موافق با نصب العین نهضت و مطابق خط فکری و مطالعه وی معین و وحدای تربیت میشوند، و امکان هرگونه اختلافات نظری و بروز روحیه تخرب و تفرق درمیان افراد وابسته بهٔ نهضت از میان می رود.

نهضت اسلامی و شهید خیز ما به یمن ایمان مردان خدا ترس و پاکبازی و مطابق احساس واحدی که همانا دفاع از حریم مقدس اسلام است اساسگذاری شد، و هنوز زمانی نگذشته بود که تعداد کثیری از جوانان اسلام خواه و پروانه گان

بقیه در ص (۹۲)

مولوی فیضان

دحضرت محمدﷺ د نبوت ځینی ځانګړی امتیازونه

حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری . انکه خوبان همه دارندتو تنها داری

د بشر د ژوند سره جوخت خدای (ج) د ده د نیکمرغی او هوساینی او خدای (ج) ته د رسیدو په منظور آسمانی الهی قانون را لیژلی او د هغه د تبلیغ ، دعوت ، تشریح او ښوونی د پاره د کائناتو خالق یو لک څلیرویشت زره کم او زیات پیغامبران را استولی دی او هغوی ټولو خپله وظیفه په پوره امانت ، تلاش او استقامت سره سرته رسولی ده چی دا قانون دا هدایت دا نور او رحمت د اسلام په نوم یا دیږی چی لومړی بلونکی د ټولو انسانانو پلار او لومړی پیغمبر حضرت آدم علیه السلام او وروستی یی حضرت محمد ﷺ دی .

مونږ مسلمانان چی د ټولو انبیا ؤ مشترک دین (اسلام) چی رسول الله (ﷺ) او د ده دمبارکو یا رانو په وسیله مونږ ته را رسیدلی دی وظیفه لرو چی هغه ټولو انسانانو ته ورسوو او پخپله هم پری محکم پوه او وفادار واوسو او خدای ته هم دا دین غوره او منلی دی او ترقیامته پوری به د هر نسل او په هر ځای کښی د منلو وړوی . داځکه چی پدی دین کی کوم تعصب نشته مسلمانان لکه څنګه چی محمد علیه السلام منی همدارنګه په موسی علیه السلام او عیسی علیه السلام او نورو هم ایمان لری او ورته ګران دی، او د قرآن د حکم په اساس : لانفرق بین احد من رسله مونږ د هیڅ یوه پیغمبر په منلواونه منلو کښی توپیرنه راولو . پداسی حال کی چی یهودیان عیسی(ع) او محمد (ﷺ) نه منی اوبیا عیسویان محمد علیه السلام کوم چی عیسی(ع) دهغه زیری ورکړی نه منی. و مبشرا برسول یاتیی من بعدا سمه احمد (الصف) نوپدی اساس دوی د عیسی(ع) دین هم په ذی واقعی توګه ندی منلی . ځکه د هغه په بشارت او قول ئی ایمان نه راوړ . نوله پورتنی مطلب څخه معلومیږی چی انشاء الله اخربه د نړی ټول خلک طوعاً او کرهاً په هغه دین سره راغونډیږی چی د هغه پیروان د خدای دا ستازیو او کتابونو په هکله متحد او معتدل نظر بلکه ریشتینی ایمان لری . نودادی د انبیا و علیه السلام د قافلی وروستنی داعی او رحمت د ربیع الاول د میاشتی د ولسمی نیټی نیکمرغه میلاد په افتخار د ده ځنی امتیازونه ګرانو لوستونکوته د خپل توان او قدرت په اندازه وړاندی کوو . سره لدی چی د کوم ذات چی خدای(ج) صفت کړی زمونږ نیمګړی قلم او کمزوره امتی به څه وس پوره وی خو بیا هم زمونږ استناد او تکیه د خدای په آیتونو او پخپله د رسول الله ﷺ په حدیثو نوباندی ولاړه ده .

۱ ـ خدای(ج) رسول الله ﷺ ته په نامه په قرآن عظیم الشان کی خطاب ندی کړی بلکه د (یا ایها ـ الرسول بلغ ما انزل الیک ، یـا ایها النبی قل لازواجک . یا ایها المدثر ، یا ایها المزمل او داسی نورو د برم نه ډکو الفاظو ورته خطاب شوی دی . پداسی حال کی چی نورو انبیا ؤ ته په نامه خطاب شوی دی . یا آدم اسکن انت و زوجکالجنة ، یا نوح انه لیس من اهلک ، یا ابراهیم قدصدقت الرؤیا، یا موسی انی انا ربک ، یا داود انا جعلناک خلیفة فی‌الارض یـا ذکریا انا نبشرک بغلام یا یحی خذالکتاب بقوة وإذ قال

الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک . (پاره ۳ ال عمران سورة حجر پاره ١٤ چی دا د رسول الله (ﷺ) ډیر لوی او د برم نه ډک امتیاز دی .

٢ ـ خدای پاک د ده په مبارک عمر قسم یاد کړی دی : لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون ○ چی د نورو پیغمبرانو نوم په قسم ندی یاد شوی . (سوره حجر پاره ١٤)

٣ ـ د ده مبارک وجود په کافرو عربو کی د عذاب تعطیل او نه نازلیدلو سبب دی ـ لکه چی خدای(ج) فرمایلی دی: وما کان الله لیعذبهم و انت فیهم وما کان الله معذبهم و هم یستغفرون (انفال) پداسی حال کی چی د نورو پیغمبرانو د وجود او ژوند په وخت کی د هغوی گمراه قومونه معذب او تباه شوی دی لکه د (نوح(ع) صالح(ع) موسی(ع) لوط(ع) او یونس(ع) قومونه .

٤ ـ د عبدالله ابن مکتوم چی یوړوند صحابی وو پداسی وخت کی راتلل چی رسول الله ﷺ د عربو د مشرانو سره پدعوت بوخت دی او د هغوی د هدایت او ایمان راوړلو لپاره ډیر امید ونه لری پداسی نازک حالت کی د هغه راتلل او په هسک آواز پوښتنی کول د رسول الله مبارک وچولی لیترووش شو او مخ یی تری واړاوه ، چی تاته خود ملاقات او پوښتنو وخت هر وخت میسر دی او دغه وخت د قوم د مشرانو د دعوت لپاره ټاکل شوی گوندی د دوی اسلام راوړل د ټول قوم د مسلمانیدو او د اسلام د پیاوړی کیدلو سبب شی . خود خدای(ج) اخلاص خوښی دی که څه هم یو فرد او په سترگو هم معیوب وی نه هغه څوک چی د ایمان سره مکابره کوی، که څه هم هغوی غټان ، مالدار او د قوم مشران وی ، نوخدای (ج) د عبس سوره نازل کړ او رسول الله یی د خلاصی په لور متوجه کړ (عبس و تولی ان جاءه الا عمی) تروش شو او مخ یی واړاوه ـ (پیامبر) لدی کبله چی ورته راغی یو ړوند چی د لته د غایب الفاظ ذکر شوی لکه چی دا کار بل چا کړی وی داسی ورته ونه ویل شول چی . عبست و تولیت بلکه د ده ځگمقام د توبیخ په مرحله کی هم محفوظوساتل شو .

٥ ـ خدای (ج) رسول الله ﷺ پخپلو نومونو نومولی دی .

خدای (ج) دا متنان او احسان یادولو په ترځ کی مؤمنانوته خطاب کوی : لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ماعنتم حریص علیکم با لمؤمنین رؤف الرحیم○ط

بیشکه تاسوته (مؤمنانو) داسی استازی راغی چی ستاسو د جملی او نسل نه دی هغه څه چی تاسو ته دراوونواخته کوی پده ډیره سخته تمامیږی اوستاسو په هدایت او لارښوونو کی ډیره تلوسه لری اوپر مؤمنانو باندی مهربانه اوبښونکی دی .

رؤف الرحیم د خدای(ج) نومونه دی . بیله ده شخه نور انبیاء(ع) خدای په خپلو نومونو ندی نومولی ـ په پورتنی آیت شریف کښی د رسول الله (ﷺ) د کافرانو له خوا د مسلمانانو په ځورولو او ربړولو د ده غمجن کیدلو او د دوی د نجات ، سعادت ، او هدایت په هکله تلاش ته اشاره شوی ده لکه چی مخکی مو وویل چی د مکی د مشرانو لپاره دعوت اوورا غوندولو زمینه یی په دیر تکلیف برابره کړی وه چی د عبد الله ابن مکتوم ته د وچولی د گونځی کیدلو سبب شوه داد حرص په سبب وو نه عبدالله ته د موقع نه ورکولو په خاطر څکه رسول الله(ص) د دین د قوت او د مظلومانو د نجات او د گمراهانو د هدایت په منظور دعا وکوله چی ای خدا یه دا دین په یو د عمرینو (عمر بن خطاب) او (ابو جهل) چی نوم یی عمرو و تقویه کړی، خود دی دعا فیض د عمر ابن خطاب(ض) په برخه شو .

او خدای(ج) د اسلام او کفر ترمینځ فاروق وگرځاوه .

همداسی د احد په توده جگړه کښی د رسول الله(ﷺ) او یا نفره یاران شهیدان او په خپله یی هم

غاښی شهید شول او وینی یې بهیدلی چې ځینو اصحابو ورته وویل که دوی ته د ښیرا کړی وای خونه پدی غمجن او خوږ من حالت او صورت کې وویل لم ابعث لعاناً ولکن بعثت د اعیاً ورحمة ، اللهم اهدی قومی فانهم لایعلمون) زه لعنت کوونکی نیم رالیږلی شوی بلکه بللونکی او د رحمت لپاره رالیږل شوی یم ای خدایه زما قوم ته هدایت وکړه بیشکه دوی نه پوهیږی .

د همدی دعا برکت او د همدی قربانی جذبه وه چې هغه لوی لوی قوماندانان چې د احد په جګړه کښې یې مسلمانانو ته سخته ضربه ورکړی وه (خالد ابن ولید ، عمرو بن عاص او عثمان بن مظعون په یوه ورځ مدینې ته راغلل او ایمان یې راووړ او د اسلام د لښکر سپاهیان شول او بیا یې د اسلام د نشر ، او دعوت د دفاع د پاره حیرانوونکې اونه هیریدونکی خدمتونه وکړل . او په سلها و داسې نور د شجاعت او متانت مثالونه اوزرینی کارنامی د اسلام په تاریخ کښې ثبت دی . . . .

د ټولو لپاره رحمت :

٦ - رسول الله ﷺ د ټول عالم لپاره رحمت دی ځکه خدای(ج) فرمایي وما ارسلناک الارحمة اللعالمین: او مونږ ته له یې لیږلی مګر رحمت لپاره د ټول عالم . د رسول الله ﷺ مبارک وجود بعثت د کافرانو لپاره د عذاب په ځنډیدلو او د عمومی مسخې کیدلو د مخنیوی لپاره رحمت دی پداسی حال کې چې اورو انبیاؤ (ع) هغه قومونه چې د دوی په مخ کښې ی وردیدل په عمومی توګه مسخ شول او یا بیله مسخې څخه هلاک شول چې محدود شمیر مؤمنان تری پاتی شوی او د مسلمانانو لپاره ځکه رحمت دی چې ترڅو یې د بد عمل عزم نوی کړی او اسباب الات یې نوی برابر کړی نو ګناه ورته نه لیکله کیږی او همداسی د رفع عن امتی الخطا ؤ والنسیان (الحدیث) زما د امت څخه د خطا او ویری ګناه پورته شوی ده د سترګورنیا کوونکی ارشاد په اساس سهوه او خطا هم بخل شوی ده او د اخرت له هلاکته څه خلاص شوی او دنیا ته یې بیاد خلافت سوغات راووړ او انسان ته یې د فطری کرامت ډیوه بله کړه ، خوکله چې دا پورتنی آیت نازل شو رسول الله (ﷺ) جبرئیل ته وویل : او یصیبک من هذه الرحمة شیئ قال نعم ؛ کنت اخش سوء العاقبة فامنت لثناء الله تعالی علی فی سورة التکویر ، ذی قوة عند ذی العرش مکین متاع ثم امین : ایا تاته لدی رحمت څخه څه رسیدلی دی ؟ جبرئیل(ع) وویل ، هو زه د دی خاتمی څخه هیریدلم چې زما وروستی ژوند د شیطان غوندی نشی نوزه داده شوم ځکه خدای (ج) په سورت تکویرکی زما صفت وکړ د قوت څښتن او د عرش د خاوند په وړاندی د مرتبې او عزت لرونکی دی او په اسمانونو کې د ده اطاعت کړل شوی اوبیا هلته امانت لرونکی دی .

دا وه چې د ملائکو لپاره څنګه رحمت او بیا خصوصاً د حضرت جبرئیل (ع) لپاره چې د ملائکو پیغمبر دی د ډاډا و اطمینان سبب شو .

٧ د لویو خویونو څښتن :

د رسول الله (ﷺ) لپاره ډیره لویه تحفه د خدا (ج) له طرفه داده (و انک لعلی خلق عظیم) او قسم دی چې ته ای محمد (ص) د ډیرولویو خویونو چښتن یې ، کوم شی ته چې خدای عظیم وایي او په قسم یې پدرګه کوی هغه به څومره عظمت وی او زمونږ نیمګړی فکر به یې څنګه د رک کړی شی، د حضرت عائشې (رض) څخه چاپوښتنه وکړه چې د رسول الله (ص) خویونه څه وو ؟ وېی ویل : د هغه خویونه عمل په قرآن وو - ځنی وایي چې عمل پدی حدیث دی چې ده ویلی دی : صل من قطعک و اعف عمن ظلمک و احسن من اساء الیک - چاچې علاقه درسره پری کوله ته یې وصل کړه او چاچې ظلم درسره وکړ ته ببښنه ورته وکړه او چاچې بدی درسره وکړه ته نیکی ورسره وکړه - البته دا سلوک د مسلمانانو او په تیره بیا د خپلوانو دوستانو سره دی - د کافرانو دشمنانو

انقلاب راغیء

عبدالستار ستار یار

چی راغیء خیر البشر ، انقلاب راغیء
قرآنی او منور ، انقلاب راغیء

په نړی کی بی مثاله سمون راغیء ، انسانی ژوند کی بی ساریء بدلون راغیء
نړی والو سره ستر اوښتون راغیء بشری نړی تـه ښکلی ژوندون راغیء
په راتګ د پیغمبر ، انقلاب راغیء
قرآنی او منور ، انقلاب راغیء

پـه راتللوئی ، تیاری شولی روښانه څرګندیږی له پرون ، نن او سبانه ،
ښخول د لونړو ورک شول له دنیانه په معنی کی مقدم دیء ترهر چانه ،
نړی وال او بختور ، انقلاب راغیء
قرآنی او منور ، انقلاب راغیء

د تیری توره تیارهٔ په ختمیدو شوه ، د وحشت لویه بلا په ورکیدو شوه ،
د حق لمر څخه پرده په تولیدو شوه ، د فساد دنګه مانی په ړنګیدو شوه ،
محرک او زورور ، انقلاب راغیء
قرآنی او منور ، انقلاب راغیء

هر وحشی ظالم زبون او خواروزار شو ، مختورن تولی دنیا ته استکبار شو ،
په ګوندو اوکم زوری کی استعمار شو ، هویدا ګردی نړی ته استثمار شو ،
شو پیدا نبی سرور ﷺ ، انقلاب راغیء
قرآنی او منور ، انقلاب راغیء

کړه جهاد مبارزه د خدای لپاره ! ویره ساته په هر وخت کی له قهاره !
چه پری نږدی په ژوندون کی داتګ لاره ! وسله وال جهاد پری نږدی (ستار یاره) !
سور په وینو کړه سنګر ، انقلاب راغیء
قرآنی او منور ، انقلاب راغیء

مناجات

خوب می په کار نه دیٔ ربه !
کی اوی لوی ګړنګونه غواړم
زه چه پکی ستړی ومه
د ستومان ژوند پړاوونه غواړم
استکبار ته ګوزارونه ورکړم
عښتلی اندامونه غواړم
ون می په کار نه دی ربه رایی مه کړی
کی می تن خوبن وینم هو سایی مه کړی

ده او تصمیمونه را کړه !
لښکرو دسیسی ماتی کړم
می داسی برکت واچوه
ښرنو زولنی ماتی کړم
غیرت او هسی توره را کړه
ی لاریو بتخانی ماتی کړم

لار کی ئی قربان کړم داسی سرغواړمه
په خیرو مین ځیګر غواړمه

لری د خدمتونو آرزو
رمو نرمو پالنګو پاڅوه

چه د بی دینه استکبار داړونکی خوله ماته کړم
د مورچل خوا ته می په ګرموولولو پاڅوه
یتیمان ناست دی د شهید د انتقام په تمه
خاونده ماورته په لور د مور چلو پاڅوه

ما سمندر کړه چی فرعون ته څپی جوړی کړم
د وخت باغی ته پرزوونکی زلزلی جوړی کړم

خدایه ! لوړ خیال او لوړ عظمت د مسلمان را کوه
ما د بنده د غلامیو نه خپلواک وساته
چه د ذلت او د غفلت توری پردی و څیرم
ما ستا په لار کی ملاتړلی او چالاک وساته
د ارمانونو ډک زړګی می درته سپارمه زه
د زمانی له آفتونو نه ئی پاک وساته

له سوی آه نه می خاونده توپانو نه جوړ کړه
له تویو وینو می غلیم ته سیلابونه جوړ کوه

شفیقی

او متجاوزینو په هکله داسی کړه وړه ګناه ده ـ همداسی معامله چی مسلمانانو سره هم وی خودعفوی څخه ظلم او اجتماعی ضررونه پیدا کیږی هلته بیا بخښنه روانده .

وګوری د رسول الله (ص) په ښو او لویوخویونو خدای قسم یا دوی خو هغه مبارک ځان د تواضع په جامه کی نغاړی او خدای ته چیغه او دعا کوی : اللهم احسنت خلقی فحسن خلقی خدایه زما څیره اوبڼه دی ښکلی پیدا کړی زما خویونه هم نیک کړه .

هو : د خدای د بنده څخه تواضع ، عاجزی او ده ته رجوع دول خوښیږی خو کامل بندګان د اکمل او اعلی او افضل مربی غواړی یو شاعر څه ښه ویلی دی .

پسه رنګ سړی نسه سړی کیږی　　　سړی هغه دي چی یي خوی د سړی وینه

۸ ـ مقام محمود او شفاعت کول :

د انس (رض) څخه روایت دی چی رسول الله ﷺ وویل د قیامت په ورځ به مؤمنان د حبس په حالت کښی وی ترڅو پدی حالت غمجن او خسته شی، نوبه وایی چی کچیری زمونږ شفاعت خدای(ج) ته چاکړی وای لو د دی حالت نه په راحت شوی وای نو دوی آدم(ع) ته راشی او ورته و وایی ته آدم(ع) د ټولو خلکو پلاریي خدای(ج) پخپل قدرت سره پیدا کړی او په جنت کی ئی ځای درکړ او ملائکی یی په سجده درته ماموری کړی اود ټولو شیانو نومونه ئی در زده کړل زموږ شفاعت خدای ته وکړه ترڅو مونږ لدی حالت څخه په راحت کړی نودی ورته وایي زه د دی لپاره نه‌یم او خپلی هغی دری خبری چی د توری شکل یی درلود یادی کړی او وایي چی موسی(ع) ته ورشی چی د خدای داسی بنده دی چی تورات یي ورکړی او خبری یي ورسره کړی او د مناجات لپاره یي ځان ته نژدی کړی نوبیا موسی(ع) ته راشی او هغه هم وواي چی‌زه د دی لپاره نیم او هغه د قبطی وژل یاد کړی او ووایي : چی عیسی(ع) ته ورشی چی د خدای بنده او رسول او د خدای له طرفه په کامه او مبارک روح سره پیدا شوی دی بیا هغه هم ووایي چی زه هم د دی مقام لرونکی نیم خو تا سو محمد (ص) ته ورشی چی د خدای داسی بنده دی چی خدای مخکی او وروستنی ګناهونه ورته بښلی دی نو رسول الله وویل خلکو ماته راشی نوزه د خدای(ج) مقام ته اجازه‌و غواړم اجازه را کړل شی نو چی څنګه می وایډ زه په سجده ولویږم او ترڅو د خدای اراده وی هومره په سجده وم ـ لو بیا ووایي ای محمده سرپورته کړه ووایه واوریدل کیږی شفاعت وکړه منل کیږی وغواړه درکول

کیږی نوبیا زه سر پورته کړم او دی د هغه ثنا او حمد سره چی ماته یی د هغه ښوونه وکړی یا دوم بیا زه شفاعت کوم او یو حدراته وټاکی او زه یي ه‌ی اور څخه را باسم او جنت ته یي داخل کړم ، بیا دوم ځل هم داسی اجازه وغواړم ، او ټوله مخکی حالت تکرار شی او په هر ځل یو حدراته وټاکل شی او هغه له اوڼه خارج او په جنت کی داخل کړم تردی چی په اورکی نه پاتیږی مګر هغه څوک چی قرآن هغه محبوس کړی او په هغه تل په اورکی پاتی کیدل لازم شوی وی . بیا رسول الله (ص) دا آیت ولوست (عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً) ژر ده چی تابه ستا پروردګار ستایل شوی مقام ته واړیږی نو رسول الله وویل دا هغه مقام دی چی ستاسو نبی صلی الله علیه وسلم ته د هغه وعده ورکړل شویده .(متفق علیه)

دا ؤ زمونږ د پیغمبر (ص) هغه جګ مقام چی نورو پیغامبرانو ویل چی موږ پدی مقام کی نیو او هغه د ټولو مؤمنانو شفاعت کوی مپرته له هغو خلکو څخه چی کافران او مشرکان او د دوزخ اور د دوام په شکل ورته واجب دی نور ټولو ته نجات ورکوی او جنت ته یي دا خلوی موږ محمدی امت تل باید د رسو الله (ص) په دین محکم واوسو اوتل د اذان نه وروسته دا دعا ولولو . اللهم رب هذه الدعوة التامة

القائمقات محمدن الوسيلة والصلاة والدرجة الرفيعة التي وعدته .

٩ - په لږوخت کی ډیر اجر :

عن ابي عمر (رض) عن رسول الله قال انما اجلکم فی اجل من هذا خلا من الامم ما بين صلاة العصرا الی مغرب الشمس و انما مثلکم مثل اليهود و النصاری کرجل استعمل عمالا فقال من يعمل لی الی نصف النهار علی قيراط قيراط فعملت اليهود الی نصف النهار علی قيراط قيراط ثم قال من يعمل لی من نصف النهار الی الصلاه العصر علی قيراط قيراط فعملت النصاری من نصف النهار الی صلاه العصر علی قيراط قيراط ثم قال من يعمل لی من صلاه العصر الی مغرب الشمس علی قيراطين قيراطين الافانتم الذين يعملون من صلاة العصر الی مغرب الشمس الانکم الأجر تين فغضبت اليهود و النصاری فقالو انحن اکثر عملا و اهل عطاء قال الله فهل ظلمت کم من حقکم شياء قالو لا قال الله تعالی فانه فضلی اعطيه من شئت . (رواه البخاری) :

د عبد الله زوی د عمر (رض) نه روایت دی چه رسول الله ﷺ وویل بیشکه ستاسو عمر د پخوانیو امتونو په نسبت لکه د ماز دیگر د لمانځه څخه د لمر لویدلو پوری دومره دی او ستاسو او د یهودو او عیسویانو مثال د یوه سړی غوندی دی چی څو مزدوران غواړی پکار اچوی نو وایی چی څوک زما سره ترلیمی ورځی پوری په یوه یوه روپی د دی مزدوری کوی‌نو یهودو ترنیمی ورځی په یوه یوره روپی مزدوری وکوله. بیا دغه سړی وویل چی څوک زما سره د نیمی ور ځی څخه د ماز دیگر تر لما نځه پوری مزدوری کوی نو بیا عیسویانو د نیمی ور ځی څخه د ماز دیگر تر لما نځه پوری په یوه یور روپی مزدوری وکړه نو بیا هغه سړی وویل څوک دی چی زما سره د ماز دیگر د لما نځه څخه ترلمرلویدو پوری په دوه دوه روپی مزدوری وکوی . یوه شی (مسلمانانو) تاسو هغه خلک یاستی چی د ماز دیگر د لما نځه څخه ترلمرلویدو پوری عمل کړی یوه شی چی تاسو ته دوه اجره دی . نو یهودا ونصاری خفه او په قهر شول او وېی ویل موږډیر عمل کړی او کمه بدله را کړل شوی ده ، الله تعالی ورته وویل : ایا ما پرتا سو ستاسو د حق په هکله ظلم کړیدی؟ د وی وویل نه، الله تعالی وویل : دا زما فضل دی ور کوم یی هغه چاته چی زما خوښه و شی .

محمدی امت ته یورتنی مبارک حدیث عموماًاو زموږ مجاهد او مهاجر او قهرمان مسلمان ملت ته خصوصاً ډیر لوی زیری دی چی د عمر او عمل سرمایه د نورو امتونو په نسبت څومره کمه ده خودبدلی او ثواب اندازه یی دوه چنده ده - موږ د محمد ﷺ امت باید د دی لوی نعمت شکر ادا کړو او خپل گران قیمتی عمر په بی ځایه هوسونو بی باکیو ، بی تفاوتیو کی مصروف نکړو او خدای د تکړی چی سبادیهو دو او نصاری وویه وړاندی شرمنده او له محمدی ﷺ امت نه بیگانه او یا شړل شوی وو - دا هم رسول الله ﷺ د امت د عمر او عمل په هکله یو امتیاز دی - خدای دی موږ واقعی امتیان وگرځوی او د نیکو کارونو او یوره عمل توفیق د را په برخه کړی .

. ا پیغبر د ټولو رسولانو قائد او خاتم دی .

و عن جابر(رض) انالنبی ﷺ قال اناقائدالمرسلين ولافخر وانا خاتم النبيين ولافخر وانا اول شافع ومشفع ولافخر - رواه الداری د جابر(رض) «نه روایت دی چی وا یی رسول الله ﷺ وویل ! زه د رسولانو قائد او مخکی تلونکی یم او فخر نه کوم او زه د نبیانو ختم‌کوونکی یم پری فخر نه‌کوم او زه اول شفاعت کوونکی او اول هغه څوک یم چی شفاعت یی منلی شوی دی خوهیڅ فخر نه پری کوم .

و عن ابن عباس الاوانا حبيب الله ولافخر وانا حامل لواء الحمد يوم القيمة ولافخر وانا اول من

يحرک حلق الجنه فيفتح الله لی فيدخلنيها فقراء المؤمنين ولافخر وانا اکرم الا ولين والاخرين علی الله ولافخر - رواه الترمذی والدار می .

عبدالله ابن عباس (رض) په يوه او ژده حديث کی د رسول الله ﷺ څخه روايت کړی چی يوه برخه ئی داده .

خبر او سئ زه د خدای دوست يم خوفخر نه کوم زه د قيامت په ورځ د حمد بيرغ په لاس کی نيوونکی يم فخر نه کوم او زه لومړی شخص يم چی د جنت د دروازی حلقه ښو روم نو خدای(ج) ما ته هغه خلا صوی او زه دا خليږم او ز ما سره به فقيران مؤمنان هم وی او فخر نه کوم او زه خدای(ج) ته ډير عزتمن د او لينوا واخرينو يم فخر نه کوم .

دا دی در حمة للعالمين ځنی امتيازونه چی په لنډه توګه وليکل شول تر څو پوه شو چی هغه د بشر لپاره په دنيا او اخرت کښی نيکمرغی راوړی او د دوی د نجات او هدايت لپاره يې خپل ټول عمر بلکه په سختو او باريکو مرحلو کښی هم غوښتنه کړی - تر دي چی د جنګ په حالت کی د هغه مجاهد لپاره چی په ډير متانت جنګيږی (علی رض طلحه رض) وا يی فداک ابی وا می - يعنی ز ما مو را وپلار دی تر تا قربان شی او په دی مبارک پيغام سره يی د مجاهد مقام تولو ته و ښود - خدای(ج) د مونږ واقعی د دی عاليشانه پيغمبر ﷺ امتيان وګر ځوی او د ده دشفاعت افتخار دهم را په برخه کړی .

والسلام

عوامل اساسی مشکلات ...

جاويدان «توحيد» ، عاشقانه به گرد اين نهضت الهی حلقه زدند و خالصانه در انجام هدايات و فرامين آن تلاش ورزيدند و درين راه از بذل بی امان مال و هستی شان دريغ نه ورزيدند . ولی اين نهضت شگوفان و اسلامی که بر طاسم شيطانی قدرت های جبار و ستمگر خط بطلان می کشيد و مشعل تا بنده و جاويد دعوت محمدی را بدست داشت و ميرفت تا سجد و عظمت از دست رفته امت اسلامی را دوباره احياء کند . و مطابق ارشاد نبوی بنای پولا دين و آسمانی نظام اسلامی را بدست پرتوان عجم زاده گان جانباز ، در قرن پانزدهم دوباره اعمار نمايد . از همان روز های اول آغاز مبارزو و جهاد اسلامی اش آماج ضربات ناجوانمردانه ابر قدرت های سفاک شرق و غرب قرار گرفت ، و در هر قدم بادام تزويری که از طرف طواغيت عصر وايادی خود فروش شان جابجا شده بود مواجه گرديد . مصائب و مشکلات همراه و همزمان با ضربات تهاجمی و خورد کننده . استعمار گران بيدادگر و نوکران حلقه بگوش شان بر نهضت درد مند ما چنان پيهم و پيگير سرازير شدند که نهضتداران وارسته و جانثار ما جبراً و قهراً به خاطر ردالعمل و مقاومت در برابر آنها به فعاليت های بيرونی و نظامی بيشتر توجه نمودند . ادامه دارد...

عبدالحی «شیدا»

انگیزه های دعوت اسلامی

«کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله .

(سورهٔ ال عمران آیة - ۱۱)

ترجمه :- شما بهترین امتی هستید که بیرون آورده شده اید برای مردم ، امر می کنید به کارهای نیکو و پسندیده ، و منع می کنید از کارهای زشت و ناپسند ، و ایمان می آورید به خدا (ج) .

دنیای امروز دچار ورشکستگی و سر گیجی فراوان است . امت‌های اسلامی در این توفان کده حیثیت کشتی ور شکسته و بی ناخدای دارند که هر آن به نیستی تهدید می شوند. استعمار جهانی در تلاش است تا این قطرات با هم نا آشنا روزی توفانی نشوند، و در براندازی بنیان استکبارواستعمار امواج فیصله کننده نگردند ، و یا مبادا ،نهضتهای اسلامی به کمال کشانیده شده و با پای مردی کامل وهر چه تمام تر اصالت الهی و تاریخی شان را زنده بسازند وبدین‌و سیله‌به موجودیت‌استبداد خاتمه ببخشند .

عوامل استکبار جهانی از موقف آیندهٔ اسلام و مسلمین در جهان ، سخت نگران است ، و بخاطر ، استضعاف کشانیدن این امت و انحراف شان ازبانک های استعماری بالغ هنگفتی بجواسیس و مزدوران استبدادکه مرموزانه و منافقانه در صفوف متشتت مسلمانان خود را جازده و کسب موقف کرده اندپرداخته‌میشود،ویابابخش‌ابزاروسایل فرهنگی از قبیل نوت ها ، کتب ورسایل و نمایشنامه های انحرافی و ضد اخلاق عده‌ی را اسیر فرهنگ‌خود میسازند و یابا پیش گرفتن تاکتیک سوم یعنی اشغال ممالک‌اسلامی توسطقوای متجاوز نظامی‌ممالک‌اسلامی رامحصور ومنکوب مینمایند. درجوامع اسلامی این سه عمل استعمار از لحاظ عینی‌وذهنی پیاده‌شده‌است:اشغال ریاست های‌محکوم‌بخارا و تا جکستان ، تجاوز صریح و بی شرمانهٔصهیونیزم درحیات‌مردم مسلمان فلسطین، مانور های طویل المدت نظامی‌پیرامون خاک‌سومال تزریق اندیشه مسموم کننده ی در وجود اقلیت‌های از خدا بی‌خبرمصروسوریه‌ولیبیا وغیره وپرخون کردن جامهٔ اخوان المسلمین در آندیار ، تحمیل روزگار ابتروسیاه بالای‌ملت مظلوم و بخون نشسته افغانستان توأم با هزاران ویرانی و اضمحلال ایجاد نا آرامی ها ومصائب بیش از حد در سرزمین‌اسلامی ایران‌بعد از دمیدن سپیده دم فجر انقلاب درآن کشور.

این ها و نظیر این ها ، همگی درزمرهٔ صدها و هزاران شواهد گویانی اند که استعمار درمیان امت‌های مسلمان ونهضت های اسلامی به ارمغان آورده است.

امروز درجهان‌درهرجامسألهٔ، اضدادمطرح‌است، وهریک درحق بودن شان مدعی اند وچلنج میدهند .

سیاه در برابر سفید قراردارد ، باطل در برابر حق چهره نمائی میکند انحراف در برابر راست روی اخذ موقف کرده است .

نمرود در کمین ابراهیم‌است،فرعون به‌جستجوی

موسی برآمده و به جانب موج های توفانی نیل سیر مینماید ، ابوجهل کمر بسته‌درمیدان معرکه ومقاومت دقیقه شماری طالع شدن محمد(ص)، را دارد تا عطشناک و نا شکیبانه با او پنجه نرم کند .

د جال هم باشکست رستاخیزی مهدی مسلمین درمکه آماده کارزارو با عیسیٰ ی که بقول اخبار از آسمان فرود میآیدمنتظر می‌باشد، یعنی کیان اسلام‌در مقدمه و محراب یک‌مسابقه خونین و فیصله‌کن قرار گرفته است.

حوار یون‌ها کباز حق‌باسیمای حقانیت‌وپرولوله جاذب، و جازم بشریت گمراه را از ورطهٔ تهلکه نفی بسوی ساحل سازندگی اثبات دعوت می کنند .داعیون‌کاذب

ونیرنک و تزویر بمکتب خویش شاگرد می پذیرند و پیوسته در تلاطم امواج کفر آلود انحراف و ضلالت رهنمای قایق دیگران میگردند.

آری! میدان ابتلااست،ابتلای سترگ وخطرناک ابتلا درمیان خطهابیل و قابیل، ها بیلی‌که شیارهای لاله رنگ خون رخساره اش کهکشان قرمزی را در صفحهٔ مبارزه و دعوت ترسیم کرده و در امتداد راه صعب‌العبور جهادوپیکاررهکشای‌مستضعفین مؤمن‌است.

قابیلی‌که بر اورنگ خیانت و دنائت چون جن بدسرشت و سیاه کاری نشسته ، گاهگاهی به اشارهٔکله و زبان و منقار به مقام انسانیت نفرین میفرستد .

وباچهرهٔ ابوالهول مانند از میان اجتماع انسانی فرار کرده است.

او دیگر از بارگاه عالم پر عظمت آدم و انسان رانده شده است ، جبراً و قهراً در تلاش ایجاد عالم خود است ومیرود تامطردین دیگری راهم بخویشتن بخواند و از مردودیان ولعنت شده‌گان،دنیای‌دیگری را قوام بخشد، این دو عالم در طول تاریخ باتضاد ریشه ای و بنیادی‌یکی در مقابل دیگر بوده اند .

عالم قابیل ، عالم انحراف و باطل و بیراهگی، و عالم هابیل ، عالم،حقیقت، دعوت و وارستگی‌ها . .

ما ادامهٔ آن دو عالم رادر تبلور دو خط عامل مطالعه میکنیم ، یکی خط الهی ، دوم خط طاغوت - این دو خط بشریت را درسلسه تعارف بدوبخش‌منقسم کرده است.

و قرآن کریم این انقسام راچنین بررسی میکند الذین آمنوایقاتلون فی‌سبیل الله والذین‌کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان . ان کید الشیطان کان ضعیفاً .

یعنی آنانیکه مؤمن اند قتال میکنند درراه خدا وآنانیکه کافراند قتال میکنند درراه طاغوت پس بکشید اولیاء و دوستان شیطان را ، یقینا که حیلهٔ شیطان ضعیف است .

همانگونه که مؤمنین درادامهٔ راه دعوت‌خویش ولی و ناصر یکدیگراند . عناصر کافر نیز در تطبیق امیال کافرانه و طاغوتی شان در دنیا شریکانی دارند ، قرآنکریم این حقیقت را در جای دیگری چنین بیان می کند :

انما المؤمنون اخوة ، یعنی مومنان برادران یکدیگراند .

آنانیکه در جهت الهی قرار گرفته اند ودعوت شان قریحه و ساز و برگ خدائی دارد قرآن از موقف شایستهٔ و سازنده شان به صراحت لهجه دفاع می کند آنجا که میفرماید .

الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمت الی النور والذین کفروا اولیئهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمت اولئک اصحاب النار هم فیها خلدون. - (آیه ۲۵۸ البقره)

ترجمه :- خدا ، یار اهل ایمان است آنان را

از تاریکی های کفر و عصیان،بیرون‌می‌آردوبه عالم نور رهنمون می سازد و آنانی که راه کفر گزیدند یار ایشان شیطان‌و طاغوت است آنها را . از عالم نوربه تاریکی های گمراهی در افگند ، اینگروه اهل دوزخ اند و درآن جا جاوید خواهندبود .

(آیه ۲۵۷ سورهٔ البقره)

انتخاب دین خدا (ج) و قرارگرفتن در صف مرصوص دعوت و ایمان ، مبارزه و جهاد خالی از پیروزی محتوم نخواهد بود . زیرا قرآن میگوید

الا ان حزب الله هم الغالبون . . .

قرآن داعی بزرگی‌است که‌راست میگوید و در فیصله هایش سازندگی و قاطیعت مضمر است ، قرآن مؤید و مفسر دینی است که اسلامش مینامند ، و در اسلام دعوت مهمترین وار جنا کترین مسألهٔ هستی و روح جهاد و مبارزه است.

حال که جامعه ما و نهضت مابرلبهٔ تیززمان و مصائب و دشواری ها قرارگرفته تزلزل و انهدام روحی بنای تفکر سالم مردم و همسنگران اسلامی ما را تهدید می کند. و هیکل وتواره هیولای تشتت و وحشت، هستی وبقای نهضت وجامعه را به‌مخاطره انگنده است بیشترازبیشتر نیاز مبرمی بدعوت‌احساس میشود . چون سلامتی‌جوامع‌اسلامی وایجاد واستقرار یک تحریک اسلامی بدعوت سخت احتیاجمند است بناء جامعهٔ منحرف،ونهضت مانیزبه عنصر زندگی ساز چشمهٔ هستی بخش و حیات‌آفرین دعوت تشنه است، این تشنگی فقط به اثر مساعی مخلصانه و نیرومندی بازوان توانای آنانی‌رفع میشودکه صلاحیت‌ودسترسی به آن دارند و باخنجر بران حکمت و نیروی ذوب کنندهٔ پند به صحنه خونین پیکار عاشقانه میشتابند وبه مقتضای احکم و دستور پروردگار حکیم به سراغ سهولت دعوت راهی میشوند و رسالت الهی را دز زمین میپذیرند و در اجرای آن‌اهتمام خالصانه بخرج میدهند از مصائب و سختی ها باکی ندارند و میروند تانوربیافرینند وبندهٔ‌گان الهی‌را به‌فروغ‌آن هدایت کنند «چگونه دعوت کنیم» این سوالی است که‌در هرانجمن و حلقهٔ‌مطرح میشود ولی قرآنکریم‌بخاطراینکه مؤمنین داعی در طریق دعوت به مشکلی مواجه نشوندایشان را به طرح های زیرین فراخوانی میکند !

آدع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هي احسن . ان ربک هواعلم بمن ضل عن سبیله وهواعلم بالمهتدین . سورة نمل آیه ۱۲۰

ترجمه :- بخوان مردم را بسوی راه پروردگار خویش به دانش و پند نیک و مناظره کن با ایشان بطریقه یی که نیک است . هر آئینه پروردگارتو ، او دانا تراست بکسی که گمراه شد از راه او و اودانا تراست براه یافته گان .

این آیهٔ‌کریمه پاسخی است داعیون متعهدحق را در برابر سؤال چگونه دعوت کینم؟براستی‌که در مجموع جوامع اسلامی ، با انجام جامعه و نهضت‌ما و جوانان مؤمن بهدف مادر مسایل دعوت بدو راهی سرسام آوری مواجه هستند و عنصر دعوت را که لعل مهمی‌از عناصر ترکیبی‌مبارزه است، در تشخیص و ترکیب ونحوهٔ‌آن‌بمشکلی روبرو هستند ودر تبطیق اهداف و ادامهٔ آن د چارشک و تردید میشوند .

اینجاست که قرآنکریم‌دین‌فضیلت وخیر ونمایا نگروحی‌الهی، راه دعوت راطی سه طریق ارائه میکند و میفرماید که بخوانید مردم را بسوی راه خدا به سه طریقه :

۱- بطریق حکمت ۲- بطریق موعظهٔ حسنه
۳- بطریق جدال حسنه و نیکو .

۱- حکمت یعنی‌علم ودانش! آنانیکه مخاطب

دعوت قرار میگیرند بایددلایل‌روشن‌و براهین استوار وحکیمانه به ایشان ارائه شود تاآنانیکه فهم وادراک وذوق علمی و دانش پژوهشانه‌دارند، بدعوت‌حکیمانه خاضع وتسلیم گردند .

٢- موعظهٔ حسنه :- عبارت از نصائح مؤثر ورقت آورکه ازحقیقت نرم خوبی ودلسوزی‌مملوباشد نصحیتی‌که از روی همدردی، شفقت وبرادری وحسن اخلاق با پیرایهٔ اعتدال آمیز گفته،در بسا اوقات تأثیر موعظهٔ حسنه طوری‌ثمربخش‌واقع‌میگردد که‌یک جامعهٔ مایوس و پژمرده را نیروی حرکت بخشیده ایستادگی ،استقامت و قوام نصیب میکند و مردم آن اجتماع متأثر ، از شنیدن مضامین ترغیبی و ترهیبی آن بطرف منزل مقصود میشتابند بالخاصه افرادیکه آنگر طلب حق در سینه دارندگرچه چندان دانشمند و فهیم هم نباشند ، به ذریعه پند و موعظهٔ مؤثر چنان برق عمل را میتوان در بدن آنها سریع دریافت که بذریعهٔ تحقیقات و تبیلغات فلسفیانه بلند ممکن نیست.

٣ - و جادلهم بالتی هی احسن ، مطالبی رابیان میکند که عناصر داعی باید با بهترین طریقه تهذیب و شایستگی ، حق شناسی و انصاف را مد نظر داشته به بحث و دعوت بپردازند. از انانیت و خشونت بپرهیزند و بخاطر حصول مقصد و هدف دعوت خویش بهترین اسلوب را در پیش گیرند که وسیله احقاق و تفهیم حق را فراهم سازد .

چه بساکسانیکه باوجود داشتن سوز و اخلاص در دعوت‌به قوانین و اصول‌عمل‌کرده نمیتوانند،گاهی چنین اتفاق‌می‌افتد که این‌قماش‌مردم یا از نگاه اینکه به اخلاق یک داعی آشنا نیستند ویا توفندگی وهستی آفرینی‌دعوت را با ورنداشته به حقانیت و پیروزی دعوت اسلامی مؤمن نمی باشند و یا به طرح ها و دساتیر قرآنکریم در این‌رابطه متوجه نشده اند حال آنکه‌گاه‌گاهی میل به انجام این امر می نمایند. آنهانا خود آگاه تیشه بپای خود میزنند ، در حالیکه هدف و منظور شان تراشیدان در و دروازهٔ تعمیراست ولی چون استاد نجاری نیستند ، بجای اینکه به سینهٔ چوب، ضربات کو بنده و سازندهٔ اصلاحی وارد کنند پوزهٔ پای خویش را قطع مینمایند ، قرآنکریم مواف درخشان دعوت را با پرتو افشانی آیه‌متبر که‌زیرین چنین زوح میدهد آنجا که مفیرماید :

ومن احسن‌قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین ولاتستوی الحسنة والسیئة ادفع بالتی هی احسن فاذالذی بینک وبینه عداوة‌کانه ولی حمیم . سوره حٰمٓ سجده آیه ٣٣-٣٤

ترجمه :- کیست نیکو تربه اعتبار سخن از آنکه دعوت داد مردم را بسوی الله وکرد کار نیکو و گفت بدرستی که من از فرمان بردارانم و برابر نیست نیکی و بدی ، دفع کن بدی را ، به آنچه که آن بهتراست پس ناگهان آنکه کسی که میان توو او دشمنی است ، گویا او دوست قریب است.

در این آیهٔ کریمه موقف یک داعی الی الله را بامسئوولیت های‌عظیم دعوت‌بیان‌فرموده‌است، وچنین استنباط میشود که یک داعی نباید در سلسلهٔ دعوت خویش در برابر بدي ها به بدی بپردازد ، یعنی در امور دعوت‌شکیبا بوده و از انتقام‌جویی جدا بپرهیزد عفو، گذشت‌وعدم انتقام وظیفهٔ دعوتگرمسلمان است و نمیتوان صاحب عقده و مقصد شخصی را داعی گفت .

ادامه دارد . . .

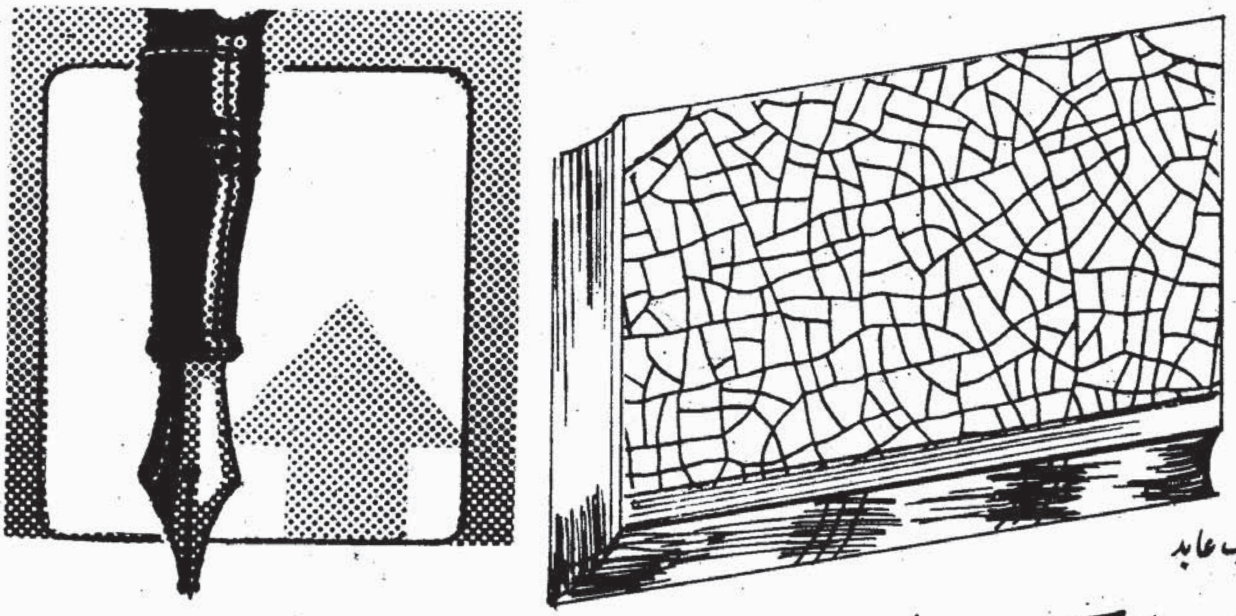

زمرک عابد

فرهنگ یا د ټولنی معنوی روغتون

وګړی عموماً په دوه ډوله ناروغیو آخته کیږی چی یوی ته ئی بدنی او بلی ته یی روحی یا معنوی ناروغی وائی : د دغو دوارو ډوله ناروغیو د علاج طریقی هم دوه دی ، د بدنی ناروغی' علاج د داروګانو په ذریعه کیږی او د معنوی ناروغی' علاج د کتاب ، قلم ، ژبی او عمل په ذریعه ، د لمړی ډول ناروغی' لپاره عموماً روغتونونه جوړیږی او د دوهم ډول لپاره فرهنګی مراکز تأسیسیږی، د لمړی ډول ناروغی معالجینو ته طبیبان یا ډاکټران ویل کیږی او د دوهم ډول ناروغی معالجینو ته ، عالمان ، لیکوالأن او مفکرین ، د ټولنی وګړی که په کومه جسمی ناروغی' آخته کیږی روغتیائی مراکزو ته مراجعه کوی او که روحی او معنوی تکایف ورته پیدا کیږی نو علمی او فرهنګی ادارو ته ورځی .

لنډه داچه ناروغی که جسمی وی یا روحی علاج ئی حتمی او پر ضد ئی جهاد لازمی دی ، او که علاج ته ئی جدی او فوری توجه و نشی ټولنه د ترق او پرمخ تګ له لحاظ په اصطلاح د پولی تک ته کینوی .

لیکن په دغو دوه ډوله ناروغیوکی هم د زیان او تاوان له پلوه ښکاره توپیرشته ، یعنی د جسمی ناروغی' ضررونه زیات دی ، په دي معنی چه بدنی ناروغی د انسان په جسم حمله کوی او روحی ناروغی د انسان روح او معنویت متضرر کوی ، انسان که د معنویت له لحاظ زیانمن شی جسماً که روغ هم وی په واقع ناروغ ګڼ وی، او که ووایوچه جسمی ناروغی په حقیقت کی د معنوی ناروغی زیږونده ده له حقیقت نه به مولری خبره نه وی کړی ، ځکه چه د روح ناروغی جهل ده ، اوکله چه د جهل په ناروغی' سړی آخته شی بیابه له ناروغیونه د بدن ساتنه او حفاظت څرنګه وکولی شی ، او دا په تجربه ثابته شوی ده چه په هره جامعه کی جهل عام وی بدنی ناروغی هم هلته عامی او هر څومره چه علم او پوهه هلته زیاته وی همدومره د ناروغیو ګراف هلته ټیټ وي په هر حال،

په دې برخه کې به له ډيرو خبرو څخه تيرشو ، او په لنډو تکيوکې به داوواييوچه فرهنګ دټولنې معنوي روغتون دی ، او په دې هر سړی پوهيږي چې په روغتون کې د ناروغانو علاج کيږي اوکه دغه سرام پکې ترسره نشي هغه ته بیاروغتون نشو ويلی، اوپه دې هم هر سړی پوهيږي چه يوروغتون که د وسائلو او تجهيزاتو له لحاظه هرڅومره مجهزوي ، او د هر څومره ناروغيو لپاره چه پکې هرڅومره ځانګې (وارډونه) وي ، او هرڅومره رسيدلی او پوه طبيبان چه پکې کار کوي همدومره د ټولنې لپاره د ژوند آسانتياوې برابروي او د ناروغيو مخه پکې په ښه توګه نيول کيدلی شي ، او هر څومره چه د وسائلو له لحاظه ناقص او طبيبان ئې نا پوه وي همدومره ډول ډول ناروغۍ وده مومي او ټولنه له ډول ډول ستونځو سره مخامخ کوي .

کټ مټ همدغه مثال د فرهنګ دی ، علم او فرهنګ د دې لپاره محترم او ارزښتناک دی چې په دې وسيله د ټولنې د عقلي او فکري ناروغيو علاج کيږي او که چيرې له فرهنګ نه دغه مقصد ترلاسه نشي بياورته هډو فرهنګ نشو ويلی ، فرهنګ چې په هره اندازه شتمن او پياوړی وي او چلوونکي ئې چې په هره اندازه پوه او ځيرک خلک وي ، او د ټولنې نميګړتياوو او کړاوونو څخه چې په هره اندازه خبروي، او د ټولنې په وګړيو چې هرڅومره زړه سوی او خوا خوږی لري ، او له خدای نه چې هرڅومره ويريږي ، او د خدای په مقابل کې چه هرڅومره له خلکو بې پرواوي او د خدای دين ته چې هرڅومره مخلص وي ، او د خدای د دين په لاره کې چې هرڅومره زيږونو او کړاوونو ته چمتو او ملاتړلې ولاړوي ، همدومره د ټولنې په فکري تنوير او عقلي رشد کې آغيزه لري ، او په هره اندازه چې فرهنګ ناقص او چلوونکي ئې نااهل، بې کفايته ، غوره مال مکرجن ، مغرض ، خائن ، ګوندي باز لوڅک خلک وي همدغه اندازه په جامعه کې د جهل اوناپوهۍ سرطان سرايت کوي ، اودغې جهل چه بوخـل دبـوي ټولنې د وګړيو په زړه او دماغ منګولې ښخې کړي بيائې ترهغه وخته نه پريږدي چه ترڅو ئې له سيالې ونه باسي او د ګډوډې په ناسور ئې آخته نکړي ، په داسې يوه ټولنه کې چه جهل ورباندې حاکم وي هرسړی په اصطلاح د خپل سرپاچاوي ، هرڅه ئې چې زړه غواړي او هر چيرته چې يوه ګوله ډوډۍ ورته پيدا کيږي ، او په هرځای کې ئې چې نفسي خواهشات اشباع کيږي ، او يا هر چيرې چې کومه شنه ورشو ووينې هماغې خواته ورزغلي ، د جهل په ناروغۍ

آخته ټولنه اخلاقي اقدار نه پيژني . اخلاقي عيوب ورته عيب او عارنه ښکاري ، د داسې يوې ټولنې د وګړيو آمراو ناهي نفس وي ، په هره بدۍ چې ورته حکم کوي هغه مني او له هرې نيکۍ نه ئې چې منع کوي له هغې ځان ساتي .

د طب او فرهنګ په دې کې يو بل توپير هم شته هغه دا چې طبي چارې په طبي مراکزو کې د طبي وسائلو په ذريعه سرته رسيږي . ناروغان په خپله خوښه او ياد متعلقينو په وسيله طبي مراکزوته مراجعه کوي ، او طبيبان د هغه وسائلو په ذريعه د هغوی د ناروغۍ تشخيص او علاج کوي ، او د مرض د تشخيص په لړکې له استسکوب ، ترما ميټر ، عکس او داسې نورو وسائلونه کاراخلي ، او فرهنګي چارې په فرهنګي مراکزوکې د فرهنګي وسائلو په ذريعه سرته رسيږي ليکن دغه مراکزوته زموږ په موجوده دور کې د جهل په ناروغۍ آخته ناروغان نه په خپله مراجعه کوي او نه د خپلو خپلوانو په وسيله ، اونه داسې ناروغان په خپله

ناروغي اعتراف کوی ، د داسی ناروغانو علاج چه
ناروغ وی خو اعتراف پری باندی نه کوی څه
اسانه کارنه دی ، داسی ناروغان په واقع کی لیونیان
وی ، لیونیان ترڅو د علم په ځنځیرونو و نه تړل
شی او د قلم په نشتر عصبی شوک ورنکړل شی او
د ژبی مرهم پټی ئی په زخمونو کینښول شی او د عمل
عاطفه او خوا خوږی ورسره ملګری نه وی ، هیڅ
ممکنه نه ده چه علاج ئی وشی .

هو ! لیونیان په قابو کی راوستل او په دی قانع
کول چه لیونیان دی څه ساده کارنه دی ، له همدی
ځایه باید د علم او فرهنګ مدعیان پوه شی چه دغه
کار ډیر سخت ریاضت او مشقت غواړی ، د فرهنګ
په روغتون کی له کتاب ، قلم ، ژبی او عمل څخه
پرته بل څه نه لیدل کیږی ، له دغو څلورو شیزونو
څخه داسی مؤثر وسائل جوړول چه هم دی جامعه
ترتاثیر لاندی راولی او هم دی داسی مقناطیسی
قوت و مومی چی مجبوراً د په روحی ناروغیو
اخته خلک ورته مراجعه وکړی یقیناً ډیر سخت
کار دی ، دومره سخت چه که ئی سړی حقیقت ته
په ځیرشی غونی ئی زیږه کیږی بلکه د (وجلت
قلوبکم) کیفیت ورته پیداکیږی ، یو ډاکتر کولی
شی چه د خپل تشخیص په بنا ـ عام له دی نه که
ئی تشخیص صحیح وی او یا غلط خپله هره خبره په
ناروغ ومنی ، مثلاً که ورته ووائی چی دغه شیز
خوره او دغه مه خوره ، ناروغ بی له کوم شک
او تردید څخه د خوړو په برخه کی د ډاکتر په خبره
عمل کوی که ورته نسخه ولیکی او د داروګانو د
استعمال طریقه ورته وښیی سم دلاسه دارواخلی او
هماسی ئی استعمالوی چه ډاکتر ورته ښونه کړی ،
او که ئی عملیات کوی ناروغ د خپل بدن ټول واک د
ډاکتر په لاس ورکوی چه هرځای ئی څیروی او
یائی هریو اندام غوڅوی ، او که ورته هر څومره
پیسی وغواړی په کامل اخلاص او پراخه تندی ئی
ورکوی .

تنده دا چی د ناروغ د ځان او مال واک د
ډاکتروی ، پیسی چه هرڅومره ورڅخه اخلی منع نه
کوی ، په بدن ئی چه هرڅه کوی لاس ئی نه نسی ،
د خوراک او څښاک (مینو) ورته ډاکتر جوړوی ،
د ناستی اوولاړی ګرزیدو او پریوتو حتی چه د خبرو
اترو طرق تعلیم هم ورته ډاکتر ټاکی ، آخر سوال
دا پیداکیږی چه دا دومره وسیع اختیارات ډاکتر
ته چاورکړی ، په داسی حال کی چه نه ورسره فوځ
شته اونه پولیس ؟ ځواب ساده دی ، په دی معنی
چه طبیب په خپل طبابت ناروغ قانع کړی ، داسی
قناعت چه اوس طبیب د ناروغ په زړه او دماغ
حکومت کوی او له هیڅ فرمان څخه ئی سرغړونه
نکوی .

فرهنګ چه په مراتبوله طب نه مؤثر او جاذبه
ئی زیاته او علاج ئی د طب په نسبت یقینی او
زمویل شوی دی همداسی متخصصینوته اړه لری
چه کتاب د قلم او ژبی او عمل په ذریعه داسی
تفسیر او تشریح کړی چه د ټولنی په معنوی
ناروغی آخته وکړی اول په دی قانع کړی چی که
په بدنی لحاظه روغ ښکاری معناً ناروغ دی ، او بیائی
په ډیره حکیمانه توګه دی ته اړباسی چه په خپله
خوښه فرهنګی مراکزو او یا په هرځای کی چه په
فرهنګ سنبال سړی مومی د خپلی معنوی ناروغی
د علاج لپاره ورته مراجعه وکړی ، او دغه معنوی
ناروغان د یوه عالم په علم او د لیکوال په
لیکنو او د نطاق په خبرو او د عالم په عمل

همداسی کلی اعتماد وکړی لکه د بدنی
ناروغیو په معالج ئی چی کوی ، او همداسی د
خپل ځان او مال واک وروسپاری لکه یوه ډاکتر
ته ئی چه ناروغ سپاری ، او د ډاکتر په نسبت په

فرهنګ مجهز خلک د دی زیات مستحق دي چی د جامعی د هروګړی په زړه او دماغ حکومت وکړی ، دا ځکه چی اصل په انسان کی انسانیت او معنویت دی چی په انسانکی دجهل د ناروغی په وجه مړاوی یا اقلاً کمزوری شی بدن که هرڅومره تازه او ځواکمن وی څه ګټه بی له تاوان څخه نه ده پری باندی مرتبه ، که په طب کی دا تاثیر شته چه طبیب ته د خلکو توجه را اړولی شی په فرهنګ کی داسی جاذبه ولی نه وی چی د ټولنی د هر وګړی زړه دیوه عالم او د قلم د خاوند په مقابل کی مسخر کړی ، له دی حقیقت نه هیڅوک ستر ګی نشی پټولی چه د تسخیر قوت د طب په نسبت په فرهنګ کی دومره زیات دی چه مقایسه ئی نشی کیدلی ، خودا تفاوت فقط په عمل کی دی ، که د فرهنګ خاوندان په خپله د فرهنګ په رموزو او اسرارو پوه وای او هم ئی داسی عیار کړی چه د ټولنی روحی او معنوی دردونه او رنځونه پری باندی مداواکړای شی هیڅ امکان نلری چه د خلکو د توجه وړاو د تجمع مرکز و نګرزی ، او که په څو عکسونو او پوسترونو خلاصه شی بیابه د فرهنګ مری لازماً د جهل په خنجر پری کیږی او جنازه به ئی بی کفنه وزی ، فرهنګ د علم او عمل د مجموعی نوم دی ، که علم وی او عمل نه وی نفاق دی ، او که عمل وي او علم نه وی جهل دي ، او که نه علم وی او نه عمل نو (انا لله و انا الیه راجعون)، او په الله قسم چی‌نن موږ د علم او عمل د فقدان په وژونکی ناروغی آخته یو ، همدغه وجه ده چی یو په بل نسره کډیږو ، یو له بل نه بیزاریږو ، او د (خودکش او بیګانه پرور) په بدترینه مرحله کی قرار لرو ، نه په خپله سپکه پوهیږو او نه په درنه ، له هری خوانه چه ستر ګک راته و شی هماغی خواته مجنونانه ورزغلو ، فرهنګ که په اصلی بڼه کی تطبیق او عملی شی ټولنه له (اسفل السافلین) څخه د (احسن التقویم) اصلی او حقیقی مقام ته رسوی ، ټولنه که د (احسن التقویم) په حالت پاتی کیږی (علیین) ته رسی ، آخر څه وجه ده چی موږ د افتراق او انشقاق په (سجین) کی سقوط کړی ، آیا د دی سقوط او هبوط علت د علم او عمل له فقدان څخه پرته بل څه کیدلی شی ؟

د دی لپاره چی د فرهنګ ادعالرونکی د فرهنګ اهمیت او حقیقت ته ښه ځیر شوی او هم په دی پوهیدلی وی چه څه ډول فرهنګ یوه ټولنه له‌بدمرغی‌له نیکمرغی ته اویاله‌نیکمرغی‌بد مرغی ته رسوی بی ځایه به نه وی که په دی هکله یو څو مثالونه د نمونی په ډول ذکر کړو :

۱ - ابن عساکر د حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله د ژوند د حالاتو په لړکی لیکی چه یو ځل هارون رشید (رقه) نومی ځای ته تللی ؤ ، په هماغو ورځو کی حضرت عبدالله هم هلته ولاړ ، کله چه (رقی) ته د هغه د رسیدو خبر عام شو له هر لوری خلکو منډی وروهلی ، ګڼه ګونه دومره زیاته شوه چه د خلکو پنی‌پکی و شکیدی، په زرګونو خلک ورسره ملګری شول او هری خواته دوړی خوری شوی ، د هارون رشید یوی ښځی چه د برج له کړکی نه دغه ننداره لیدله په ډیره حیرانتیائی پوښتنه وکړه چی دا څه حال دی ، خلکو ورته وویل چی (د خراسان یو عالم راغلی نوم ئی عبدالله بن مبارک دی) د هارون رشید ښځی وویل چی باچائی خو اصلاً دغه ده ، د هارون رشید حکومت هم څه حثیت لری چه له پولیسواو فوځ څخه پرته یوسړی هم ورسره نه لیدل کیږی .

هو ! د هارون رشید ښځې ببخی رښتیا ویلی ، اصلاً د علم او فرهنګ پاچائی ده چه بی تخت او تاجه د خلکو په زړونو حکومت کوی ، خو داسی پاچائی د عبدالله بن مبارک غوندی عامی تبحر ، مخلصانه تقوی او مجاهدانه شخصیت غواړی ، هغه که له یوی خواستر فقیه او د حدیثو کره نقاد ؤ له بلی خوا مجسمه تقوی ؤ ، له دی سره سره د خدای دلاری ستر مجاهد او سرتیری سپاهی هم ؤ ، د هغه اشعار به ښائی لوستونکو ته په یادوی چه دیوه لیک په ترڅ کی ئی فضیل بن عیاض رحمته الله علیه ته لیکلی وو ، په همدی ارتباط د فارسی یو شعر راپه یادیږی چه وائی :

من از آن علم و دانش به پرکاه نگیرم
که از تیغ و سپر بیگانه سازد مردغازی را

۲- ډاکتر عبدالغنی حسن په خپل (التراجم والسیر) نومی نفیس کتاب کی هلته‌چه د شمس الائمه احمد بن محمد السرخسی د ژوند حالات بیانوی لیکی چه :

په پنځمه پیړی کی د ماوراء النهر حاکم خاقان ؤ ، خاقان له یوی آزادی شوی وینځی سره د عدت د مودی له پوره کیدونه مخکی نکاح وکړه ، خاقان په هغی باندی سخت مین ؤ او د عدت د مودی پوره کیدل ورته ګران ښکاریدل ، خوکله چه شمس الائمه ته د یوه شرعی حکم د تر پښو لاندی کیدو خبرو رسیدو د پادشاه په دی ناوړه حرکت ئی سخت انتقاد وکړ او نکاح ئی غیر شرعی وبلله ، د شمس الائمه د دی اسلامی غیرت په مقابل کی

(نوربیا ...)

شخصیت مؤمن

از ابی العباس بن عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده است که گفت :

«روزی پی حضرت پیامبر (ﷺ) روان بودم ، بمن گفت : ای جوان ! من بتو کلماتی میآموزم (آن را بشنو و بر آن عمل کن !) : دین خدا (ج) را حفاظت کن تاتورا در امان خویش نگهدارد ، با دین خدا (ج) یاری کن او را در همه دشواریها روبه رویت خواهی یافت (مشکلی نخواهد بود که خدا (ج) در حل آن باتو یاری نکند) ، هنگامیکه چیزی میخواستی (میخواستی آرزویت بر آورده شود) از خدا (ج) بخواه ، و چون در مواجهه با مشکلات از کسی کمک میخواستی از خدا (ج) بخواه ، و بدان که : اگر همهٔ مردم گردهم جمع شوند، به این منظور که نفعی بتو برسانند ـ نمیتوانند بجز آنکه خدا (ج) بتو نوشته و مقرر داشته است و اگر باهم جمع شوند که ضرری بتو برسانند ، نمیتوانند ، مگر در صورتیکه خدا (ج) بتو مقرر فرموده است ، قلمها بالا شده و صفحات خشک شده اند . **(ترمذی)**

«اعزامی»

داعیهٔ فلسطین در بوتهٔ فراموشی

تعهد یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین مبنی بر عدم عملیات نظامی علیه صهیونیستها

تقریباً سی سال می شود که صهیونیست های اشغالگر بنام اسرائیل، دولتی را در سرزمین اسلامی فلسطین تأسیس نموده اند و طی این مدت علاوه از صد ها عملیات چریکی و گوریلائی چهار مرتبه جنگ های شدید و خانمان سوزی بین اسرائیل از یکسو و دول عربی و جنگجویان فلسطینی از سوی دیگر، در گرفته است. صهیونیست ها در نظر دارند تا بر مبنای اهل ملیت یهود، فلسطین را همیشه در قبضه خود داشته باشند، تحریک و تقویه یهودیها در بازگشت به فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل، مستقیماً به اشاره استعمار جهانی صورت گرفته است، خصوصاً بعد از آنکه نهضت های اسلامی در جوامع مسلمان نشین شروع به فعالیت کردند، این وضعیت زنگ خطری بود علیه منافع استعماری قدرت های بزرگ استعمار اینبار که صهیونیست عساکر خود را علناً به سرکوبی مسلمانان شرق میانه اعزام بدارد، ترفنده ای دیگر ساختند و بدینوسیله کلیه یهودان را که بصورت پراگنده و بی پدر و بی وطن در اروپا و امریکا حیات بسر میبردند، بوسیله فشار از کشور های شان خارج و روانه فلسطین نمودند تا در جنگ علیه اعراب سهم بگیرند، امروز رژیم اشغالگر قدس، بزرگترین پایگاه نظامی غرب در شرق میانه عربی است و کلیه نیازمندیهای نظامی و اقتصادی رژیم مذکور توسط امریکا و هم پیمانان غربی آن تأمین می شود.

از هنگام تأسیس دولت اشغالگر قدس در فلسطین، مسلمانان مظلوم فلسطینی آمادگی ای لازم را در دفاع از وطن آبائی شان اتخاذ نمودند. و خصوصاً نجات مکان مقدس و معلای چون مسجد اقصی از چنگ صهیونیستها را شعار همیشگی خود ها قرار داده اند. سازمان های مختلف با افکار گوناگونی در جنگ علیه یهودان تشکیل گردید که بعد ها یک سازمان واحد و متشکل منافع سازمان آزادی بخش فلسطین که در برگیرندهٔ چندین گروه چریکی است، از طرف اکثر کشورهای جهان به رسمیت شناخته شد. رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین یاسر عرفات سالیان درازی است که به صفت یک فلسطینی انعطاف ناپذیر ضد صهیونیسم شهرت دارد. زندگی سیاسی یاسر عرفات آگنده از فراز و نشیب و تغیر و تحولات زیادی است. چنانچه وی گاهی غرض کسب غلبه بر دشمن به کشورهای میانه رو عربی تحت قیادت امریکا رجوع کرده و بعد ها در اثر تحولی با میانه رو ها سر دشمنی را گرفته درکنار رژیم های چپی عربی و روسیه قرار گرفته است و زمان دیگر باز به همان معبود اولی

رجعت نموده است ، تلون مزاجی و عدم ثبات فکری یاسر عرفات بحدی زبانزد خاص و عام شده که موصوف درین اواخر همان نفوذ و قدرت اولی خود را به صفت رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین (P. L. O) کاملاً از دست داده و اکثر جناح های تحت ادارهٔ سازمان آزادی بخش ، استقلال و عدم اطاعت خود را از رهبری یاسر عرفات اعلان نموده اند . حتی مخالفت های شدیدی در بین سازمان الفتح که جناح مربوط بخود یاسر عرفات است ، علیه عرفات اوج گرفته است . در جهان خارج نیز دیگر عرفات لقب قهرمانی و ضدیت با یهود را از دست داده است .

در نتیجه همین سیاست های غیر اسلامی و عجولانه عرفات بود که امروز داعیه فلسطین به صفت یک قضیه داغ و مبهم بین المللی از نظر جهانیان افتیده و زمینه سازیهای کشورهای غربی در به رسمیت شناختن دولت اسرائیل بوسیله اعراب تحقق یافته است ، بزرگترین ماتم غم انگیز برای فلسطینی ها همان فاجعه سپتامبر سیاه سال ۱۹۷۰ بود که به هزار ها نفر مبارز فلسطینی بوسیله نیروهای اردن بخاک و خون غلطید و کلیه مجاهدین فلسطینی از خاک اردن خارج شد . چون فلسطینیها بغرض ادامهٔ مبارزه به یک کشور هم مرز اسرائیل (فلسطین اشغالی) احتیاج داشتند ناچار به سرزمین لبنان منتقل شدند تا از جنوب آنکشور بمبارزه خویش علیه رژیم اشغالگر قدس ادامه میدهند . ماتم دیگر تهاجم بی رحمانه اسرائیلی ها بخاک لبنان مقصد سرکوبی و اخراج مبارزین فلسطینی از آنکشور بود ـ در نتیجه این تهاجم غیر انسانی در سال ۱۹۸۲ یک مقدار زیاد فلسطینی‌ها بقتل رسید و بقیه از خاک لبنان اخراج و به کشورهای دور دست که هیچگونه مرز مشترک با اسرائیل ندارند، متواری شدند .

سیاست های گام بگام امپریالیسم غرب به تبانی و همکاری زیر پرده روسها در سرکوبی مسلمانان فلسطینی و تبدیل صبغه اسلامی مبارزه آنها به یک جنگ آزادیخواهانه ایکه در عقب آن ابرقدرت ها ایستاده باشد ، بالآخره ببار نشست وامروز تقریباً تمام کشورهای عربی آماده اند که رژیم اشغالگر قدس را به رسمیت بشناسند چنانچه عده ای از کشورهای عربی که سالیان درازی در حمایه از آرمان فلسطین علیه اسرائیل جنگیدند ولی امروز دست بسته تسلیم توسعه طلبی امپریالیسم و صهیونیزم بین المللی شده ، به سویه سفارت با اسرائیل روابط سیاسی برقرار نموده اند و گفت و شنودهای در زمینه بین عرفات و سران کشورهای مرتجع عرب در جریان است تا داعیه فلسطین را که خون بهای هزار ها جوان عرب و پیامد خانه ویرانی ها ، آوارگی ها و صد ها مصیبت جانکاه دیگر بالای مردم فلسطین است ، در لا بلای توطئه ای بنام تسکیل دولت مشترک اردن ـ فلسطین در غرب دریای اردن و نوارغزه بیاد فراموشی سپرده شود و نتیجه نهائی را به رژیم اشغالگر قدس و ابرقدرت های استعماری غرض فیصله نهائی تقدیم نمایند !

اگر از تحلیل و تبصره در مورد عوامل مختلف ناکامی انقلاب فلسطین در درگیری با صهیونیزم احتراز

نموده و صرف عوامل داخلی قضیه را بررسی نمائیم به نظر سه عامل بیشتر از دیگران در ناکامی این انقلاب مؤثر بوده است :

۱- تلون مزاجی و عدم ثبات فکری یاسر عرفات : عرفات که در بدو امر به صفت بزرگترین قهرمان انقلاب فلسطین در مبارزه با صهیونیست ها شهرت یافت و بنابر همین ویژگی بحیث رئیس سازمان های مؤتلفه فلسطین انتخاب و به رسمیت شناخته شد . جدیت ، پشتکار و قاطعیت عرفات در احیا و ادامه آرمان فلسطین توجه اعراب و جهانیان را بخود جلب نمود و هر فرد مسلمان با نگاهی به تلاش های این مرد ، برای انقلاب فلسطین آینده روشن و پیروزمندی را در ذهن تصویر می‌کرد . ولی دیري نگذشت که یاسر عرفات دیگر آن قاطعیت نخستین را در اعادهٔ حقوق حقه مردم فلسطین نداشت . تلون مزاجی و بی ثباتی چنان در فکر و اندیشهٔ او رخنه کرد که حتی موصوف طی یک سال چند مرتبه در موضعگیری ها و پالیسی هایش تجدید نظر نموده است . زمانی او با کشورهای محافظه کار و میانه رو عرب کنار آمده و در جهت باز گرداندن اراضی اشغالی به اعراب فلسطین مبارزه کرده است . مگر اندکی بعد با دوستان محافظه کار و میانه رو خود کاملاً قطع علاقه نموده و حتی زبان به نکوهش ایشان گشوده پیوند خود را با کشورهای چپی و متمایل به امپریالیسم شرق تحکیم بخشید ؛ چنانچه سالیان درازی سازمان آزادیبخش فلسطین در کنار لیبی ، الجزائر ، جنوبی یمن ، سوریه و عراق جبهه پایداری را در مقابله و مخالفت با کشورهای مرتجع و محافظه کار عرب تشکیل داد و طی همین پیوند عرفات سفرهای به روسیه داشت و با گشودن باب مذا کرات دوستانه با مقامات ماسکو خواست تا حمایه روسها را در مبارزه علیه اسرائیل و امریکا کسب نماید . روسها درین گفت و شنود ها فقط با تائید لفظی از آرمان فلسطین اکتفا نموده و کیسه عرفات را به اصطلاح چهار مغز پوچ پر کرده روانه قرارگاهش نمودند. سیاست آگنده از فریب و تزویر روسها در برابر قضیه فلسطین موجب دلسردی عرفات از دربار ماسکو گردید و این مرد بادی الرأی و بی ثبات بار دیگر در سیاستش تجدید نظر نموده به کشورهای جبهه پایداری و روسیه پشت گرد اند و باز هم بهمان دوستان قدیمی خود چون ملک حسین و سادات رو آورد .

خلاصه اینکه یاسر عرفات در طول مبارزه اش با سیاست های کودکانه و آگنده از تغییر و تحول قضیه فلسطین را در هاله ای از ابهام و سردرگمی پیچیده و امروز جهانیان نسبت به حساسیت این قضیه دلچسپی نشان نمیدهند . و حتی همان اعراب دوآتشه مدافع داعیه فلسطین در صدد برسمیت شناختن اسرائیل برآمده اند.

۲- بیگانگی انقلاب فلسطین از اسلام : آنچه که در آغاز انقلاب فلسطین ، جهانیان بالاخص مسلمانان با آرمان فلسطین از دل و جان عشق میورزیدند و برای پیروزی مبارزین با نثار اشک دعا میکردند ، ماهیت اسلامی آن بود . ولی با گذشت سالها انقلاب از خط و حتی اسلامی کم کم منحرف شده و گروههای زیادی با داشتن عقاید مارکسیستی به اشاره قدرت های استعماری در صفوف مبارزین جا گرفتند . با نفوذ عناصر چپی و منافق در سازمان های آزادی بخش، جهت مبارزه و انقلاب بکلی دگرگون شد ، بجای آنکه کمپ های مهاجرین و مراکز مبارزین فلسطینی محل ریاضت و تربیه اسلامی و فراگیری فنون جنگی باشد، به عشر تکده ها مبدل شد و به این ترتیب اندیشه جهاد و مبارزه روز تا روز در اذهان فلسطینی ها اهمیت اولی خود را از دست داد. رهبران خدا ناشناس جناحهای مبارز به تحریک رژیم های چپی و راستی عربی به الهام از سوسیالیزم ، ملیت عرب و دیموکراسی وارد صحنه مبارزه شدند. حتی یاسر عرفات نیز در اثر زد و بند های سیاسی ایکه با رژیم های اسلام دشمن داشت ، دیگر از بزبان آوردن کلمه اسلام و انقلاب اسلامی احتراز نمود و علناً صبغه اسلامی

جنبش را تحریم و بعوض آن شکل مبارزه سازمان را صبغه مترق و دیموکراتیک که متأثر از اندیشه چپی است ، در آورد .

با صراحت گفته می توانیم روزیکه اسلام از صفحه انقلاب فلسطین زدوده شد ، مبارزین فلسطینی با تعقیب نزولی مبارزه همیشه به نفع اسرائیلی ها عقب نشینی کرده اند و داعیه فلسطین روز تا روز به مثابه یک قضیه فراموش شده در زباله دان قضایای از زبان افتیده تاریخ سقوط کرد .

۳- جفای رژیم های وابستهٔ عربی داعیه فلسطین : پیامد موضعگیری های منافقانه و نوسانی رژیم های عربی در مورد قضیه نیز بی تأثیر بر ناکامی انقلاب فلسطین نیست . طی تقریباً سی سالیکه از سرگذشت تراژدی فلسطین می‌گذرد ، کشورهای عربی با اتخاذ روش ها و پالیسی های غیر ثابت ، قضیه را بیش از پیش معضل و پیچیده نموده اند . زمانی ملک حسین بعنوان یگانه شخصیت مدافع حقوق فلسطینی ها تبارز نمود . ولی زمانی دیگر با براه انداختن فاجعهٔ سپتامبر سیاه علیه فلسطینی ها چون صهیونیست ها علیه قضیه قدس عمل کرده است. زمانی معمر قذافی و حافظ الاسد از چهره های انقلابی و آتشین حامی داعیه فلسطین به شمار میرفتند ولی زمان دیگر همین قذافی و اسد با نیش زبان ایجاد رخنه در صف مبارزین درست در مقابل آرمان آنها قرار گرفته اند . کشتار صد ها جوان فلسطینی در کمپ تل الزعتر لبنان توسط نیروهای سوری و سخنان انقلابی و نیش دار قذافی نسبت به مبارزین بعنوان خاطره تلخ از صفحه ذهن هیچ فلسطینی ای فراموش نخواهد شد . رژیم معرکه سالیان درازی به نسبت حمایه بیدریغ از آرمان فلسطین محراق جنگ و درگیری بحران شرق میانه بود و حتی گفته می توانیم در طی چهار جنگ اعراب و اسرائیل بیشترین ضربه ها را مصر تحمل کرد و خسارات بی شمار جانی و مالی را ملت مصر ذمه زد . ولی دیری نگذشت که رژیم مذکور با تغیر موقف و ژیست غیر مترقبه ، به اخراج فلسطینی ها از خاک آنکشور فرمان داد و طرق حل مسالمت آمیز بحران شرق میانه را از طریق پیشنهاد مذاکرات با امریکا و اسرائیل درمیان گذاشت و با عقد قرار داد ننگین کمپ دیوید با کارتر و بیگین علناً آرمان فلسطین را در بدل برسمیت شناختن دولت اسرائیل فراموش کرد و حتی به این هم اکتفا نکرده به سویه سفارت با رژیم اشغالگر قدس طرح دوستی ریخت . هکذا شیوخ و سلاطین حاکم بر سواحل خلیج فارس زمانی دست در دست یاسر عرفات گذاشته از داعیه فلسطین حمایه نموده اند ولی زمان دیگر با ارائه طرح های که طراحی آن در قصر سفید بعمل آمده است ، قضیه فلسطین را به باد مسخره گرفته اند .

خلاصه اینکه تغیر و تحول سیاست های بی رویه و نوسانی رژیم های عربی درقبال قضیه فلسطین دست کمی از تلون مزاجی و بی ثباتی های فکری و سیاسی عرفات ندارد ، غرب گرائی و نزدیکی بی قید و شرط عرفات به رژیم های ارتجاعی و محافظه کار عرب حدی بالا گرفته است که موصوف چندی قبل در جمع روزنامه نگاران در قاهره بیانیه ای را قرائت کرد که در آن هرگونه عملیات ضد صهیونیستی در خارج از مرزهای اسرائیل محکوم شده است ، درین بیانیه از اقدامات ضد صهیونیستی به عنوان اعمال تروریستی نام بری شده و گفته شده که سازمان آزادیبخش فلسطین آنرا محکوم می کند . از دورنمای این بیانیه چنین افاده میگردد که یاسر عرفات قصد دارد که جنازه مبارزه مسلحانه که تا الحال اصلی ترین شعار گروههای مبارز فلسطین بود ، خوانده شود و آرمان اسلامی فلسطین قربانی معامله گری ابر قدرت ها و تفنن مزاجی های عرفات و زمامداران کشور های عربی گردد . اظهارات یاسر عرفات مبنی بر خاتمه عملیات مسلحانه فلسطینی ها علیه رژیم اشغالگر قدس ، آنهم در پایتخت ، کشوریکه فاتحه قضیه را قبلاً در سال ۱۹۷۷ با عقد قرار داد ننگین کمپ دیوید خوانده بود ، به صراحت میرساند که داعیه فلسطین در شرف فراموشی است .

اسلامی حکومت او اهلیت

منیب

د اسلامی حکومت او اهلیت تر سر لنک لاندی لیکنه په داسی وخت کښی خپل مجاهد او مؤمن ملت ته وړاندی کوم چی تحریک په افغانستان کښی د همدغه مقصد یعنی د الهی حکومت د قایمولو لپاره (١٦) شپاړس کاله پرله پسی نه ستړیدونکی مبارزه کړی وه او کوی ئی.

د افغانستان اسلامی تحریک د دغی مبارزی په دوران کښی د سترو طاغوتی او شیطانی قدرتونو سره لاس او گریوان دی او سترو طاغوتی قدرتونو هم هڅه کړیده چی دغه سپیڅلی تحریک په نطفه کښی شنډ او خنثی کړی.

خوالحمدالله چی اسلامی تحریک دغه طاغوتیانو او جبارانوته غاښ ماتی ځوابونه ورکړی، اوس چه ترټولولوی شیطان طاغوت یعنی وینی خوړونکی روس د دغه تحریک دختمولو لپاره دوه لکه پنځوس زره (۲٥٠٠٠٠) وسلوال پوځ افغانستان ته رالیږلی دی انشاء الله د دي ټولوهلوځلو سره ئی بیاهم دغه سترطاغوت له ناکامی سره مخامخ کړیدی ځکه چی د دغه تحریک په قومالده یومیلیون مخلصو مسلمانانو وروڼو د شهادت جامونه و څښل او د شهادت او چت مقام او رتبی ته ورسیدل او نور (٥) پنځه میلیونو باایمانه مسلمانانو وروڼو خپل اصلی ټاټوبی پریښوده او د پیغمبر (ص) یاد ئی تازه کړ پاکستان او ایران ته ئی هجرت وکړ او دغه دشهادت او هجرت لړی به ترهغه وخته پوری جاری وی چی په افغانستان کی یو اسلامی حکومت نه وی قایم شوی.

که څه هم داسلامی حکومت اواهلیت په باب اسلامی مفکرینو او علماؤ ډیر ښکلی او ښایسته علمی اثار او کتابونه لیکلی دی خو دغه لیمکړی لیکنه چی ماله مختلفو منابعو څخه را ټوله کړی د استفادی څخه به هم خالی نه وی او د وخت د ایجاباتو په یو څه نا څه ځواب وی.

مخکی لدی چی پر اسلامی حکومت او اهلیت بحث پیل کړو یو بل حکومت چی د اسلامی حکومت تهداب اوبنسټ جوړوی او آن تردی چی هغه حکومت جوړنه‌شی د اسلامی حکومت قائمیدل ناممکن دی‌هغه باید له نظر او مطالعی څخه ایری ونه ساتو.

اوس هغه حکومت باید وپیژنو چه هغه کوم حکومت دی؟ او د هغه تشکیلات څرنگه دی؟ او امیر ئی څوک دی؟

هغه حکومت چی د اسلامی حکومت اساس اوبنسټ جوړوی هغه په خپل نفس او ځان باندی له حکومت څخه عبارت دی تشکیلات ئی خپله د بدن اعضا دی او امیر ئی دهغه زړه دی. څرنگه چه په یو ملت کی امیر مصلح خیرخواه وی نو ملت هم اصلاح او د خیر اوسعادت په لور روان وی. اوکه امیرمفسد چټل او گنده وی نو ملت هم له فساد او گنده‌گی څخه ډک وی یعنی د ملت اصلاح بد امیر په

اصلاح پوری اړه لری .

همدارنگه که چی زړه اصلاح وی چټلی گنده گی و نلری نو د بدن نوری اعضاوی هم اصلاح وی او که چیری زړه چټل پلیت او فاسدوی نو د بدن اعضاوی هم چټلی فاسدی او پلیتی وی یعنی د وجود اصلاح او فساد په زړه پوری اړه لری لکه چه سرور کاینات حضرت محمد (ص) فرمائی

اطلب قلبک فی ثلاثة مواطن عند سماع القران و فی مجالس الذکر و فی اوقات الخلوة فان لم تجده فی هذالمواطن فسئل الله ان یمن علیک بقلب فانه لا قلب لک (عبدالله بن مسعود)

ترجمه: په د ری ځایوکښی دخپل زړه جاج واخله (۱) د قرآن د اوریدو په وخت کښی (۲) د ذکر په مجالسو کی (۳) د یواځی والی په وختو کښی. په د ری واړه مواقعو کی ته خپل ارخ ته زړه‌ونه مومی یعنی که د دری واړه شیانو سره ستا زړه ونه لگیږی او د خدای طرف ته متوجه له شی نو خدای پاک ته سوال وکړه چی پرتادیو زړه پیرزوینه وکړی ځکه چه ته زړه نلری (یعنی د حق قبلولو استعداد ورکی نشته)

له دی حدیث څخه داسی معلومیږی چه د حق قبلول اول په زړه باندی اثرکوی که چه په زړه باندی اثر پریوځی ورسته زړه د هغی قومانده نورو اعضاؤ ته ورکوی نوله همدی کبله زړه په وجود کښی د امیر او د بدن نوری اعضاوی د وزارتونو حیثیت لری .

که مونږ دغه وزارتونه چی له خولی ، غوږونو، سترگو، پښو، اولاسونو څخه عبادت دی په هغه څه کی په کار واچووچی د خدای (ج) له مرضی او خوشحالی څخه خلاف وی نو مونږ په خپل ځان باندی شیطانی حکومت قایم کړی دی ، او په دغه صورت کښی که هر څومره په خوله مونږ د اسلامی حکومت غوښتونکی یو او د اسلام په نامه د مبارزی چیغی ووهونو زمونږ دغه د خولی چیغی او دعوا به بی بنیاده او بی اساسه وی .

که غواړو چی په افغانستان او ټوله نړی کښی اسلامی حکومتونه منځ ته راشی کفر، کمونیزم، ظلم معصیت او بربریت پای ته ورسیږی او پرځای ئی نړیواله سوله ورو رولی او عدالت منځ ته راشی باید د عقیدی په اساس ترهرڅه مخکی پرخپل ځان اسلامی حکومت قایم کړوچی وکسولی شو دغه اسلامی حکومت له خپل ځان څخه کورنی او له کورنی څخه ولس ته اوله ولس څخه ملت او له ملت څخه ټولی نړی ته ارت او پراخ کړو .

د اسلامی حکومت مقصد

د اسلامی حکومت مقصد او هدف داندی چی سیاسی اقتدار دی لاس ته راوړی او د خپلو شخصی گټو په خاطر دی تری کار واخلی امر او نهی دی د خپل ، شخصی غرض دپاره استعمال کړی او یادی د خپلو خواهشاتو ، دلسانی قومی، او خپلو جذباتو ، موقف ، او خود خواهی ، جاه طلبی او خود ستائی بنده شی .

بلکی په اسلامی حکومت کی دا ټولی بنده‌گی ختمیږی یوازی او یوازی د خدای (ج) بنده گی برقراره او قائمیږی . چی همدغه مقصد حضرت مغیره بن شعبه (رض) ایرانی سپه سالار ته وراندی کړ او د هغی دغلط فهمی دلری کولو لپاره‌ئی داسی وفرمایل .

ای سپه سالاره مونږ سوداگرنه یو چی ستاسی د ملک خام مواد چوراولوټ کړو دامو هم مقصد ندی چی د ځانو لپاره کوم نوی تجارتی منډی (مارکیت) خلاص کړو او ستاسی هیواد خپلسه

مستعمره وگرځوو زمونږ نصب‌العین او هدف دنیالده بلکې زمونږ هدف اخرت‌دی او د اسلام مقدس دین علمبرداران یو چې دغه دین په نړۍ کې غالب شي او ټول انسانیت د انسانانو د بندګۍ څخه خلاصون او نجات پیداکړي او د خپل ژوند کړنلاره په دی خبره چې :ـ

اخراج العباد من عبادة العباد الی عبادة الله بانډې سمه او برابره کړي د اسلامي حکومت مقصد او مرام قرانکریم په دی ایت کریمه کې بالکل واضح بیان کړی چې فرمائي .

الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوالزکوة و امروا باالمعروف و نهو عن المنکر ولله عاقبة الامور (الحج - ۴۱)

مومنان هغه شان دي که قدرت او اقتدار ورکړو مونږ دوی لره په ځمکه کې لمونځونه قایموي نو زکات ورکوي امرپه نیکی سره کوي او د بدی څخه خلک منع کوي او د ټولو کارونو انجام خاص خدای (ج) لره دی .

په پورته ایت کې څلور نقطوته چه د اسلامي حکومت اساسنامه جوړوي اشاره شوی .

۱ ـ تمکین فی الارض پـه ځمکـه کې اقتـدار حاصلول .

۲ ـ صلوة (بدنی عبادت) په دې‌کی ټول هغه‌عبادت شامل دی چې‌په‌بدن‌پوری‌اړه لری زکات(مالی عبادت) چې د اسلامی اقتصاد ټول مسایل پکې شامل دی

۳ ـ امرپه نیکی او له بدی څخه منع کول دا هغه جامع الفاظ دی چی ټول کړکیچونه اولانجی ورانی او ویجاړی د همدی الفاظو په تعمیل کی ختمیږی .

خو دا ټول شیان چی ورته اشاره وشوه پـه دی کی تمکین فی الارض ضروري شرط دی . ځکه که قدرت او اقتدار د مفسدینو پلاس کی وی نو د نیکی پرځای به خلک بدی او د لمانځه او زکات پرځای به خلک عیاشی او فحشاته را بلل کیږی په داسی حالاتو کی تبلیغ او دعوت که هم موجودوی پوره اثر به نلری ځکه چی د حکومت له خوا به سانسوربیږی او هغه خبره به څوک نشی بیالولی چی د مفسدینو په ضرروی . نو په دغه صورت نیکان به د مفسدینو سره یوځای د هلاکت او تباهی کندی ته ورغورځیږی لکه چی رسول الله (ص) فرمائی .

و عن النعمان بن بشیر قال رسول الله مثل المدهن فی حدود الله والواقع فیهامثل قومن استهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها فکان الذی فی اسفلها یمر باالماء علی الذین فی اعلاها فتاذ و ابه فأخذ فاسا فجعل ینقر سفینة فاتوه فقالوا مالک قال تاذیتم بی ولابدلی من الماء فان اخذوا علی یدیه انجوه و نجوا نفسهم و ان ترکوه اهلکو واهلکوا نفسهم (رواه‌البخاری) .

نعمان ابن بشیر څخه روایت دی چی فرمایلی دی رسول الله (ص) مثال د سستی‌کونکی په حدودو د خدای‌کی او هغه څوک چی واقع شی په حدودو د خدای کی مثال د هغه قوم دی چی پچه (قرعـه) واچوی په بیړی کی او وگرځی بعضی د دوی په ښکته برخه او بعضی د دوی په پورته برخه د بیړی کی . هغه څوک چی په لاندی برخه د بیړی کی وی نو ضرر مومی دوی په ده سره . نو هغه تیر راواخلی پس شروع وکړی چی سوری کړی لاندی برخه د بیړی . او پاسنی خلک راشی ده لره ورته ووائی دا څه دی تالره وائی دی ضرر مومی تاسی په مابانډی او مالره خلاصی نشته د اوبو څخه‌که هغوی ونیول لاسونه د ده نوئی خلاص کړدی او خلاص ئی کړو ځانونه خپل او که ئی پرینښوده نوهلاک به کړی دی او هلاک بـه کړی ځـانونه خپل د پورته حدیث څخه دا معلومه شوه چی تمکین فی الارض

په امراو نهی کی زیات ضروری دی ځکه که د بیړی سوری کونکی هغه ځوک وی چی د منع کونکو په نسبت زیات طاقت او قدرت ولری او د هغوی د خبرو پرواونه ساتی او بیړی سوری کړی نو پسه دغه صورت کی د بیړی سوری کونکی او بی صلاحیته او بی قدرته منع کونکی به واړه هلاک او غرق شی نو معلومه شوه چی طاقت او قدرت په امراو نهی کی زیات اهمیت لری که څه هم د فواحشو او منکراتو مخنیوی د هر مسلمان وظیفه ده خود خپل طاقت او قدرت په اندازه سره : اوپه زیاته اندازه کی حکومت‌ته زیات‌مسؤلیت ځکه‌وریه غاړه دی‌چی پوځ او پولیس او د ملک ټول سیاسی قدرت د حکومت پلاس کی وی او پرته له حکومت څخه حدود قایمول ظالم د ظلم څخه منع کول ډیر مشکل او ناممکن بریښی امام قرطبی (رح) د انی جاعل فی الارض خلیفه د ایت په تفسیر کی د دی خبری تائید او وضاحت کړی .

و قد استدل القرطبی بهذالاثة وجوب نصب الخلیفه لیفصل بین الناس فیما اختلفوافیه و یقطع تنازعهم و ینقرلمظلومهم من ظالمهم و یقم الحدودو یزجر عن تعاطی الفواحش الی غیر ذالک من الامور المهمة التی لاتمکن اقامتها الابالامام دلیل نیولی قرطبی په دی ایت سره (انی جاعل فی الارض خلیفه) چی مقررول د خلیفه واجب دی د دی لپاره چی فیصلی وکړی په منځ د خلکو کی په هغه څه کی چی اختلاف کوی او جګړی پای ته ورسوی مرسته وکړی د مظلوم سره د ظالم په مقابل کی حدود قایم کړی او فواحش کارونه له منځه یوسی پرته د دی څخه نورهم کارونه دی چی ممکن ندی قایمیدل د هغی مگر قایمیږی په امامت سره .

له پورته تشریحاتو څخه دا څرګنده شوه چی د اسلامی حکومت مقصد د الهی عادلانه نظام قایمول او طاغوتی او شیطانی نظامو ختمول دی او دا کاریواځی او یواځی د تبلیغ ، نشر او اشاعت په اساس سرته نه رسیږی او د دین اقامت پکی ضروری شرط دی .

اسلامی احکام زده کول او نورو ته بلنه ورکول د تبلیغ نشر او اشاعت په نامه سره یادیږی او اسلامی احکام په خپل ځان اونورو باندی یوشان تطبیقول او نافذ ولوته د دین اقامت وائی . که تبلیغ ، نشر او اشاعت د رسول الله (ص) طریقه ده د دین اقامت هم د رسول الله (ص) طریقه ده .

که د حق خاوندان غالب وی او سیاسی اقتدار د حق د خاوندانو سره وی نو یقینی خبره ده چی حق به غالب وی .

او که کمونستان ، دهریان ، کافران ، مشرکان غالب وی نو یقینی خبره ده چی کمونیزم کفر، شرک به غالب وی .

ځنی خلک وائی چی ځانونه اصلاح کړی که چی اصلاح منځ ته راشی خدای تعالی خپله غیبی کومک کوی او د غیبی کومک په صورت‌کی ټول کارونه خدای (ج) اسانه کوی او موجوده پریشانی به خدای تعالی ختموی .

صحیح خبره ده چی ځانونه اصلاح کول په اسلام کی اصلی او بنیادی شرط دی خوچی اقدام او حرکت ورسره نه وی د کامیابی پړاوته رسیدل ناممکن کار دی .

او غیبی امداد خدای تعالی د هغه چاسره کوی چی حرکت او اقدام وکړی .

مثلاً کله چی په افغانستان کی کمونستی کودتا وشوه که یوموتی ضعیف مسلمانان د هغی مقابلی ته نه وی راپورته شوی دومره غیبی امداد به وی چی تقریباً ۹۰ فیصده د افغانستان خاوره د مؤمنو

مجاهدینو پلاس کی ده او په افغانستان کی اوس د کمونستانو او دهریانو هره ونه ، کانی ، بوتی دښمنان گرځیدلی تردی چی د افغانستان داخلی کمونستانو ونه شو کولی چی د افغانستان مؤمن او مجاهد ولس د خپلی غلامی د جغ لاندی راولی .

نو د دغه مقصد لپاره د روس خونړی پوځ د مدرن ترینو اسلحو سره د خپل امداد او کومک لپاره راوغوښتل .

خود لوی خدای (ج) فضل دی چی روس سره د خپلو گوډاگیانوونه شوکولی چی د افغانستان زړور او قهرمان مؤمن ولس د خپل اسارت په لومه کی راگیر کړئ . ځکه اکثره منطقی اوس هم آزادی دی اوشین اسلامی بیرغ پکی رپیږی اسلامی شریعت پکی نافذ دی او دولس ټول مسائل اوس مجاهدین حل او فصل کوی .

او که چیری مسلمانان غلی ناست وی او د کمونستانو سره خدای تعالی غیبی امداد او کومک نه کوی نو اروسرو به د روسانو د غلامی په لومه کی او د هغوی د اسارت لاندی به موشپی صبا کولی .

په وضاحت سره ویلی شو چی ظالم هغه وخت د ظلم څخه منع کیدلی شی چی قدرت موجودوی حدود هغه وخت قایمیدلی شی چی قدرت او طاقت موجودوی د خلکو په منځ کی هغه وخت فیصله کیدی شی او حق حقدارته سپارل کیدی شی چی قدرت موجودوی همدغه قدرت او طاقت لاس ته راوړل نیکی ته خلک را بلل او د بدی څخه منع کول او د خلکوپه منځ کی د کتاب الله او سنت رسول الله موافق فیصلی کول د اسلامی حکومت له هدف څخه عبارت دي . نورئیا ...

فساد منشأی تباهی ملتها

نگارش : ذبیح الله «قریشی»

قد افلح من زکیها

«رستگار شد کسیکه قلب خودرا از آلودگی ها نگهداشت» .

خداونـد بـزرگ جهت تطهیر اندیشه‌ها و تهذیب نفس انسان و رهنمایی و رهبریش بصوب خیر و صلاح ، قـرآن عظیم را نازل فرموده اند .

قرآن عظیم ، این مشعل فروزان و تابناک هدایت که تمام امورزندگی انسانها را در برداشته وکوچکترین قسمتی از زوایای زندگی بشر از نور آن بدور نمانده است .

مبرهن است که این کتاب مقدس در تاریکترین ادوار تاریخ برای بشر رهنما و رهگشا محسوس و محسوب شده و میشود . انسان نمیتوانـد بدون روشنایی پرجلال وحی آسمانی «قرآن ربانی» خود را از لجن زار شر و فساد «زندگی حیوانی» به ساحل خوشبختی و آسایش «زندگی انسانی» بکشاند .

راه نجات انسان در هیچ یک از مکتب های دیگر سراغ نشده وهیچ مکتبی قادر برآن نیست که جوابگوی نیازمندیهای فطری انسان باشـد ، به جز مکتب انسان ساز قرآن .

هرگاه به نظر ژرف بمکتب های سیاسی ساخت بشر بنگریم این حقیقت مسلم و انکار ناپـذیـر را در میبابیم کـه : عـدهٔی بـرای ابـد حاکم وعـده یی همیشه محکوم بـوده انـد . حتی بـه اصطلاح در مترقی ترین و پیشتاز ترین مکتب هـای سیاسی که داد از عدل و انصاف دموکراسی و آزادی میزنند استعمار گران جهانی ، از ازمنه قدیم تاکنون جهت بهره کشی از ملتهای مستضعف به میتود های خاصی متوصل شده‌گاه خود ها را حامی کارگـران، دهقانان و رنجبران ... قلمداد کرده وزمانی زیر پوشش دیموکراسی و آزادی«!!» به سرزمین های ضعیف یورش برده، دار و مدار شان را به چپاول برده اند ؛ تاریخ بشر نشان میدهـد هنگامیکه قدرت‌های استعماری‌خواسته اند که سرزمین ها و جوامع راتحت تسلط و حکمروایی لخود قرار دهند همواره تلاش نموده‌اند تا روح‌جامعه و اجتماع را گندیده و فاسد سازند ، نیروی محرک جـامعه را که قشر جـوان تشکیـل میدهند بـه عیاشی و بی بند و باری . . .ترعیب کنند، فلم‌های دور ازشرافت انسانی‌وداستان هاي فاقـد اندیشهٔ تـوحیدی را از طریق ارتباط جمعی ترویج‌می‌نمایند. کنفرانسها ، محافـل و مجالس شب نشینی در کاباره ها و قهوه خانه ها دایر نموده دوشیزگان لخت و عریان را بخدمت می گمارند تا روح افراد جامعه را آلوده ساخته و به سادگی بتوانند منابع مادی و معنوی‌اجتماعی مشبوع شده را بغارت برند .

واقعاً هر زمانی که انسان از مکتب رهایی بخش اسلام منحرف‌شود وگرایشی براست و چپ پیدا کنند و روح مطهر انسانی اش کـه از چشمه زلال وحی آسمانی سیرآب‌بوده گندیده شود ذلیل‌گردیده ، درگودال بدبختی و سیاه روزی سقوط می کند. داستان‌حسرت‌انگیزوحیرت‌آور«اندلس» در اروپا که اسلام عزیز تقریباًهشت قـرن در آن حکومت داشت شـاهد است و عبرت انگیز . بلی ! شاهـد همه حیله‌گری‌ها و فریب، خون

ها و شقاوت مسیحیت ! شنیدن داستانهای دلخراش و تأثر آور اندلس قلب هرمسلمان را ملول نموده به ریختن اشک و امیدارد . وانسان را بفکر قهرمانیهای طارق فرمانده جوان و فاتح «اندلس» و شهدای قهرمان که با نثار خون شان آن سرزمین را در قلب دشمن فتح وتحت فرمان خداوند حکیم در آوردند ، فرومیبرد . روزهای بفکر آدمی خطور می کندکه «اندلس اسلامی» چراغ روشن چشم اروپا و جهان بود در حالیکه سراسر اروپا را ظلمت وتاریکی فرا گرفته بود و دیگران در روشنائی علم و معرفت «اندلس» راه یاب می شدند و یکی از سرچشمه های رنسانس در جهان آنروز بشمار می رفت . نور علم و معرفت چون مشعل فروزان در آن سرزمین می درخشید و رهنمون گمراهان زمانش بود ، مسیحیان در جهت اخراج اندلس از بلاد اسلامی ، پلانیزه پیش رفته و کوشیدند که اجتماع سالم انسانی را به فضای بی بند و باری وعیاشی عوض کنند و زمینه این همه لجام گسیختگی ها را جهت پذیرش به نسل جوان فراهم ساختند . رفته رفته این وضع در سردمداران بی فرهنگ وجاهل مقامات دولتی راه پیدا کرده دل و دماغ آنها را تسخیر نمود . اراده، شجاعت ، ایمان ، پاکی .... جای خود را بـه ضعف ، شهوت رانی ، خود خواهی ، جاه طلبی ، بی ایمانی و . . . خالی کرد .

این یک امر مسلم و انکارناپذیر است که پیروزی و کامیابی بر همچو مردمی که ایمان ، شجاعت، غیرت، همکاری، همدلی، همفکری .... شان جای خود را به بی ایمانی، بزدلی، نفاق شقاق، شهو ترانی ، خود خواهی و . . . بخشیده باشد کاری استسهل

و انسان هراسی میتواند
بر ایشان فیروز آید :

قرآن عظیم الشان مؤمنین راهمواره متوجه خطردشمن و پیروی نکردن از گامهای دشمن ساخته است می فرماید :

یا ایها الـذین امنـوا لا تتبعوا خطوت الشیطن ومن یتبع خطوت الشیطن فانه یأمر بالفحشاء والمنکر . . .
(نور آیه ۲۱)

«ای مسلمانان پـیروی نکنید و مروید از پی شیطان ، هر که پیروی گامهای شیطان را کند پس هـرآئینه وی میفرمایـد به بی حیائی و کار ناپسندیده . . .»

کار بی حیائی و ناپسندیده هرگـز نزد خداوند بزرگ و خلق خدا مورد تأیید و قبول نبوده آنانیکه مردم را به بی حیائی و اعمال ناشایسته دعوت میدهند مورد قهر و عذاب خداوند قادر قـرار گرفته، در دنیا و آخرت ناکام وروی سیاه میباشند .

بیمورد نخواهد بود نظری درمورد «اندلس اسلامی» انداخت تابنگریم، دشمن چطور توانست آنرا از بلاد اسلامی جدا سازد :

«ژولین» حاکم شهر «سنبه» که از ظلم و ستم «رو در یک» پادشاه اسپانیا که مردی ظالم و خونخوار و . . . بود ، به ستوه آمده بود از نزد موسی بن نصیر کمک خواست. موسی بن نصیر که در فکر گسترش اسلام در اروپا و دیگر نقاط جهان بود زمینهٔ رسیدن به اروپا را بهتر یافته با ولید بن عبدالملک در مورد مشوره کرد ، ولید که منصب خلافت اسلامی را بـه عهده داشت در آغـاز مـوافق نبـود ترس از آن داشت مبادا علیه حکومت اسلامی پلان و توطئه از طرف ژولیان براه انداخته شده باشد ؛ بعداً بوی اجازه داده تاز یر کانه متوجه مسایل باشد.

موسی، طریف بن مالک را بسال ۹۱ هجری با پانصد نفر بکمک ژولین وکسب اطلاعـات فرستاد موصوف به مرزهای جنوبی حمله بردهبا غنائم فراوان بازگشت .

در سال ۹۱ هجری روز دو شنبه ۲۵ رجب طارق بن زیاد «برده آزاد شده» حاکم طنجه را برای تسخیر اندلس به سرکردگی سپاه اسلام فرستاد . طارق با کشتی ها به بهانهٔ حمایت و پشتیبانی ژولیان ازتنگه یی که افـریقا و اروپا را بهم نزدیک میکند عبورکرد «که آن تنگه در

نزدیکی دماغه جنوب شبه جزیرهٔ اسپانیا موقعیت دارد که تا امروز بمناسبت عبور سردار اسلام به جبل الطارق مشهور است» و قوای خود را در جنوب اسپانیا جابجا نمود زمانیکه از هجوم قوای مسلمین ، «رودریک» اطلاع یافت ، برای نجات کشورش به شتاب هرچه تمامتر سپاه یکصد هزارنفری تدارک دید و هنگامیکه طارق از سپاه دشمن اطلاع حاصل نمود از موسی کمک خواست و موسی پنج هزار نفر را به کمکش فرستاد، هر دو قوا در سال (۲۹ه) کنار وادی «بکه» روبرو شدند طارق قبل از درگیری بادشمن تمام کشتی ها را به آتش کشید افراد طارق موقعیکه خود را در مقابل دو خطر «دز پیشروی قوای مجهز سو دریک و در عقب، آبنای بزرگ» مشاهده نمودند از طارق سوال کردند کشتی ها را چرا به آتش کشیدی هرگاه مابه مشکل مواجه شویم، چطور عبور کنیم ؟طارق که قلب مملوء از ایمان داشت فرمودند: هرجا ملک خدا است ملک ماست . شما دردل دشمن خود را جا زنید اموال آنها را به غنیمت آورده سرزمین را اشغال نمائید . واقعاً در آن جنگ نیروی ایمان جنگید ورنه ممکن نبود قوای اندک مسلمین با مجهز ترین قدرت طاغوتی پنجه نرم نماید، قوای مسلمین به پیروزی رسید و طارق بعد از پیروزی د ر جنگ به اشغال دیگر شهر های اسپانیا پرداخت، شهر ها را یکی بعد دیگر فتح کرد و پرچم اسلام را درسراسر اندلس به اهتزاز در آورد .

اندلس در زمان خلافت امویان ترقی فوق العاده نمود مردم آن کشور در سعادت، رفاه و آسایش زندگی شانرا دنبال میکردند . علوم و معارف به اوج خود رسیده بود، تمام مسیحیان مسکونه اندلس با دادن مالیات معین در امان بودند . قبل از ورود مسلمانان، یهودها تحت فشار ، اذیت و آزار مسیحیان قرار داشتند ولی با آمدن اسلام عزیز وضع طبقات رنجیده و محروم رو به بهبودی گذاشت صنعت و تجارت ترقی شایانی نموده بود در عهد سلطنت حکم بن عبدالرحمن که مردی حکیم و شاعر بود مدارس زیادی در اندلس تأسیس گردیده تنها مرکز اندلس دارای شصت مسجد بود و شهرهای دیگر با مرکز اندلس رقابت و همسری می نمودند . در آنزمان اندلس از مترقی ترین سرزمین های جهان محسوب میشد . ولی به مرور زمان به اثر خود خواهی ها، جاه طلبی ها و تفرقه بازی‌های خلفای اموی، اندلس رو به انحطاط افتاد . نفوذ و قدرت حکومت مرکزی «اندلس» از دست رفت هر ولایت را امیر و پادشاه مستقلی اداره می نمود . مسیحیان موقع را غنیمت شمرده «پلایو» را به پادشاهی خود برگزیدند ، در کمترین وقت پسر او «الفسونس» ولایات «استوری وکانتابر» را از مسلمانان گرفته وتحت ادارهٔ خود در اورد . بعداً نجباء ، اشراف و روحانیون مسیحی بمنظور خاتمهٔ حکومت اسلامی انجمنی تشکیل داده و روزی در قصر «واتیکان» که اقامتگاه پاپ و فرماندهی اش بود ، «ابلافونس» در حالیکه «دوک ونیز» که از جمله روحانیون مسیحی به شهر میرفت ، روبروی «براق» بن عمار یکی از سرداران خائن به اسلام نشسته بودند ، گفت : ای قهرمان ! پاپ تمام سرداران اروپا را دعوت نموده تا در مورد استرداد خاک اسپانیا مشورت نماید ، شما نیز درین مورد باما مشوره و همکاری نمائید، «براق» که به مسلک و دینش خاین بود ، گفت : «ممکن نیست شیر را بدون وسیله یی شکار کرد وآهن را جز به آهن کوبید» شکارچیان برای صید شیر ، شیرازه را مست می نمایند تا آسان بدست آید ، «دوک و نیز» گفت سپاه پا رونهای اروپا در اندک زمان لشکر مسلمانان را پایمال و نابود می سازد ، براق این مزدور بی‌مزد و خوش خدمت به بیگانه ، گفت : مسلمانان به دین و آیین خود سخت علاقه دارند ، نسبت به شرف و ناموس، تا پای جان پافشاری

و دفاع می نمایند ولی مسلمانان مردمان خوش‌باوری هستند آنها را به‌آسان میتوان‌فریب داد، ازصورت آراسته زود فریب میخورند .عجالتاً از جنگ .رویا روی صرف نظر کرده کوشش کنید که با ایشان معاهدات ذیل را امضاء کنید :

۱- آزادی تجارت .

۲- آزادی تعلیمات و آموزش .

۳- آزادی دین .

هرگاه این سه امتیاز فوق را از مسلمین کسب نمودید ، قدرت را بدست آورده میتوانید . در صورت آزادی تعلیمات دینی مبلغین شما ، میتوانند آموزش و تعلیمات دینی شانرا در بین اطفال مسلمانان منتشر نمایند . و اگر نتوانستید که ایشان را درکیش خود بیاورید .لا اقل جوانان مسلمان را نسبت بدین وآیین خود شان لا ابال و سست عقیده می سازید .

علاقه و برداشتی که از دین شان در مورد جنگ در برابردشمن دارند آنگاه سلب میشود ، وآزادی تعلیمات باعث آن می شود که جوانان نسبت احترام و علاقه بمقام معلم که یک امر فطری است از وطن دوستی و دین دوستی شان کاسته شود و . . .

تجارت بهترین وسیلهٔ است که میتوان آنها را از تعصب در مورد اساس ، خصوصیات و افتخارات مذهبی شان منحرف ساخت .

این پیش نهادات و رهنمایی های عنصر کثیف و مزدور ، بـه نظر بزرگان مسحیت قابل قبول قرارگرفته و راه رسیدن به هدف را که بدست آوردن «اندلس» بود از طریق ساده سیاسی دریافتند ، بناء مسیحیان پیشنهاد صلح و صورت قرار داد به مالک بن عباد که سردار مسلمین در اندلس بود با دو تن از افرادی که بالای آنها اعتماد کامل داشتند فرستادند . مالک بن عباد پیشنهاد صلح و آشتی را در زمانی دریافت که تازه از ساختن و آماده کردن مواضع مستحکم و سنگرها در برابر دشمن برگشته بود . مالک بیدرنگ سران لشکر و امرای ولایات را دعوت نمود، آنها با جهانی از کبر و غرور با اسپ های سواره خودها را نزدیک ،مالک بن عباد رسانیدند از جمله « عدی بن ابی عامر» امیر والانس دو صد سوار بدنبال داشت که برعلاوه سایر تجهیزات وتجملات نعل های اسپ شان از طلا خالص بود (بخورید ، بنوشید ولی اصراف نکنید) آنهـا مخالف این آیه قـرآن عمل میکردند . همهٔ شان غرق در تجملات، خود پرستی، خود پسندی، خود خواهی و . . . بودنـد حتی مالک بن عباد قصر با شکوهی داشت که درمیان آن قصرمجسمه‌های از نقره بصورت پرندگان و حیوانات ساخته شده که از دهن مجسمه ها آب بیرون میریخت . اصل پیشنهاد صلح در مجلسی که ترتیب گردیده بود قراءت شد ولی با تأسف تمام امرای اندلس بـه استثنای قیس بن مصعب با قرارداد موافق بوده ، شرایط صلح را پذیرفتند. و هرکدام شان به ولایاتی که حکومت داشتند رهسپار گردیده نسبت اینکه دشمن به ایشان فرصت داده و از شرجنگ نجات یافته انـد بترتیب جشن ها و میله ها گرفتنـد و مخالف حکم خداوند تبارک وتعالی عمل نموده‌اند:

فلا تطع الکفرین وجاهدهم به جهاداً کبیراً . (الفرقان : ۵۲)

«فرمان مبر کافران را و جهاد کن بر ایشان بحکم خدا جهاد بزرگ» .

آری ! این مقدمه سقوط ونابودی دولت اسلامی بـه صورت کل در اندلس بود که به اثر عهد و پیمان شوم که با پاپ منعقد شـده بود ، اخلاق و روح مسلمانان اندلس بیشتر از پیش فاسد و گندیده‌گردیده مبلغین مسیحی در شهر ها پراگنده شده ، مدارس دلخواه خـود هـا را تأسیس نمودنـد .

تاریخ المعجب مینویسد : درهمان سال که معاهـده ننگین با پاپ به امضاء رسید چهار مدرسه بزرگ بمصارف «دوک و نیز» بناء شد . تعلیم و تدریس در آن مدارس مجانی قرار گرفت . با این شیوه هـای

مکارانه مسیحت، روز بروز مدارس مسلمین در اندلس اضمحلال وتدریس در آن مدارس رو به انحطاط نهاد. جوانان مسلمان موقعیکه بمدارس مسیحیان میرفتند از خصوصیات و کلچر آنها تقلید میکردند، میخوری و باده نوشی که نزد مسلمین، عمل کفار و شرم آور و ننگین بوده با تأسف درین جوانان و دانشجویان مسلمان یک امر عادی و معمولی قرارگرفت. کشیشیان مسیحی بمقدار شرابی که از سایر نواحی اروپا فرستاده میشد اکتفا نکرده تمام انگور تاکستانهای قرطبه از طرف یک روحانی مسیحی خریداری و شراب انداخته شد و روحانی مذکور قسم کرده بود تا از تمام شراب حاصله جز دانشجویان مسلمان کسی دیگری استفاده نخواهد کرد.

بهمین ترتیب مسلمانان لباس وقار و حیا را از تن بدور انداخته، مستی و خمار آلودگی را تمدن و حسن معاشرت حساب میکردند، پدران خود را نادان و دور از تمدن میخواندند. فرا گرفتن تعلیم اسلام و رفتن بمساجد را ننگ و عار میدانستند. شب و روز مصروف باده نوشی و عیاشی بودند. دختران دلربا و دوشیزگان بدنام که از طرف کشیشها بمنظور به انحراف کشیدن جوانان مسلمان استخدام شده بودند درمهمان خانه ها درخدمت جوانان تا تا وقت شب قرار داشتند.

یکی از پلانهای دیگر مسیحان، اعمار باغ بزرگ در کنار رود خانه قرطبه و عمارت تعمیر زیبا که تفریحگاه عمومی برای امرأ و اعیان مسلمانان گردیده بود بناء کردند. امرأ و اعیان بویژه در روز های یکشنبه بدان گردشگاه هجوم میاوردند برعلاوه گردش باغ از دیدن دختران مسیحی نیز استفاده میبردند. کار بجای کشیده بود که معتصم بن صمادح امیر و حکمدار «المریا» عاشق یک دختر نصرانی گردید و آن دختر را از پدرش ربود، دختر به جندل بن حمود امیر اشبلیه که مدت ها قبل با پاپ ارتباط زیر زمینی داشت پناه برد. لا جرم بین حمود و معتصم جنگ در گرفت. حمود از «دوک و نیز» و سایر با رونهای اروپا کمک خواست و سپاه روم ولایت «المریا» را اشغال نمود و متعصم کشته شد. دوک و نیز بعد از خاتمه کار المریا بروم رفته، موضوع را بپاپ و دیگر با رونهای اروپا نقل کرد آنها فهمیدند که معاهده کار خود را نموده، تفرقه بین مسلمین افتاده و اکنون بر ان است تا به اندلس حمله صورت گیرد. درین هنگام تعداد معلمین مکاتب که از طرف پاپ مخارج شان پرداخته می شد به (٤٨٥) نفر میرسید و تعداد مبلغین کشیشان به هزار نفر رسیده بود. درهمین زمان لشکریان مسیحیت به اندلس حمله بردند و با استفاده از ارتباط نامسالم و غیر اسلامی عده یی از اشخاص مقتدر بویژه «ابن ذوالنون» نخست وزیر، قلعه های والانس را تسخیر، به زنان ودختران مسلمانان دستدرازی نمودند و به تعداد (۳۱) هزار نفر را بجرم دفاع از شرف و ناموس شهید نموده و سی هزار نفر ازمردان و زنان بجرم عدم موافقت بدین مسیحیت به خاک و خون کشیده شدند، مسجد و مدرسه بزرگ والانس به آتش کشیده شد و سرانجام خاین دین وملت اسلام ابن «ذوالنون» از طرف بلافونس آتش زده شد.

قشون ستمگر و ظالم مسیحیان بدان کشتارهای بی رحمانه قناعت نکرده، به شهرهای دیگر حمله ور شدند. براق خاین ارتباط جندل بن حمود امیر سویل را با مسیحیان که قبلاً قایم کرده بود و به او وعده فرماندهی اندلس داده شده بود، جندل در ماه شعبان ٤٩٨ بناء بدستور مسیحیت مشغول جنگ با مالک بن عباد در اطراف قرطبه شد، حین که جندل با سپاهیان خود از سویل خارج شده، سویل را مسیحیان از عقب به جندل حمله آورده او را نابود نمودند وعده یی از قوای جندل مزدور دوباره به سویل برگشته اسیر شدند وعدهٔ شان کشته

شدند. بعداً قوای مسیحت به قرطبه حمله نمودند و مالک بن عباد از قرطبه فرار و به سرقطه رفت و تا آخرین عمر به ذلت و رسوایی به سربرد .

ایلدفونس به قصر پادشاهی در قرطبه نشست وپنجاه دختر ودختران بزرگان ، امرأ و علماء مسلمانان را اسیر نموده و بین افسران خود تقسیم کرد . مسجد جامع را بـه خاک یکسان، مساجد محلی را مکان فسق و فجور تعین کرد ، کتابخانه اسلامی قرطبــه را کــه مشتمل بر هشتاد هزار جلد کتاب بود به آتش کشید چهار هزار نفر از اهالی قرطبه را به قتل رسانید و براق نیز به حکم «دوک و نیز» کشته شد . در اخیر به اندلس سیلاب خون جاری شد ، مردم مظلوم و مسلمان آواره گردیـدند ، چـراغ فروزان و درخشان اسلام در اندلس خاموش و لوای کفر، شرک و فساد برافراشته گردید . و پرچم توحیـد تا امروز انتظـار دوبـاره افـراشتن اش را در سرزمین انـدلس عزیز میکشد ، بـه امید آنروز که پرچم سبز توحید در سراسر جهان بر افراشته گردد و بساط ظلم و ستم در سراسر گیتی برچیده شود .

آخرنی کارتوس

او وروستنی سلگی

هلته د سمسوری درې په مینځ کې . . . د روسانو د قوی کتار د تور ښامار په څیر ، پر سرک روان ؤ او د کلیو او کـورونو پر سرېږ ، په ډیره بې رحمۍ د اور سکروټې اورولې .

د شنه آسمان پرتندې ، د کورونو او باغونو لوګي او لوخړو. توره وریځ جوړه کړې وه .

فضا د مظلومو تور سرو په ، «آه خـدایه مړه شـوم» «واخ زوی مې . . . » چیغو، او د معصومونو یو ژبغړاندو ماشومانو ، «ادې ، ادې جانې؟!» «څه شوې ، چیرته ولاړې؟!» «زه چیرته پټ شم؟» کریغو په سراخستې وه.

شاوخوا د مظلومانو له جونګړونه لوخړې او لمبې پورته کیدې خو ناڅا په له یو لورې ، یوه ډلګۍ غازیان چې ، ځوان «شیردل»ئې ترمخ روان ؤ ، له روسانو راتاؤ شول. . . ډیروته‌یې د خپلو کړو سـزا ورکړه. . . میندې‌یې پرې بورې کړې او. . . وطن ترې پاته... توریالیو غازیانو تر آخیرنۍ سلګۍ پورې د «اسلام» او «پټ» ساتنه کوله ترڅو چې یویو پخپل مورچل کې . . ورو رنګ شو ، خو . . . خوا تل شیردل چې پرتټرکۍئې د دښمن تودې ګولۍ سړه شوې وه لا ژوندې ؤ د شهیدانو په منځ کې غلې پریوت .!. . سترګوئې د غټ خیټې روسی څارنه کوله چې زړه نازړه د دوې پر خوا روان ؤ ،.. څو شهیدانئې په یوه او بله خوا واړول ،... شیردل ورو سر راپورته کړ او د خپل توپک آخرینې کارتوسئې د روسی په غټه خیټه کې ورتش کـړ، بیایې د خپـل سنګر ورونـــه یویو ترنظر تیرکـړل ورونئ سر په ځمکه کیښود څو سلګۍ ئې وکړې او بیائې د تل لپاره سترګې پټې کړې .

شفیقي

خدایه ته سي تر هغو سه وژني .

د توپونو او هیلکوپترو در زار او غړ مبهار ورو ورو کراریده ، او د تیارې په خوریدو له سیمې نه د بدمستو روسانو وحشتناکې څیرې په ورکیدو وې ، خود غرونو پرڅوکو او کنډوونو لاهماغسې د روسانو کنډک کنډک ګلې پنډې وې ، ماښام بهال ئې اورونه بل کړل ، هرې خواته د غونډیو پرسرونو وکنډوونو دګرد چنې‌فضانه د اورونو د لمبو تته رڼا تر سترګو کیده .

د او نخی درې په منځ کې دیوه‌کلی ګڼه ګونه او شور ماشور شیبه په شیبه زیاتیده ، داسې برېښیده چې په څه خبره به نه سره جوړیږي ، ګڼ خلک سره راغونډ شوي وو ، د یوه نیم په غاړه کې به چرهٔ اویا دانپور ټوپک هم ؤ ، د قوی د روځني بمبارۍ په باب ئې ډول ډول مرکې سره ګرمې کړې وې ، ځنوبه په وار خطا یې سره لاس د روسانو د ملیشو په لوری راوګرځاوه او ویل به یې : په یوه ټوپک خوله دې بلاؤ سره د سیمې نه ساتنه ډیره ګرانه خبره ده ، نه داده چې په شپه کې زرتر زره کډې او ماشومان یوه خوندي ځای ته ورسوؤ ، نن یې هم ډیر د بمولو په دربې کې نژدې زره چاودکړې ؤ ، مونږ به بیاورسره ګورو ، لورو به سرد تائید په ډول وخوځاوه او ویې ویل ښه وایې چې (انجنیر صیب) راغی باید په دې خبره یې قانع کړو ، د خلکو له څیرونه دویرې او غم نښې له ورایه ښکاریدلې ، سلامت هم نه وو په یوازې ټوپک ئې د

د روسانو د داسې نویې قوې سره د سیمې په منځ کې جګړه د ډیرو خطرو سره مل ګڼله ، له هغوی‌سره د ځان غم هم نه ؤ ، د تور سرو او ماشومانو د پت او آبرو خطر ئې په زړونو د غم پیټې ور انبار کړې ؤ .

ناځاپه چاغږکړ (انجنیرصیب) راغی د خلکوګڼه ګونه کراره شوه ټولو یوې خواته سترګې واړولې یو ځګ ځوان د خلکو له منځه راووت او ځان ئې د جومات چوترې ته ورساوه .

د لږشیبې د رنګ نه وروسته ئې خلکو ته وویل : ورونو ! څه شورما شور موجوړ کړی ؤ ، د روسانو قوی خوبه مو ایمانی جذبه نه وی غلی کړې ؟ هیڅا هم ځواب ورنه‌کړ ده بیا وویل : وار خطا کیږی مه ، هیڅ غم مه کوئ ، خدای (ج) پاک زموږ مل دی ، د روسانو قوه څه کولی شی ؟ نن سوونه لیدل چې په شازغلیدل ؟ آخره یې داده چې شهیدان به شو ، د خدای (ج) په لارکې شهادت خو زموږ ستر آرمان دی .

د خلکو له منځ نه بیاګونګسی راپورته شوی ، یو نیم پټ په شونډو کې پسیدل چې نن موهم خدای (ج) اپردی وکړی، چې له دغه بمبارۍ نه روغ ووتو، انجنیرصیب بیا خپلو خبروته داسې دوام ورکړ : ورونو موږ تصمیم لروچی سباته بیاله څیره د روسانو سره جګړه کوؤ ، نو وخت مه تیروئ په

شپه شپه کی کډېږی ملږی له دری و باسی .

سهارله لمر ځرک سره سم د اونځی د سیمی کوزنی خواته د ټانګونو دوړی پورته شوی ، شاوخوا غرونه هم د ځنځیر پشان د روسانو کتارونو تیولی، ؤ پلیو روسانو د غرونو پرسرونو د(ګوریت) د غره لمنو ته ځانونه نږدی کول ترڅو سیمه کاملاً تر کلابندی لاندی راولی .

انجنیر (متین) هم له خپلو مجاهدینو سره هڅه کوله چی د روسانو د ملیشو مخی ته ځان ورسوی ، همیشنی مسکا ، د نګی ونی او ځلیدونکو سترګوئی د لوړ همت او کلک ایمان ترجمانی کوله . . .

مجاهدین ورته په حیرت کی ډوب ؤله یوی خوائی د روسانو بی شمیره ملیشو او قوی حواس ځورول خوبل پلوئی لیدل چی انجنیر (متین) بلکل عادی وضع لری داسی چی تابه ویل هیڅ خبره نشته، هغه ربښتیاهم د نورو ورځو په شان د هیڅ ډول ویری او خپګان احساس نه کاوه ، په کرس کرس به یی وخندل بیا به بی مجاهدینو ته مخ وروا ړاوه د روسانو د ملیشاؤ په لور به ئی اشاری کولی او وبه یی ویل : اوس به ورسره ګورو.که خدای (ج) کول حساب به یی په لاس ورکړو.

هغه د روسانو سره د جګړی په باره کی خپل پلانونه جوړول او روان ؤ ، د بانډی له کلی نه د کنډو په لوری پورته شول په لارو انجنیر (متین) مجاهدینو ته د ټینګار او صبر تلقین کاوه ، نورئی له روسانو سره یو خوږ ترمنځ پاتی ؤخو . . .

خو دوی لایوه مناسب سنګرته نه ؤرسیدلی چی د سیمی په فضاکی د هلیکوپترو غړونه پورته شول ، سم سیده د بانډی د کنډو په لوری راغلی مجاهدینو په اواره غونډی کی ځانونه شاوخواته په ځمکه وغورځول خو پلیو روسانوئی ځای هلیکوپترو ته وروبښود، ټوله غونډی په لوخړو او لمبوکی پټه شوه ددا شکواو ماشینګڼو کرسهار او د بمونو او راکټونو ډنډوکار جوړشو ، سمدستی د څوتنو مجاهدینو د بدن ټوټی د بمونو له پارچو سره فضا ته پورته شوی ، انجنیر (متین) په پښه سخت ټپی شو د درد له څریکو نه به ئی مخ توراو شین واوښت ، په غوځو غوځوتکیو کی ئی له خولی نه دغه خبری ووتلی ! خدایه : زما ارمان ترسره شو .. خو . . خو ترهغو می مه . .وژنی چی .. .په روسانو زړه یخ کړم .

او کله چی د قوی د وتلونه وروسته مجاهدین د بانډی کنډو ته ورغلل د انجنیر(متین)ټوکر ټوکر بدن ئی له مځکی ، راپورته کړ سراو ږیره ئی په وینو لړلو خاورو ککړؤ دښی لاس ګوته ئی د ډاشی په حالت نیولی وه .

په شونډوئی لاترخه مسکا خوره وه داسی ښکاریداله چی وروستی دوعائی قبوله شوی وی .

نسبت به آیندهٔ تان امیدوار باشید؛ زیرا:

فقط ملتهای امیدوار هستند که قافلهٔ منزلزدهٔ انقلاب را به آستان هدف میرسانند.

(حکمتیار)

ترجمهٔ و نگارش
نثار احمد نوری

سرور اجمالی

و

گذرایی برجنگهای صلیبی

خداوند جل جلاله در آیهٔ نهم سورهٔ البقره فرموده : یخدعون الله والذین امنوا ج ومـا یخدعـون الا انفسهم وما یشعرون ط فریب می دهند الله را و آن کسانی را که ایمان آورده اند ، ولی خود را فریب می‌دهند مگر نمیدانند .

یکمرتبه در حضور حضرت عمر(رض) مؤمن را اینطور تعریف کردند . که مؤمن کسیست که کسی را فریب ندهد ، حضرت عمر(رض) فرمودند حرف ناتمام مگو ! بلکه مؤمن کسی است که نه فریب بدهد و نه فریب بخورد .

در جنگهای حالیهٔ اعراب و اسرائیل ـ اعرابها طوری فریب یهودیها و اقوام غرب را خوردند که باوجود افواج مسلح با سلاحهای عصری و فراوان صرف در مدت چار روز (جون ٦٧) شکست مفتضحانه دیدند، طیارات جنگی، میزائیل، تانکهادر همه‌جا ، جابجا بی‌حرکت ماندند ، عیاری و فریب دشمن کارگر واقع شد . مطابق حکم فوق خداوند و تفسیر حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه ، فریب خوردن از دشمن کار خوبی نیست .

این واقعهٔ جدیدی نیست . بلکه هر زمانیکه مسلمانان از احکام خداوندی رو گردانی کرده اند انجام شان همین بوده است . چنانچه تاریخ گویاست که قرنها پیش در ۱۰۹۹ مصریها نیز چنین فریب خوردند ، لیکن از مسیحیان ، نه از یهودیان .

مصریان لشکری مسلحی آماده کرده بودند که از حملات عیسویان بر مصر جلوگیرئی نمایند لیکن این لشکر مصری در چه و ضعی بود ؟

مصریان خطری را از چنین دشمن ضعیف حتی در خواب و خیال خود هم تصور نمی‌کردند و بدون تشویش و با کاهلی تمام در خیمه های خود لمیده بودند . چرا که نجومیان شان قبل از ۱۳ - اگست جنگیدن را ممنوع و شوم اعلام داشته بودند. افواج مسیحی در ۱۲ - اگست جهت مقابله بر آمده در مقابل مسلمانان استادند .

مسلمانان مصر نیز جهت مقابله آماده شدند ولی خدا میداند که به چه علت بی‌حس و حرکت ماندند و نتیجه آن شد که به شکست سختی مواجه شدند آیا نجومیان مسلمان بودند ؟؟

اولین جنگ صلیبی :-

این اولین شکست در اولین جنگ صلیبی بود.

علت این جنگ صلیبی دیوانگی مذهبی عیسویان بود. در (۱۰۹۲)م یک نفر راهب مسیحی که در تاریخ بنام پطرس راهب Peter the Hermit مشهور است بمقصد زیارت مقامات مقدس خود وارد بیت‌المقدس گردید. در آن زمان در شام و مصر حکومت مستنصر علوی بود.

یکروز وقتی که این راهب مصروف عبادت بالای مرقد مسیح بود بیان کرد که: «من آواز مسیح» را شنیدم که می‌گوید، ای پطرس برخیز مصیبت های مردم مراتشهیر بساز و عجله کن که وقت آن رسیده که خادم من مرا کمک کند و مقامات مقدس را تصرف نماید پطرس‌باقلب سرشار از جنون مذهبی منازلی طی نموده می‌رفت تا به دربار پاپ اربن دوم در ایتالیا رسیده و با گریه وزاری بپاهایش افتید. وی پطرس را به آغوش کشیده با وی شهر به شهر ـ قریه به قریه رفته و مسیحیان را برای جنگ صلیبی آماده می‌ساخت و تلقین می‌نمود که سخنان پطرس عین حقیقت است. وی به ممالک فرانسه و جرمنی نیز رفته و در شهر های مختلف بیانیه‌های مهیج و خطابه‌ها ایراد نموده احساسات مذهبی آنان را بیدارد نمود. نویسنده و مورخ برطانوی بنام ـ ایچ ـ جی ـ ویلز می‌نویسد:

شخصیکه نام وی پطرس راهب بود. به تمام شهرهای فرانسه و جرمنی تبلیغاتی مهمی نمود ـ وی با پای برهنه، عبای در بر، صلیب چوبی را بر شانه نهاده بالای مرکبی سوار گردیده در چار راهی بازار شهر و کلیسای مشهور آن مردم را در اطراف خود جمع می‌نمود و در مقابل آنان از ظلم ترکها داستانهای می‌گفت که بالای زائرین مسیحی که به بیت المقدس می‌رفتند روا می‌داشتند و همچنان به آنها می‌گفت چقدر جای شرم است که مقامات مقدس مسیحی بدست ترکها باشد و نتیجهٔ این تبلیغات آن شد که در تمام ممالک غربی (مسیحی) امواج احساسات انتشار یافت، غیر از پطرس راهب، پاپ و دیگر جنون زدگان مذهبی نیز درین تبلیغات ضد مسلمانان اشتراک داشتند، آنها به مسیحیان متعصب وعدهٔ بهشت ـ به مردمان حریص و زر پرست وعدهٔ دولت و دارائی، به بدکاران و عیاشان، آزادی هر نوع عمل (گناه) و به مجرمین و گناهکاران وعدهٔ بخشش و نجات وباغ سبز آزادی نشان داده و وعدهٔ و صلت با زنان زیبای یونانی به آنها می‌دادند. بنا بگفتهٔ (مچاد) نویسندهٔ فرانسوی: (جهت مشتعل نمودن و بر انگیختن ملتهای جنگجوی (!) غرب از هرگونه وسایلی که داشتند کار گرفتند و هیچگونه کوتاهی نکردند).

در مسیحیان آنقدر جوش و خروش پیدا شد که ویلیام آف تایر که واقعات آن عصر را برشتهٔ تحریر در آورده می‌نویسد: فقرا و تارکین الدنیا از صومعه‌ها و عبادتگاه های خود که تادم مرگ بیرون نشدن ازان را سوگند خورده بودند، بر آمدند. و یقین داشتند که دست های غیبی آنانرا رهنمائی می‌نماید ـ زاهدان و در اویش از جنگلها و بیابانها آمده با صلیبیان ملحق شدند. و ازین مهمتر چیزی که به آن میتوانیم با ورکنیم آن است که دزدان و راهزنان پناه گاههای مخفی خود را ترک گفته به گناهان خود اقرار نموده و صلیبی را بدوش کشیده جهت ادای کفارهٔ آن رفتن به فلسطین را مقصدنهائی خود قرار دادند. اروپا یک سر زمین ترک گفتنی معلوم می‌شد که هر شخص آمادهٔ بیرون رفتن از آن بود:

به همین ترتیب هزاران نفر تحت تاثیر تبلیغات پطرس راهب آمده شامل لشکر صلیبی شدند. این افواج صلیبی صعوبتهای روح فرسا را متقبل شده به قسطنطنیه رسیدند. از آنجا آبنای با سفورس را عبور نموده وارد مملکت اسلامی گردیدند. درینجا صلیبیان بالای مسلمانان بی‌گناه انواع مظالم ننگ ـ انسانیت را روا داشتند.

مچاد می‌نویسد:ـ مطابق وضع کورکورانهٔ خود آنها تعصب و مطلق العنانی را جمع نموده و تحت بیرق صلیب جرایمی را مرتکب شدند که وجدان می‌لرزد. اطفال معصوم را پارچه پارچه کرده به سیخها کشیدند. بالای پیران و ضعیفان بی‌نهایت

ظلم نمودند.

این منطقه از آل سلجوق بود که فرمانروای آن قلیج ارسلان بن سلیمان نام داشت. وقتی که او ازین ظلم و تعدی مسیحیان خبر شد بسرعت برق بر ایشان حمله ورگردید. صلیبیان طاقت حملهٔ ترکان را نداشتند، و قلیج ارسلان تقریباً همه شان را از دم تیغ کشید. و پطرس راهب بعد ازین شکست فاحش از نظر عیسویان افتاد. و عیسویان ازین شکست پیچ و تاب می‌خوردند. گاد فری که یک حاکم فرانسوی بود هشتاد هزار پیاده و ده هزار سوار گرفته عازم فلسطین گردید. و درین لشکروی سرداران نام دار مملکتش شامل بودند. و در طول راه هزاران نفر صلیبی به لشکروی پیوستند که جمعاً تعداد آن به یکصد هزار سوار و پنجصد هزار پیاده می‌رسید. این لشکر در ۶ می ۱۰۹۷ع به سرحد مملکت اسلامی رسیدند که در هر قدم باجان خود بازی کرده پیش می‌رفتند.

لشکر مسلمانان نسبت به عیسویان بی‌اندازه اندک بود از آن سبب از راه شان کنار افتید صلیبیان شکار گرسنگی و تشنگی شدند و روز مره پنجصد نفر جان میداد وضع به این حد رسید که دهانهای خود را باز گرفته می‌رفتند تا از هوای تازه کمی تسکین یابند. و سگهای که همرای شان بود نیز تلف می‌شدند بالاخره همین سگها، نشانی از آب در یافتند و همهٔ لشکر متوجهٔ آن گردیدند، و از شدت تشنگی آنقدر آب نوشیدند که سیصد نفر در هماندم جان سپردند. اکثراً مریض شدند. آخر افتان خیزان با قبول مصائب بتاریخ ۲۰ - اکتوبر ۱۰۹۷ع در مقابل شهر انطاکیه یکجا شده و شهر را محاصره کردند.

مسلمانان وقتاً فوقتاً از حصارها می‌برآمدند و بالای صلیبیان حمله می‌کرد و نگذاشتند که تا مدتی شهر به تصرف آنان در آید، با الاخره در ۲۸ جون ۱۰۹۸ع این شهر به تصرف عیسویان در آمد و آنان یک پناه گاه مستحکم یافتند. اکنون خواب فتح بیت المقدس را می‌دیدند چنانچه برای آن خوب آمادگی گرفتند. و در ۶ جولای ۱۰۹۸ به بیت-المقدس رسیده آنرا محاصره کردند. عیسویان داخل شهر فرار نموده با صلیبیان ملحق شده و اطلاعاتی مهمی برای آنان فراهم می‌کردند. در ۱۳ جولای حملهٔ سختی نمودند مگر مسلمانان با چنان شجاعتی جنگیدند که متجاوزین با قبول تلفات جانی و ضربات مالی مجبور به عقبی نشینی گردیدند.

روز دوم دوباره جنگ در گرفت که ۱۲ ساعت دوام داشت و هیچگونه نتیجه نداد. صبح روز بعد باز جنگ شروع شد و هر دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند - و با لاخره صلیبیان داخل شهر گردیدند. و بیت المقدس را تصرف کردند. عیسویان به مجرد تصرف شهر بیت المقدس ظلمی را بالای مردم بیدفاع و مسلمان آن شروع کردند که در آن باره یک محقق عیسوی بنام - مجاد - چنین می‌نویسد :- آنها آن بیت المقدس را که برای فتح کردنش آمده بودند و در آینده نیز آن را از خود تصور می‌کردند از خون و ماتم پرکردند. خیلی زود قتل و خونریزی عام گردیده چرا که کسانی هم که از تیغ و شمشیر گاد فری و تنکارد نجات یافته بودند بدست کشیش‌ها افتادند که قبلاً تشنهٔ خون آنان بودند. مسلمانان در کوچه‌ها و خانه هایشان قتل عام شدند. در بیت المقدس پناهگاهی برای مغلوبین نمانده بود بعضی‌ها که از حصارها جست زدند بدهانهٔ مرگ رفتند. نه گریهٔ زنان نه فریاد طفلان و نه خاطر آن محل که عیسی علیه السلام قاتلین را عفو کرد. دل سنگین فاتحین متعصب را نرم کرده توانست.

قتل و خونریزی آنقدر عام گشت که مطابق گفتهٔ البرت‌دی ایکس نه تنها سراها و معابد از اجساد پر بودند بلکه در نقاط دور افتاده و نهایت ویران شهر نیز انبار های از اجساد مسلمانان افتیده بود - این قتل عام تا یکهفته دوام داشت. بیت المقدس مرکز حکومت عیسائی قرار گرفت و مسیحیان در شهرهای مفتوحه جشن های برپا کردند. گاد فری را پادشاه بیت المقدس تعین کردند. وی در ۱۱۰۰ع بتاریخ ۱۸ جولای در گذشت. برادر کوچکش بنام

با لدون بر تخت نشست ، و بعد از مرگ وی در ۱۱۱۸ ع برادر زادهٔ گاد فری بنام با لدون ثانی پادشاه شد و در زمان وی بین مسلمانان و مسیحیان چندین بار تصادم صورت گرفت . در ۱۱۳۱ ع فلک Fulk زمام امور را بدست گرفت در ۱۱٤۳ ع بعد از مرگ وی پسر سیزده ساله اش بنام با لدون سوم پادشاه گردید این در آن وقت بود که حکومات اسلامی بی‌نهایت ضعیف و بی‌اداره گردیده بودند . لیکن خداوند(ج) در دل یک مرد مجاهد بنام عماد الدین زنگی جذبهٔ جهاد در مقابل کفار مسیحی پیدا نمود .

در کتاب حیات صلاح الدین آمده که : مسلمانان درآن وقت به مردی چون زنگی ضرورت داشتند ضعف حکومات اسلامی ازحد گذشته بعید از امکان نبود که اگرهم چنان به فتوحات خود ادامه میدادند سراسر ممالک اسلامی را زیر اثر خود می آوردند . نخستین کار زنگی مجادله و مفاهمه با ایران مسلمان بود حتی الوسع کوشش نمود که این قوت های منتشر و منقسم را بحیث یک قوت متحد سازد . قوای خود را در موصل استحکام بخشیده بفکر مناطق شرق فرات شد بعداً متوجهٔ حلب گردید . ضعف حکومت حلب و وضع آن به این قرار بودکه تابیست متری شهر حلب همهٔ مردم نصف مالیه رابه عیسویان می پرداختند . عماد الدین زنگی در ۱۱٤۸ ع حلب را تصرف نمود . دو پسر زنگی بنام های سیف الدین در موصل و نور الدین درحلب به حکمروائی پرداختند . مگر بعد از زنگی مدال ناموری به نور الدین داده شد .

نور الدین

این همان نور الدین است که در تاریخ بنام نور الدین زنگی مشهور است وی در مقابل صلیبیان به فتوحاتی نایل شد بالاخره این فرزند نامدار وشجاع عمادالدین در ۱۱۰٤ ع د مشق را فتح کرده آرزوی قلبی پدر خود را پوره نموده اسد الدین شیرکوه (عم صلاح الدین ایوبی) رابه حیث والی آنجا مقرر کرده و خود بلقب سلطان مفتخر گردیدوی از نگو اخلاق حمیدهٔ خود دربین همگان نمونه بود . در نمونه ثابت کردن وی پا کبازی، نیکی زهد و تقوی، انصاف دانشمندی ، سیاست و شجاعت کافی است که یاد آوری شود . شاور معتمدوی نجم الدین و سپه سالار او شیرکوه بودند که نورالدین زنگی ازخدمات شایستهٔ آن‌ها خیلی خوش بود .

عیسویان از فتوحات و قدرت روز افزون سلطان نور الدین پریشان بودند . متصرفات آسیائی شان در معرض خطر قرار گرفته بود . روی این منظور از شاهان اروپائی طلب کمک نمودند طوریکه در جنگهای صلیبی اول پطرس راهب همه را آمادهٔ جنگ نموده بوددرین جنگ داعی دیگری برای عیسویان پیدا شد نام وی سینت برنارد بود وی در اثر تبلیغات و خطابه های مهیج خود علاوه از مردم عوام پادشاهان عیسوی را نیز علیه مسلمانان به جنگ بر انگیخت چنانچه لوئی هفتم پادشاه فرانسه و کانراد سوم پادشاه جرمنی لشکر بزرگی جمع کرده عازم قسطنطنیه گردیدند . بین مسلمانان و صلیبیان چندین جنگ واقع گردید. بالدون برد مشق حمله بردپدر سلطان صلاح الدین ایوبی . نجم الدین در عرض راه جلو ایشان را گرفته چندان مقابله نمودکه مسیحیان به عقب نشینی مجبور گردیدند و درهمین وقت بالاون سوم مرد . به سلطان نور الدین مشوره داده که از موقع استفاده نماید و لیکن این پادشاه فیاض گفت (باید بحال شان ترحم کنیم) بعد از مرگ بالاون برادرش در ۱۱٦۲ ع بنام ایما لرک به تخت نشست، حالا میدان جنگهای صلیبی به جای فلسطین در مصر قرار گرفت . حکومت فاطمی مصر ضعیف شده و تمام ادارات و اختیارات بدست وزرای بود که دربین هم زدو خورد داشتند . چنانچه درهمین وقت بین شاور صدر اعظم مصر و یکنفر جنرال مصری بنام ضرغام جنگ جاری بود که در نتیجه

شاور به شکست سختی مواجه شد مشاورین و طرفداران شاور به او مشوره دادند که باید از فرنگیان (مسیحیان) کمک بگیرد چنانچه ایما لرک بایک لشکر قوی بالای مصر حمله آور گردید. ضرغام به سختی مقابله نمودولی شکست خورد و مقداری زیادی طلاتاوان جنگ رابه صلیبیان اداکرد. نورالدین زنگی فرمانروای حلب و دمشق بود. صلیبیان اصلاً دشمن وی بودند. نور الدین این را روادارنداشت که مسیحیان مصر را تصرف نمایند. اما چونکه بالای مصریان هم اعتماد نداشت لهذا نتوانست لشکری به مصر بفرستد لیکن در اپریل ۱۱۶٤ ع بنا بردرخواست شاور صدر اعظم مصر، سپه سالار شیرکوه را با ۲۰۰۰ سوار روانهٔ مصر نمود تا در قاهره بتوانند کمک و همدردی مصریان را حاصل نماید، ضرغام از صلیبیان طلب کمک نمود وهم چنان صلیبیان نیز لشکری فرستادند. جنگ در گرفت و ضرغام به قتل رسید و شاور برسر اقتدار ماند. به مجرد بقدرت رسیدن، شاور همه نیکیهای شیرکوه و وعده‌های خود را فراموش نمود، شیرکوه وقتی که وی را تهدید به جنگ نمود. شاور از ایما لرک شاه فلسطین طلب کمک نمود. تعداد لشکر شیرکوه اندک بود و در بلیس محصورماند. وقتیکه نور الدین زنگی اطلاع یافت، به حملات خود به شهرهای مسیحیان شروع نمود، و حارم را محاصره نمود. بانیاس و طبریه را فتح نمود، صلیبیان ازین واقعات آگاه شدند مصر را رها نموده بافلسطین آمدند. شیرکوه به نور الدین زنگی مشوره داد که باید مصر را از عیسویان نجات داد به این سبب فتح مصر ضروری است، زنگی این مشوره را قبول نموده بالشکر فراوان شیرکوه را به مصر فرستاد صلیبیان که آگاه گردیدند لشکری را به مصر فرستادند. جنگ بین هر دو لشکر درگرفت عیسویان شکست خوردند. درین جنگ صلاح الدین ایوبی برادر زادهٔ شیرکوه مهارت جنگی خود را به اثبات رسانید.

صلاح الدین ایوبی

عضد خلیفهٔ فاطمی مصر، شیرکوه را لقب ملک المنصور و امیرالجیوش داد و تمام انتظام و ترتیب مملکت رابه نام وی سپرد لیکن وی در ۲۳ مارچ ۱۱۶۹ ع وفات نمود و عضد خلیفهٔ برادر زادهٔ او صلاح الدین رابه نام ملک‌الناصر خطاب نموده صدارت مملکت را به وی سپرده و در منشور صدارت وی چنین نوشت؛ (ای صلاح الدین تو برادر زادهٔ شیر جهاد هستی و پروردهٔ خانهٔ وی) وطن تو در قافلهٔ اسپان و مسکن تو زیرسایهٔ خیمه‌ها است، در تاریکهای غبار جهاد ستارهٔ تو خواهد درخشید و در متحمل مشکلات وی مناقب تو خوانده خواهد شد دردمهای شمشیرها و نیزه ها غوطه ورشو. برای دین خدا (ج) گرهٔ های بخشش و انعام را بازکن، از خون دشمنان جوی جاری‌کن و از سرهای آنان تپه‌ها بساز. تاجائیکه خدا فتح نصیب کند که درین باره آرزوی امیر المومنین است آن روزها برای تواست، واین فتح برای تو یک شهادت نیز هست)

صلاح الدین بعد از اخذ منصب صدارت با فیاضی زیاد بدادو دهش شروع نمود. و همدردی مجاهدین و بزرگان را حاصل نمود. وقتی خلیفه عضد وفات یافت حکومت صلاح الدین استحکام یافت، در ۱۱۷٤ ع نورالدین زنگی نیز وفات یافت، صلاح الدین فوراً به شام رفت وآن را شامل قلمرو خود نمود، ۱۱ جولای ۱۱۷٤ - ایمان لرک شاه عیسویان نیز در گذشت. و بالاون چارم پادشاه بیت المقدس شد.

صلاح الدین بمجرد بدست گرفتن زمام حکومت

همهٔ عادات دیرینهٔ خود را ترک گفته و باقابی سرشار از جذبهٔ جهاد آمادهٔ پیکار شد. هیرالد لیمب می نویسد:

(جهاد از ابتداء مدنظر صلاح الدین بود. او خوب میدانست که تنها جهاد می تواند قدرت ازهم پاشیدهٔ مسلمانان را شیرازه بندی نماید. ترکمن ازبک، کرد، عرب، اتابک، شیوخ قبایل بدوی و امرای مصر تنها و تنها به نعرهٔ جهاد متحد شده می توانند، جهت جمع آوری این گروه های مخالف و متفرق تنها یکراه موجوداست و آن اینکه علم جهاد بلند گردد چنانچه از طرف وی به خلیفهٔ بغداد درخواستی ارسال گردید که درآن برخلاف صلیبی ها از کارنامه های وی یاد آوری شده و مقاصد خود و بلند کردن علم جهاد را متذکر شده بودند. به این مضمون.

(دنیای اسلام را تنها جهاد از حملات خارجیان (عیسویان) نجات داده می تواند بفضل خداوند، حکومت قاهره در مقابل امیر المومنین سرنگون گردیده و انشاء الله بزودی بیرق خلیفهٔ اسلام را در بیت المقدس به اهتزاز خواهیم آورد)

لیکن در راه تکمیل این مقاصد دوازده سال صرف شد، درین مدت صلاح الدین پیهم مصروف قتال و جدال بود. و درین دوازده سال حصه های پراگندهٔ مملکت ولی نعمت مرحوم خود را متحد نموده آتش های بغاوتها را فرونشانده و بر خلاف صلیبیان لشکر کشی ها نمود.

تاوقتیکه بر سرزمین شام حکومت عیسویان موجود بود امن و امان ممکن نبود، وی جهت استیصال این حکومات همهٔ قدرت و قوت خود را یکجا نموده و عزم قطعی نمود که بعد از گذشت دو سال صلح عارضی، صلیبیان را به ساحل بحررانده او یروشلم را دوباره فتح و عالم اسلام را متحد گرداند و جهت این اتحاد به آمادگی جهاد اکبر مشغول گردید. سلطنت بیت المقدس بعد از بالدون چهارم به بالدون پنجم و بعد به گائی رسید. بین صلاح الدین و عیسویان گرچه جنگهای زیادی صورت گرفته بود که درآن ها مسلمانان داد شجاعت دادند لیکن جنگهای حطین و بیت المقدس همهٔ قدرت عیسویان را محو گردانید. ادامه دارد

مصاحبه‌یی

با امیر جهاد

ولایت لغمان

(استاد عبدالله واحدی)

*** مشکلات امروزی که در جهاد و انقلاب اسلامی ما گاه‌گاهی رونما میگردد. ناشی از دست های منافقین داخلی و خارجی و گماشته گان شبکه های جاسوسی K. G. B به گونه های مختلف و دیگر عمال خود فروخته که اصلاً اندیشه اصیل و فکری نداشته در بند هوی و هوس اند بوده، در پیش رفت انقلاب اسلامی با یک اصول خاص و اساسی آن رخنه اندازی کرده، تلاش های مذبوحانه میدارند.**

*** کلید پیروزی و غلبه بر مشکلات چنگ زدن و آراسته شدن به امر و قانون خداوندی، قاطعیت و ثبات در مقابل مشگلات و خنثی نمودن دسایس آشکار او سری دشمن میباشد.**

س: برادر محترم لطف نموده خود را به علاقمندان مجله شفق معرفی بدارید؟

ج: اسم من معلم عبدالله «واحدی» مسئوول امارت جهاد ولایت لغمان.

س: اجازه دهید سوال نمایم که شما از چه زمانی بدینسو به جهاد مسلحانه دست یازیده اید و انگیزهٔ آن چه بوده است؟

ج: جهاد و پیکار با کفر والحاد وجیبه فرضی مسلمانان بوده، ملت مسلمان افغانستان یا قبلاً سلسله تهاجمات را بانیروی ایمان خویش به شکست مواجه نموده از سوی دیگری روس های وحشی در بند کشیدن این سرزمین مجاهد پرور. فعالیت های لادینی خود را توسعه داده، مبارزه مسلمانان آگاه جهت خنثی سازی پروگرام های استعماری روسان جریان داشت. حینیکه

حکومت کمونستی در افغانستان بمیان آمد بنابر تقاضای ایمان، جهت ادای مسئوولیت ایمانی که در پیشگاه خدا (ج) و خلق الله داشته و داریم بر وفق دستور هسته های مرکزی تحریک اسلامی دست به مبارزات مسلحانه زده وعملاًبه تاریخ ۸-۳-۱۳۵۸ بالای علاقه داری دولت شاه ولایت لغمان ، به قیام مسلحانه پرداختیم .

س : در منطقهٔ شما چه تعداد از تنظیم‌های اسلامی فعالیت مینمایند و رابطهٔ شما بااوشان ازچه قرار است؟

ج : در منطقهٔ ما سه گروه اسلامی فعالیت دارند :

الف : حزب اسلامی افغانستان .

ب : حرکت انقلاب اسلامی .

ج : جمعیت اسلامی .

مناسبات ما با هر یک از آنها خوب و اسلامی است .

س : تا هنوز چند بار در برابر قوای وحشی روسی و ایادی خود فروخته شان قرار گرفته اید و مهمترین عملیات شما علیه آنها در کدام زمان به راه افتیده و چه تلفات و خساراتی به جبههٔ دشمن وارد آورده اید ؟

ج : در بالای ولسوالی ها، قطعات و پوسته های دشمن عملیات بی شماری را اجرا نموده ایم اما در مقابل قوه‌تهاجمی روسی پنج‌بار قرار گرفته ایم که مهمترین آنها در سال‌های ۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱ و۱۳۶۳ بوده که خسارات سنگین به دشمن واردگردیده‌است درین عملیات صدها عساکر روسی هلاک و یکصد شصت عراده موتر و تانک های روسان تخریب و تعداد زیاد سلاح و مهمات به غنیمت سپاهیان مکتب توحید افتیده است .

س : شما منحیث مجاهد آگاه نظرتان را ارائه بدارید که مشکلات موجود ناشی از کدام عوامل بوده و راه حل این مشکلات را چگونه ارزیابی میکنید ؟

ج : مشکلات امروزی که در جهاد و انقلاب اسلامی ما گاه گاهی رونما میگردد . ناشی از دست های منافقین داخلی و خارجی و گماشته‌گان شبکه های جاسوسی K.G.B به گونه های مختلف و دیگر عمال خود فروخته که اصلاً اندیشه اصیل و فکری نداشته در بند هوی وهوس‌اند بوده ، در پیش رفت انقلاب اسلامی با یک اصول خاص و اساسی آن رخنه اندازی کرده ، تلاش های مذبوحانه میدارند .

کلید پیروزی وغلبه بر مشکلات چنگ زدن و آراسته شدن به امر و قانون خداوندی ، قاطعیت و ثبات در مقابل مشکلات و خنثی نمودن دسایس آشکار او سری دشمن میباشد .

س : در این روزها بوقهای تبلیغاتی استعمار بازهم بصدا درآمده و مکرر و پی در پی حل سیاسی

پرابلم (!) افغانستان را عنوان میکنند نظرتان درباره چیست ؟

ج : اصلاً تا هنوز ما ندانستیم که آوازه های مبنی برحل سیاسی یعنی چه ؟ تا آنگاه که در بحث ها و حل مشکلات : مجاهدین افغانستان و ملت مؤمن مان که ذیدخل مساله اند مطرح نباشد قابل قبول نبوده و نیروهای مقاومت اسلامی مان به هیچ کسی اجازه آنرا نخواهد داد که در تعین سرنوشت ملت بخون خفته مان دخالت کرده و از آن بهره برداری سیاسی کنند . همه این تلفات و خسارات را که ملت مسلمان ما بخاطر اعادهٔ دین خدا(ج) و برگشت حیثیت اسلامی افغانستان متحمل گردیده باید که به گودال های سیاسی ابر قدرت ها نبازلد .

س : شما در مورد ائتلاف اخیر بین گروه های هفتگانهٔ مسلمان چه فکر میکنید ؟

ج : درباره اتحاد های قبلی اشاره کردم، هستند عدهٔ یکه زیر چتر اتحاد در جهت اختلاف کار کردند و نظم درست تنظیم های فعال را در هم ریختند از نام اتحاد استفاده کرده دامنه اختلاف را گشودند.حالا ائتلاف است نه اتحاد بازهم اگر سران گروها به اخلاص کامل درین ائتلاف گام اسلامی بردارند ، به و حدت مجاهدین در سنگرها توجه کرده وبه تصفیه وتذکیه افراد متوجه شوند و صفوف خود را مشترکاً از عناصر اوباش و گماشته گان دشمنان انقلاب اسلامی پاکسازی نمایند این هم یک گام مثبت در بهبود جهاد خواهد بود .

س : به نظر شما جهاد خونبار و دشمن شکن افغانستان اکنون در کدام یکی از مراحل حیات خود رسیده است ؟

ج : جهاد اسلامی کشور سان در حساس ترین مرحلهٔ حیات خود قرار دارد، روس ها نتوانستند که با تمام ساز و برگ نظامی خویش مقاومت مجاهدین قهرمان ما را در طول هشت سال خنثی سازند . ولی به نیرنگ های مختلف سعی میکنند تا در بین صفوف رخنه کنند از داخل مجاهدین را پراگنده نموده، انقلاب را ضربه بدهند» ولی به همه مجاهدین و ملت مؤمن ما هوشیاری و زرنگی سیاسی در کار است تا پلان های شیطانی این مکاران قرن را خنثی بدارند .

س : در صورتیکه کدام پیام سازنده یی برای رزمندگان مسلمان و سنگرنشینان افغانستان قهرمان پرور داشته باشید میتوانید از این طریق برای هموطنان مسلمان مان برسانید ؟

ج : پیام من به مجاهدین قهرمان و بخون خفته در سنگرهای داغ وبه مهاجرین آوارهٔ دشت های سوزان وهمه ملت مؤمن افغانستان قهرمان، اینست که : در مقابل روس های وحشی صفوف خود را بسیج نموده در خم و پیچ جهاد و مبارزه احساس خستگی نکنند و بلحاظ انتقام خون شهدای پاکباز انقلاب واعاده نظام اسلامی بیشتر از پیشتر ثبات و پایداری از خود نشان دهند انشاء الله پیروزی از آن مسلمانان بوده در هر دو صورت مجاهدین موفق بوده روس ها وسایر دشمنان اسلام سرنگون خواهند شد انشا الله ومن الله توفیق .

نصر من الله و فتح قریب

داستان کوتاه

قطرهٔ اشک

حبیب آه سردی کشید و پلکهایش باهم یکجا شدند و قطره اشکی مرواریدگونه یی برگونهٔ نارنجی اش چکیده و غلتان غلتان برریش طلایی اش نقش بست و پهن شد ؛ آه جان گدازی بود که از ژرفای دل رنجدیده وستمکشیده بیرون برآمده وپیچیده‌پیچیده در هوا ناپدید شد ولی تاثیرش بجاماند : من که بردیوار تکیه کرده بودم وگرفتگی حبیب یکی چند لحظه پیش نگرانم کرده بودو میدانستم که دربارهٔ چیزی فکر میکند ، با فروریختن آن قطره اشک ، تکانی خوردم و آه سردی چون تیرگرمی در دلم کاری افتاد . نخواستم تسلسل فکری حبیب را اخلال کنم و به اصطلاح روانشناسی و سیکا لوژی و روان کاوی در هموار کردن عقدهٔ وی کمک نمایم ، سکوت کردم . دیدم که آهسته ، آهسته گلویم گرفته میشود و دلم در قفسهٔ سینه‌ام تنگی میکند و پایم رانفس به نفس به بیتابی میکشاند . دربن اثنا «صد دل رایکی کرده»خود را جمع کردم تاعلت گریستن و اندوهگین بودن حبیب‌را بپرسم که دروازهٔ اطاق راکسی‌به‌بسیار شدت کوفت (دق الباب نمود) . ازجا برخاستم ، گفتم : «بفرمایید !» دروازه به شتابزدهگی تمام بازشد و بلا فاصله بانگ زده شد که : (دستها بالا از جای تان حرکت نکنید! البته درصورت تخلف، جزئیترین اشتباه وحرکتی سبب مرگ شما خواهدشد)دستهایمان رابالا کردیم و سپس افراد مسلحی رادیدم که وارد اطاق شدند ، انگشتهاي شان در ماشه پناه (کلاشنیکوف) قرار داشته ، سنجیده و پلان شده پیش میآمدند؛ مردیکه لباس پولیسی بتن داشت بمن نزدیک شد ، دستهایش میلرزید و خیلی وار خطا و دستپاچه معلوم میشد . به لهجهٔ لرزان و تتله مانند پرسید : (تو . . . تو . . . تتتو حمزه هستی ؟گفتم (هستم) ! به‌تلاشی ام آغاز کرد ، دیگر (رفقایش) اطاق را بازرسی و تلاشی میکردند ویکتن با حبیب گفتگو داشت ؛ حبیب که درآن روزهای نزدیک ازحبس‌رهاشده بود، باکسی که او را تلاشی میکرد . شناخت داشت و شخص جانب مقابل باسخنان رکیک و نیشدار ؛ از قبیل : (توحیا نداری که بازهم‌با اشرار نشست و برخاست میکنی و بندوبست داری ؟) پست بی شرف . . .) و . . . حبیب‌گفت : آواز بی شرف پست را شنیدم از توکرده هم پست و بی شرف کسی سراغ میشود ؟ ! توکسی نیستی که ناموس اسلام ، ناموس وطن و ناموس بشری و اخلاقی و فامیلیت‌را بر روسها فروختی ؟ چیزی عجیبی نیست ، افروخته مشو ! توحق نداری که درین باره حتی حرفی بگویی : کارت راکن ! من ترس و هراسی از بستن و به زندان افکندن و کشته شدن ندارم ، من بخاطر اسلام عزیز و ناموس دین و وطن همه چیز را حتی حیات را اهمیت نمیدهم ؛ میخواهم که دراین راه مقدس قربان شوم ولی سایه‌کفر و الحاد را برخود نمیپذیرم.افراد مسلح که مرکب بودند از مامورین «کام» و مؤظفین وزارت داخله ، بعد از تلاشی و باز رسی مراگرفتار نموده دستهایم را الچک‌کردند بدون اینکه اجازهٔ چند سخنی باحبیب برایم بدهند ازطاق خارجم نموده به طرف جیپی که در حاشیه جادهٔ عمومی ایستاد بود رهنمائییم کردند !

داستان این شماره

یکتن از پولیسان به بسیار عجله دروازه های جیپ را باز نمود و آلـهٔ (بمبسنج) را در زیـرو روی چوکیهای موتر و فرش و ثقف آن زیر ورو نموده با صدای مخصوص و شفر معینـه ، رفقایش را اطمینـان داد که هیچ گپی نیست ! آنها با ردو بدل نمودن شفر باهم جمع شده و داخل جیپ شدند . . .

من که دربین چندنفر ، روی چوکی نشسته بودم دربارهٔ (چریکان شهری) فکر میکردم و باخودمیگفتم: (اگر این آدمکشان حرفه‌یی ، بیـرون ازحـدو توانم شکنجه ام دهند ؛ گفته نمیشودکه اقرارنکنم ! مـرگ من حتمی است و ازان بـاکی ندارم ، خون چنـدتن مسلمان دیگر، کـه به ذمـه من کار میکننـد خیلی پـر اهمیت است و چرا بیوقت ریخته شـود ؟ ! درهمین گیرو دار فکری بودم که ازپشت سربین دوگوشم قفاق دیپچیک کلاشنیکوف کوفتـه شد وبـاد میدن بارقه یی ازچشمانم ازخود رفتم وبی‌هوش شدم! . . . چشمانم راباز کردم ، به حال آمدم ، دیدم کـه در یک اطاق کوچکی قرار دارم ، احساس درد میکردم و اعضایم همه گرفته بودند ، پاهایم راجمع کرده ، درد شدیدی از قسمت زانو احساس کردم . فهمیدم که درحالت اغماء و بی هوشی نیزلت و کوب شده ام . پیراهنم از پشت سر ، به خون چملک شده بود و درد، ثانیه به ثانیـه در زخمم زخمه میزد. سکـوت وحشت زایی بودکه آواز هیچ چیزی بگوش نمیرسید بجز از چینچاری که دراین کنج و آن کنج اطاق زیر روشنی کمرنگ چراغ جست و خیز داشت، ولی بعداز . چند دقیقه ،شیون زنجیر بگوشم رسید، به‌دروازه‌نزدیک شدم ، گوشم رابه دروازه چسپـاندم و خـوب دقیق شدم که آواز ازکدام طـرف میآیـد ، آواز ، آهستـه ، آهسته نزدیک شد و صدای پایی را شنیدم که بطرف دروازه قریب شده میرفت. تااینکه دروازه به لگدزده شدودونفر وارد اطاق شدند! یکی‌ازین دونفر که‌موهای ژولیده و بروتهای کشال داشت به نگاه های مرموزو سا ستمدارانه بمن متوجه شد ؛ پرسید : تورا ازکجا آوردند ؟ برای چه آوردند ؟ دربارهٔ آینده خود چه فکر میکنی ؟

گفتم : جواب دوسوال اول را خودت میدانی و اما دربارهٔ سوال سوم برایت میگویم که آینده ام خیلی روشن و پر سعادت است؛ زیرا جرمی رامرتکب نشده ام که درمحاکمهٔ وجدان محکوم شناخته شوم ونه به عملی دست برده ام که خلاف مقررات واصول اجتماعی انسانی پنداشته شود وبدان وسیله مراملامت قرار داده به کیفر برسانند ! و اگر احیانا در صورت بی گناهی تحمیلاً مجـرم شناختـه و محکـوم میشوم جرم من - از ذمهٔ مردم و تاریخ ساقط است ؛ آنگاه مظلوم خواهم بود و مظلوم کسی است که اگر خود نتواند دهن ظالم را بدرد نسل آینده به نشانهٔ انتقام علیه ظالم قیام خواهندکرد و حقش را خواهند داد . شاید مطلب را برای تان رسانده بـاشم و اگر نـه ، توضیح بیشتری برای تان خواهم داد ،چه میخواهید بگویید ؟ شخص مخاطبم آهسته آهسته بمن نزدیک شد و دستهـایش را برشانـه ام گـذاشت و گفت : میدانم که از طبقهٔ پایین جامعه میباشی و طرزصحبت کردنت وا نمود میسازدکه جوانی بی‌آلایش هستی‌واز سیمایت‌معلوم میشود که در زنده‌گی مشکلات طاقت فرسای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی راتحمل شده یی و مردانه وار ازان بیرون آمده یی ولی متأسفانـه کـه کسلی از احساسات پاک تونسبت به عقاید ، مردم و وطنت اسقادهٔ غلط نموده و فریبت داده است ؛ من به توقـول میـدهم و تعهـد میسپـارم کـه اگر بـه اشتباهت پی ببری ودر طرز تفکرت تجدید نظرنمایی و با ما بپیوندی در وقت‌کم و فرصت‌کوتاهی برهمه مشکلات فایق خواهی‌آمدو به‌حیث یک انقلابی‌ورزیده دربین توده تبارز خواهی نمود .

روشن است که (اخوانیها) پشت سرما تبلیغات ناجوانمردانه یی رابه راه انداخته انـد : میگویندکـه (خلقیها)کافراند، دست نشانده روسها هستند ،میخواهند اسلام و مسلمانان را ازبین برندو . . . ولی باور کن که مـابه اسلام احتـرام عمیق داریم . نمی بینی کـه روزانه چندین مسجدو زیـارت را تـرمیم و رنگکاری میکنیم (!) بمردم بیچاره و فقیرزمین میـدهیم اگرتـو فریب آنها را نخورده باشی ممکن تا اندازه یی برایت واضح شده باشد که (اخوانیهـا) از این تبلیغات شـان چگونه بهره برداری میکنند : آنهـا میخواهندکه بـار دیگرملاکان وفیودالها سرنوشت ملت مارا تعیین کنند واکثریت قاطع همین اخوانیها را فیودالهـای فراری تشکیل میکنند . . . من که دیگریارای شنیدن وگفتن را از دست داده بودم ولحظه بهلحظه ازناحیهٔ پاهایم احساس سستی وکسالت و ماندگی میکردم و زخمیکه درقسمت بین دو شانه برداشته بودم یکنواخت اذیتم میکرد ، گفتم : اجازه بدهید که بنشینم و لحظه یی بردیوار تکیه کنم !گفت: بفرما ! دستش را از شانه‌ام دورکرد ومن نشستم وبر دیوار تکیه زدم و ناخود آگاه آه گرمی از دهنم برآمد و فقط شنیدم که : چرا؟ سیاهی برچشمانم مستولی شد و از خود رفتم! وقتیکه سرحال شدم دیدم که (مستنطق) این سـوآن سـوی اطاق قدم میزند وفضای اطاق رادود سگرت پرساخته است ؛ گفتم : اگر در اطاق راباز کنید تـادود خارج شود ، بدنخواهد بود ! مستنطق گفت : این کارمربوط من است به شما تعلقی ندارد - آیاشما تاهنوز فکر کرده ایدکه دربرابرچه کسی قراردارید وبه چه منظور به این جـا کشـانده شده اید ؟ ! برایتان میگویم که (اخوانیها) (طوریکه قبلاً برایتان گفتم) سالهای سال خون ما وملت‌مارا مکیدند وچشیدند و اکنون بازهم میخواهند از راه گمراه سازی جوانان ما ، این کار را بار دیگر تکرار کنند، ندانستی ! چه میگویم ؟ همه

سخنانم متوجه شما است ، تورا نیز اخوانیها فریب داده اند ، سروقت است اگـر خود اقـرار کنی کـه فریب اخوانیها را خورده ام وازین بعد به چنین وچنان کارهای دست نخواهم بردو از دولت انقلابی خویش پشتیبانی خواهم نمود،هیچ‌گپی نیست واگرنه، بدانکه کورهٔ انقلاب به هیزم ضرورت دارد وآن‌هیزم فقط دشمنان انقلاب (!) اندو بس روا دار نیستم که از جملهٔ آن خس وخاشاک باشی ، تویک جوان هستی آرزوها داری ، امیدها داری و ممکن باز ماندگی داشته باشی که چشم به راه فرداهای درخشان تواند . . . بهتر است از لجاجت دست کشیده بـا کسانیکه ازباند «تروریستها»ارتباط داشته باشی «فاش بگویی» و بدینترتیب خدمتی به مردم و میهنت ادا نمایی. بازهم قول برایت میدهم‌که جزئیترین خطری بتو متوجه نخواهد بود؛ بامن هم نظر هستی؟ گفتم: من کسانی را ازین گروه نمیشناسم و اصلاً بایشان کاری ندارم و جرمی راکه به عقیده شما مرتکب شده ام این است که به «سازمان» نرفته ام و سازمان نرفتن خیانت نیست ونه معنی این را دارد کـه من با «اخوانیها» رابطه داشته باشم ؛ مگر شما نمیگویید که : جذب شدن در سازمانهای جوانان و . . . داو طلبانه است ، مابه عقاید مردم احترام داریم ، هیچ کسی به جبرو اکراه به‌سازمان‌سوق داده نمیشود. اگر گفته های شما بااعمال تان موافقت داشته باشد، چه معنـایی دارد کـه مردم را اذیت کنیـد ، همین حالاشما وضعم را نگران هستید و میبینید که ازسر تابه‌پابه خون آغشته ام ، این در کدام قانون است که مجرم را قبل از ثبوت جرمش لتو کوب کنندو چنان لت وکوبیکه جراحتها بردارد و از فرط لت و کوب ازخودبرود . مگر شما فریاد نمیزنید که کرامت انسان (هر کسیکه باشد) نزد ماقابل ارزش وقدراست کجا شدند آنهمه ادعاهاییکه گوش مردم رانواخته ،

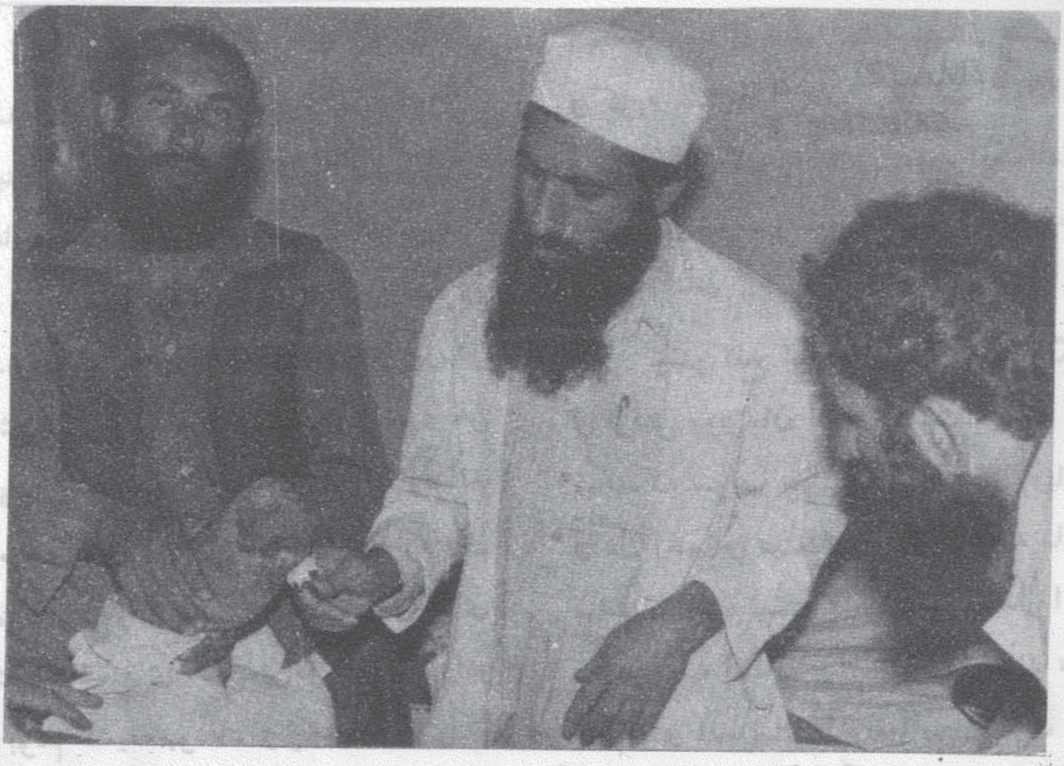

نواخته کر ،کرده بودید . نمیدانم که عدالت چیست؟ بشرذ و ستی چه را میگویند؟ و آزادی کدام اصطلاح مضحکی است که از امثال شما شنیده میشود وصلح چه خواهد بود ؟ آقای مستنطق (!) غرزنان فریاد کشید: گنگه شو ! استدلال مکن ! میدانی ، این انقلاب است ! انقلابیکه دیکتاتوری پرولتاریا از سر خط برنامه های ایدیالوژیکی ان بحساب میآید و دیکتاتوری پرو لتاریا راه رابرای تحقق ارزشهای انقلاب هموار میسازد ؛ پابند نظم باش ، تخریب مکن ! این استدلال نیست که توبامن میکنی بلکه تخریب است که درهرجا گفته ای همچنین عادت کرده ای واکنون نیز بند زبانت گرفته نمیشود . . توبه حیاتت بازی میکنی ؛ شرافتمندانه بتو میگویم که این روش توصد درصد آیندهٔتورا صدمه‌میزند، تو امروز میتوانی درباره زنده‌گی و مرگت تصمیم بگیری اگر میخواهی زنده بمانی چیزیکه برایت میگویم همانطورکن و درغیرآن ماباکسی کاری نداریم که خود برحیاتش بازی میکند ودراین باره به تاریخ نیز مسؤولیت نخواهیم داشت ! ! بهتر است باشبکهٔ تروریستی ایکه کارمیکنی افراد وابسته به آن رایکایک بما معرفی کنی ورنه . . .

آواز زنجیریکه چند لحظهٔ قبل بگوشم میرسید ، زندانی یی دیگری بودکه بجرم (!) همسان جرم من به زندان کشانده شده بود که یکساعت واندی بعد او را نیز به همین سلول که من درآن زیرتحقیق قرار داشتم آوردند - باسرو وضع ژولیده و پرگرد و خاک و خون در برابر چشمانم قرار گرفت - هنگام ردوبدل شدن نگاهای عمیقی که اوبمن افگندومن بر او افگندم ، دل به دل راه یافت و بدون تأمل ، در حالیکه مستنطقین از سلول خارج شده بودند بامن به صحبت پرداخت وپرسید : «نامت چیست؟ ازکجا هستی؟ درکجا تحصیل کردی ؟ باکه ارتباط داشتی ؟ چه‌وقت گرفتارشدی؟ و. . .» من که درنگاه اول مصمم بودن و ثبات را در سیمای این مبارز پیکارجو خوانده بودم شک و تردیدی رابه دل راه ندادم و طوری‌که میخواست خود را برایش معرفی کردم ؛ شب و روز ما خوبترمیگذشت ولی‌وقتیکه‌یکی‌ازما زیر شکنجه‌گرفته میشددیگر مارنج‌میبردیم‌وحسرت میخوردیم‌ونمیتوانستیم وضع بدی یکی دیگر مان را تحمل کنیم ولی چه

میباید کردیم ؟ ازهرسو ذرایع بـررخ با بجز صبر و شیکبایی سد شده بودند! . . .

مدتی چند در زندان باقی ماندیم و پس ازان دریکی از روزها هردوی مان از زندان طاغوت رهـا گردیده و بعد از مدتی چند که درحوزه های شهـری مصروف جهادو مبارزه بودیم، افشاء شدیم و قبل از اینکه گرفتار شویم فرار را برقرار ترجیح داده و هر یک ما به جبهه یی پیوستیم ، دوست سنگر و زندانم را دیگر ندیدم و تاهنوز نیز از او درکی ندارم ولی چیزیکه مراخیلی آزار میدهـد ، یـاد آن روزهـای دشواری است که ناخنهای همین برادر ناپدیدم رادر سلولیکه من بودم کشیده بودند و زخمهای او راکه از ناحیه کشیدن ناخن عایدش شده بود به سیخهای داغ باپاشیدن نمک،داغ میکردند ؛ یاد آوری حقایق تلخ ، خیلی ! تلخ است و ذائقهٔ این تلخی راکسی خوبتر میچشد که عملاً استبداد غلامان حلقه بگوش روس (خلقیها وپرچمیهای بی فرهنگ و فاقد وجدان) رابر مسلمانان مشاهده کرده باشد بلی ! یاد آوری آن روزهای دشوار کامم را چنان تلخ میکنندکه توگویی درهمان سلول و در برابر همان دژخمیان و بید اد و استبداد و اعمال وحشیانهٔ آنها قرار دارم !

به هرحال چیزیکه بود و یاخواهد بود گذشت و میگذرد ؛ ولی باید بیا د داشت کـه این همـه گذشتنیها راتاریخ ثبت میکند و در دل روزگاران چون آخگر درخشان و مشتعلی باقی خواهد ماند و دیده گان کسی را داغ خواهد کرد که بر «انسان» ظلم و تجاوز روا داشته اند ، «انسان» چیزی عبثی نیست که هرکس و ناکس بر وقار و شرف او بازی کند و بدون بازپرس ماند و کسی پیدانشود که او را به محاکمه تاریخ و جهان بکشاند، هرگز چنین نیست ! قطـرات خـونیکـه از گـونـه و گـلـوی شهیـد میچکد بردامان ظالم حتماًچسپیدنی‌است و چهره کثیف و کریه مستبد را همین قطرات خون افشاء میکند و به بازمانده‌گان انقلابی شهید انگشتنما میسازد تا دست بکار شوند و طبق سنت ازلی و سرمدی خدا(ج) انتقام کشند .

چقدر تلخ است ، یاد خاطره هاییکه در جریان و قوعش موبرجان انسان راست میشود ؛ و غالباً فکر میکنندکه خواب میبینم و تلخیهای رویا ها را باجان و دل احساس مینمایم . ولی انهمه ماجراییکـه رخ میدهد خواب نیست اما ضمیر بیدار انسان هیچگاه نمیپذیردکه انسان برانسان چنین کند ، «دستگردانان ظلم ، و انسانیت ؟!"واقعاً محال است . . . مسخره است اگر کسی از گرگ توقع چوپانی کند.

ساعت دوی شب بود ، و آن شب بسیار خسته شده بودم ، جانم درد میکرد ، خواب از چشمانم پریده بود ، در محیطی دور از از دحام مردم ، در دامنهٔ کوه ، در پای چشمه یی که بیدریغ فواره میزد ، در چمن علف زار با چند تن از دلیر مردان و پیش مرگان راه الله ، غنوده بودم. من و چند تن دیگر از برادران به عزم «هجرت» از قرار-گاه برآمده بودیم ، با خود گفتم باید هر چه زود تر برادران را بیدار کنم که وقت کم است و تا طلوع آفتاب خود را بجایی برسانیم . . برخاستم و آنانرا یکایک از خواب بیدار نمودم و بجز اینکه سخن درمیان آوریم حرکت آغاز شد . . پس از چند روز راه پیمایی به دیار هجرت رسیدیم .

هوا خیلی گرم بود و تموز تابستان از خیمه -ها کوره ها ساخته بود ، زنده‌گی مهاجران وارسته خیلی آزارم میداد . . ولی ناگزیر میسوختم و میساختم . . . .

دریکی از روز های تابستانی از دار هجرت به

یکی از شهر ها سفر کردم و میخواستم از بعض کار-های اجتماعی رسیده‌گی کنم پولی ناچیزیکه در کیسه داشتم با رونق وکروفرشهر به هیچگونه قابل مقایسه نبود، به هر دریکه سرمیزدم و به سراغ هر هوتلی‌که که میرفتم جواب منفی میشنیدم ـ بالاخره در پس کوچه های شهربه هوتلی سرزدم که بجز مهاجرین و کسان بی بضاعت‌شهر دیگر هیچکسی به آن چندان میلی‌نمیکرد ، اطاق محقر و کوچکی را که در نهایت دهلیز منزل دوم هوتل‌قرار داشت به پرداخت کرایهٔ نا چیز گرفتم ورحل اقامت افگندم ؛ خستگی سفر دور و دراز آزارم میداد . جانم درد میکرد ، سر گیچی و استفراقم لحظه به لحظه تحریک میشد ، به زبان مردم آن شهر اشنایی نداشتم و درست به کسی میماندم که چیزی را گم کرده باشد ، و واقعا همه چیز یک ملت در زبان آنها سراغ میگردد ـ کسی که یکزبان را بلد است یک نفر است و کسیکه دو زبان رمید اند دو نفراست و کسیکه چندین لسان را یاد گرفته و به آن حاکمیت دارد ، چندین نفر است ! به این لحاظ من تنها بودم ، چون زبان مردم آن شهر را نمیدانستم ـ به هر حال به منشی هوتل که هنوز با من داخل گفتگو بود و شف ، شف میکرد ـ در روی کاغذ نوشتم «پانی Water » منشی که با مسافرین افغانی خو کرده بود مؤدبانه از اطاق خارج شد و بعد از چند دقیقه جک آب را با گلاس‌روی‌میز اطاق ماندو Good night گود نایت گفته پشت کارش رفت ـ

تشنگی ام لحظه به لحظه زیاده تر میشد و گلاسهای آب را یکی بی دیگر به سرمیکشیدم ، در دل شب ، خلاف توقع ، هوا گرم شده میرفت و پکهٔ چتی اطاق ، آتش باد میکرد ! چندین مرتبه به تشناب‌رفتم ولی آب گرم تشناب به عوض اینکه تسکینی بمن داده باشد گرمی ام را دو چندان کرد ؛ شب همهٔ شب به چشم باز سپری گردید و ببانگ سحری از جایم برخاستم در را قفل زدم و به سراغ مسجد رفتم ـ خوشبختانه ، مسجددر فاصلهٔ چند متری هوتل قرار داشت ، در وضوخانهٔ مسجد وضو گرفتم و در ضوء نماز پشت امام اقتداء نمودم ، نماز را ادا نموده ـ سپس بازهم به هوتل رفتم ـ دمی نیا سوده بودم که دق الباب شد ـ صدا کردم : بفرمایید ! در باز شد ـ دو نفر داخل اطاق شدند ؛ یکی اش آشنا و دومی اش نا آشنا به نظر میرسید ، لحظه بی به چهره یکه به من آشنا معلوم میشد متوجه شدم ، شناختمش ـ احساسات چند ساله ام چون فواره یکه به فوران آید ـ قد گرفت و تاب سکوتم لبریز شد ـ گریه کنان باهم در آویختیم ـ بعد از احوال پرسی طولانی پهلوی هم‌نشستیم‌و‌من بیتابانه بیاد قطره اشکی افتادم که چند سال قبل از چشمان درد آشنای «حبیب»؛ (بلی همین حبیب که اکنون پهلویم نشسته است) فروریخت و غلتان ، غلتان برریش طلایی اش نقش بست و پهن شد . . . .

ـ خدایا ! چقدر پر درد است دنیای تو . . .

این دنیای زیبایی و کمال ، این دنیای خوبیها و صمیمیتها ، این دنیای آرامش و جمال ، این دنیای دشت آخرت که باید بنده گان تو فارغ از همه کس به طاعت و بنده‌گی تو مشغول باشند و کشاده بال در فضای محبت تو پرواز کنند ، غوطه زنند وشنا نمایند . . . . چاره چیست جز رحمت بیکران تو که بنده‌گان مستضعف تورا از چنگ اهریمن خبیث ، جنود شیطان خناس و جهانخواران بی مسلک و ددمنش نجات دهد؛ نجات دهد از شریرترین جنبنده‌گان روی زمین که عرصه عریض و وسیع امکان را بر بنده‌گان مخلص تو تنگ کرده ، روی زمین را به پارچهٔ آتش سوزان و گدازان مبدل کرده اند و لحظه یی نمیگزارند که مستضعفان تودم از آرام زنند و سخن ازکام !

آری خوانندهٔ عزیز ! در همین لحظ با «حبیب» سرد دچار شدم : با حبیبی که شلاق جفای جباران عصر همه چیز را جز ایمان ازوی گرفته بود فقط چهار تا استخوان مانده بود و بس ، از سر گذشتهایش پرسیدم و ازتطاول و دست درازی های دوران و... خلاصه اینکه نوبت رسید به اصل موضوع که آنهم پرسیدن علت آه سرد . . . قطرهٔ اشک و . . . بود ، از او پرسیدم چند سال قبل که شما این پیش آمد را خوب بیاد دارید ، شما به چه منظور آه سردی ، جانگدازی و روانسوزی کشیدید و به تعقیب آن قطره اشکی از چشمان تان سرازیر شد ؟ بازهم گریه کرد ، فریادکشید ، ناله سردادواز عمق اندوه ها وته خانه‌های دل مجروحش ، آغاز به رازگویی کرد: گفت : چندسال قبل که من در محبس ولایت لغمان محبوس بودم دریکی ازشبهایی که بارش نیز به کاسه کاسه میبارید ، شبی بود ظلمانی و تاریک که تو گویی زمان به همه پریشانیهایش امشب بر ریختن خون جوانان ، برسر استکبار به خشم آمده است قوماندان محبس باچند تن از دوستها داخل صحن زندان

شدند ؛ زنگ خطر نواخته شد وهمه محبوسین وارد اطاقهای شان شدند . . . دراین هنگام نام دوتن محبوسین که بامن هم اطاق بودند به صدای بلند خوانده شد ، سن این دو نفر از ١٥ و ١٦ تجاوز نمی کرد باخواندن نامهای‌شان ازجابرخاستند وباکمال شهامت بامن خدا حافظی کردند و گفتندکه برادر ! تاملاقات روز قیامت خدا حافظ ! ! !

من که سن های خام این جوانان راتوأم باشهامت و تعهد و التزام شان با عقیده و ایمان دیدم از فرط خوشی و خفگان گریستم : زار زار گریستم ، دیدم که هردوی شان دستهای شان را بالا کرده و گفتند : «چراگریه میکنی ؟ !» این دستهای مردان است ، باید تحمل زولانهٔ دژخیمانی راکه انسانیت را منافی سلوک اجتماعی (!) شان میدانند و انسان را بخاطر اینکه، حیوانیت شان‌را افشاء نسازد، بباد انتقاد نگیرد، نکوبد و بالاخره ازبین نبرد به دار و زندان و زولانه و شکنجه و اعدام میکشند . . . ما میدانیم که بازگشت ما : چه به عنوان آزادی وچه به عنوان محبوس غیرممکن است ولی معتقد باش و مطمئن فکرکن که درهمین نزدیکیها خون‌ما وامثال مادامان این مستبکران کافررا به‌داد گاه تاریخ کشانده ، علاوه بررسوایی به سوی سرنوشت نابودی و نیستی محتوم به عذاب خدا(ج) کشانیده‌خواهند شد . . . باایشان خدا حافظی کردم و تادم صبح چشم نبستم ! آنها رفتند و چنان رفتند که در روز قیامت ملاقات ما خواهد شد . . .

(پایان)

الحاج عبدالاحد تارشی

پیام مسلمانان محکوم ماورای آمو به مجاهدین قهرمان افغانستان

از آنسوی آمو ز دنیای درد — از آنجا که خون در رگش گشته سرد
از آنجا که در کام الحاد رفت — همه هستیش پاک برباد رفت
از آنجا که خون شهیدان دین — هنوزست جوشان در آن سرزمین
از آنجا که هر ذرهٔ خاک آن — عجین است با خون جنگاوران
فضایش سیه از غبار غم است — زمینش ز اشک عزیزان نم است
ز خاکش نیاید بجز بوی خون — ز آبش نخیزد بغیر جنون
به باغش نروید بجز داغ دل — نبینی بجز درد در آب و گل
از آنجا که در قلب هر کوهسار — فنا گشته بس قلب امیدوار
از آنجا که جانش ز تن برده اند — تنش را اسیر ستم کرده اند
از آنجا که هر سنگ را قصه ایست — ز خون خفتگان دردلش غصه ایست
از آنجا که فریاد هر آبشار — بود ناله در ماتم آن دیار
از آنجا که هر گریهٔ آسمان — بود از غم مرگ آن مردمان
از آنجا که در رگ رگ لاله زار — دود خون قربانیان تزار
از آنجا که هر تپهٔ آن زمین — بود گور صد چاکدل نازنین
از آنجا که گوریست خونین وقار — در آن خفته یک نسل ایمان شعار
در آن گوربس نوجوانست و پیر — در آن گوربس شیر دل ، شیر گیر
در آن خفته بس ماهرو دختران — در آن خفته بس خسته دل مادران
در آن خفته بس طفلکان اسیر — که اندر لب شان نخشکیده شیر
همه کشتهٔ نیش یک اژدها — همه جان سپاریده از یک وبا
ولی این بخون تشنه سرخ اژدها — بهردل فرو برده نیشی جدا
گروهی بود سینه شان چاک چاک — گروهی سر از تن جدا زیر خاک
گروهی شده زیر خروار بم — گروهی شده پاره پاره ز سم
گروهی در آتش گروهی در آب — شده غرقه گاهی و گاهی کباب
گروهی بدل فرقه یی در جگر — دو صد تیر خورده بخون گشته تر

گروهی شهیدان طیاره اند — بخون غرقه جمعی زخمپاره اند
گروهی شده خرد و خاک و خمیر — که بر جسم شان تانکها گشته تیر
گروهی نمانده از ایشان بجا — بجز مشت خاکستری زیر پا
گروهی ز قحطی تهی کرده جان — که روسان ربوده ز کف نان شان
گروهی ز شلاق جان داده اند — گروهی بخون خفته در زیر بند
گروهی ز کار برون از توان — در اردوگهٔ کار اهریمنان
گروهی شده زنده در زیر خاک — گروهی ز تعذیب گشته هلاک
گروهی دو شق گشته اند از کمر — بیکسوی پاو دگر سوی سر
ازینگونه قربانیان بی شمار — بسی کشته این آدمیخوار مار
از آنجا که گرخود زبان داشتی — ز درد و غمش پرده برداشتی
ز ویرانگری های شیطان سرخ — ز انسان کشی های دیوان سرخ
جهان تا ابد غرق ماتم شدی — همه واژه ها واژهٔ غم شدی
از آنجا که گر چشم دل واکنی — غم امت خود تماشا کنی
ببینی چسان ملتی شد هلاک — چسان بادل چاک شد زیر خاک
چسان دین و ایمانش از دست رفت — «بخاری» و قرآنش از دست رفت
چسان مسجدش را ببستند در — چسان عالمش را بریدند سر
چسان هتک حرمت بناموس شد — چه دوشیزه ها طعمهٔ روس شد
چسان پیش چشم پدرهای شان — تجاوز نمودند بر دختران
چسان شهر شهرش بخون رنگ شد — چسان بر مسلمان زمین تنگ شد
چسان هر وجب خاک در بر کشید — تن صد هزاران جوان رشید
چسان آتش سرخ افروختند — در آن قلب اسلام را سوختند
بلی قلب اسلام بود آن زمین — که شد قلب الحاد سرخ لعین
چسان پاره کردند از روی کین — هزاران نسخ از کتاب مبین
چسانش فگندند در زیر پا — شیاطین بی مذهب و بی حیا
چسان گشت گلبانگ آذان خموش — چسان خانقا ها فتاد از خروش
چسان بر منابر دگر نام حق — نشد یاد و از یاد رفت این سبق
چسان در مدارس بنام خدا — قرین شد هم انکار و هم نا سزا
به لینین ثنا گفته شد هم درود — بر آن سرخ شیطان صنع یهود
چسان قطع شد هر سری کو نمود — بدرگاه پروردگارش سجود
چسان تیر دار و ز دشمن درید — هر آن دل که در یاد حق می‌طپید
چسان قطع شد هر زبان از جفا — که بر آن روان گشت نام خدا
چسان کفر و الحاد تطبیق شد — چه با وحشت این زهر تزریق شد

بلی ز ان دیاری که سوزست و درد   وز آنجا که اشک است و آه است و سرد
ندایی رسد دمبدم ، آشنا   به سنگر نشینان جانباز ما
که ای شیر مردان کافر شکن   دلیران سرباز ، روسی فکن
امید دل و جان مستضعفین   حمایت گر حق نگهبان دین
مهین پاسداران نور خدا   ابر قهرمانان ظلمت زدا
بلند از شما نام آزادگی   چو صبح از شما شام آزادگی
شهادت ز خون شما سرخرو   ز مرگ شما بر حیات آبرو
شجاعت بنازد بنام شما   شهامت رهین و غلام شما
تفنگ شما مرگ دارد ببر   به دجال سرخ عدوی بشر
ولی بهر ما زندگی آورد   تحرک و توفندگی آورد
چویک قهرمان از شما جان دهد   دو صد جان تهی کرده را جان دهد
بلی جان تهی کردگانیم ما   ز کف رفته و بی نشانیم ما
که جانبازی تان بما داده جان   به دلها امید و به تن ها توان
شما آن شهابید رخشان و تیز   شیاطین سرخ از شما در گریز
که از نور تان روز شان شد سیه   پلان تبهکاری شان تبه
ولی روز شد شام دیجور ما   منور شده چشم بی نور ما
چو یک روس خونخوار وپست ولعین   ز ضرب شما می افتد بر زمین
صد افتادهٔ ما بخیزد ز جای   بجا آورد حمد و شکر خدای
چو یک خرس روسی شود سینه چاک   ز چنگ عقابان آن خاک پاک
درین جا دو صد سینهٔ داغدار   شفا یابد از زخم و گیرد قرار
چو فردی ز غارتگران زبون   ز تیر شما می شود غرق خون
درین جا به صد ها دل خونچکان   نهد مرهم این قهرمانی تان
ولی ناید از ما بغیر دعا   بجز گریه در پیشگاه خدا
بتاریکی شب بوقت سحر   نهان از شیاطین اشغالگر
بود دست ما دائما بر دعا   بخواهیم با اشک و آه از خدا
که ای آفرینندهٔ انس و جان   مددگار مستضعفین جهان
گرفت تو بر ظالمان را شدید   فقط از تو بیچارگان را امید
به سنگر نشینان افغان زمین   عطا کن چنان بازوی آهنین
که پای تجاوزگران بشکنند   کمونیزم را بیخ و بن بر کنند
ز ضرب دلیران افغانستان   ز ایمان شیر ان افغانستان
فتد برج و با روی زندان روس   رها یابد از بند اسیران روس
بخارای بیچاره یابد نجات   سمرقند را قند گردد حیات

دگر باره در تاشکند حزین
بتابد فروزنده خورشید دین

ز ازبکستان و ز ترکمنستان
دگر بار خیزد صدای اذان

مدارس دگر باره گردد بپا
درخشد بهرگوشه نور خدا

دگر بار خیزند دانشوران
ازین خطهٔ پاک جنت نشان

بفرغانه فرخدا جلوه گر
دگر بار گردد بـه شام و سحر

دگر باره پیغام حق بشنویم
زهـر منبری نام حق بشنویم

ازین محبس لعنتی وارهیم
بدنیای آزادگی پا نهیم

ازین گور تاریک تن برکشیم
ز خاک اسارت برون سرکشیم

ز بند گران وارهـد پای ما
دمد روح در جسم دنیای ما

بگیریم ازین اژدها انتقام
که برگنج ما باشد او را مقام

برانیم این دیورا از وطن
که از خون ما سرخ دارد دهن

دو صد پاره سازیم این دام را
که تیریست پیچیده برپای ما

ببریم چنگال خرس لعین
که درچنگ خود دارد این سرزمین

شیاطین شیاد را سرزنیم
به قلب کمونیزم خنجر زنیم

ز روسی نمائیم این جا اثر
ز الحاد دیگر نباشد خبر

درین ملک برپا شود انقلاب
برآید ز دامان شب آفتاب

بتاریخ گردد رقم این چنین
که شیران کهسار افغان زمین

شکستند سد کمونیزم را
تجاوزگران را بریدند پا

نمودند در موج خون غوطه ور
هجوم آوران را تن و پا و سر

نه تنها در افغانستان عزیز
نمود ارتش سرخ از ایشان گریز

نه تنها در آن سرزمین یلان
شیاطین روسی بدادند جان

که آنسوی آموی در بندهم
بر افراشت آن شیر مردان علم

سرودند آهنگ گرم نجات
نمودند روشن چراغ حیات

اسیران یک قرن الحاد را
نمودند از قید وحشت رها

چنین باشد امید و ارمان ما
پس ای شیر دل قهرمانان ما

نهال امید دل بیکسان
نباید که سازید اسیر خزان

نشاید که این غنچهٔ آرزو
که دلهای ما بسته باشد بر او

بمیرد و نشگفته پرپر شود
ندیده بهار، عمر آن سر شود

دلیران سرباز بهر خدا
بپاس حبیب خدا مصطفی

بهم دست یاری و الفت دهید
ز هم دور بودن بیکسو نهید

صف جنگ تان صف مرصوص باد
ز صف دور باد اختلاف و عناد

همه مشت ها را بفرق عدو
بیارید ای قهرمانان فرو

همه ضربه ها برسر روس به — بقلب کمونیست و جاسوس به
مریزید جز خون روس لعین — مریزید جز خون اعدای دین
بگیرید عبرت ز تاریخ ما — چو «بگذشتهٔ» ماست «حال» شما
به بگذشته ما نیز جنگیده ایم — چو شیران غرنده رزمیده ایم
بهر جبهه صد ها جوان داشتیم — بسی نامور قهرمان داشتیم
بهر دره و دشت عدوی زبون — ز ضرب دلیران فتادی بخون
بهر جا تلالوی شمشیر ها — بهر دره گلبانگ تکبیر ها
حکایت نمودی ز جنگاوران — ز مردان شیر افگن قهرمان
که با حربهٔ تیز ایمان خویش — نمودند احوال روسان پریش
نشد وحشت روس ها کارگر — قیام هر زمان میشدی تیز تر
بهر جبهه پیروز بودیم ما — رخ روس بر خاک سودیم ما
ولی در صف ما فتاد اختلاف — بر آورد دود از نهاد اختلاف
صف ما دو صد گشت و رهبر هزار — نه بل هر دو بیش از حساب و شمار
بیکدیگر خویش دشمن شدیم — پی همدگر بهر کشتن شدیم
جواسیس دشمن بصف جا گرفت — برادر کشی نیز بالا گرفت
نشد کارگر آلهٔ جنگ روس — ولی کرد تاثیر نیرنگ روس
شد آخر خموش آفتاب جهاد — بدست عدو کشور ما فتاد
نه کشور که یک قارهٔ پهنه ور — دل خاک آن مخزن سیم و زر
نه کشور که یک خاک جنت نشان — به سرسبزیش بی مثال جهان
کنون ما اسیران الحاد سرخ — اسیران شیطان شیاد سرخ
شد عمری که قالب تهی کرده ایم — غلامیم یعنی که ما مرده ایم
ز تاریخ ما نیست دیگر نشان — نه از آن همه شوکت باستان
ز کف رفت هم دین وهم خاک ما — مسلط شد اعدای سفاک ما
به پیش نظر کان ما می برند — بخواهند اگر، جان ما می برند
ز طلای سرخ و سیه این وطن — بسی کان دارد، به دشت و دمن
ولی جمله گردیده از آن روس — از آن بهره ور گشته شیطان روس
تجاوز بناموس ما عام شد — به پیش نگه صبح ما شام شد
نه انسان که ماشین کاریم ما — روان و اراده نداریم ما
نداریم راهی بدنیای نور — درین ظلمت سرخ گشتیم کور
فقط یک امید است و آن از شماست — امید از سپاه الهی رواست
که با وحدت خویش برهم زنید — همه نقشه شوم روس پلید
ز خاک خود و ما برونش کنید — در و دست رنگین بخونش کنید

ز دجالی و مکر ناپاک او — حذر از سلاح خطرناک او
بصف ها بپا کردن دشمنی — بود این سلاحش نفاق افگنی
به بنیاد مکرش شرار افگنید — چو این حربهٔ او ز کار افگنید
بخاک افتد این دیو سرخ لعین — نخیزد دگر تا ابد از زمین
ز جنگش رهد ملک ما و شما — درین دو شود بیرق حق بپا
اگر ما بمردیم از اختلاف — وگر جان سپردیم از اختلاف

شما زنده مانید از اتحاد
بما جان دمانید از اتحاد

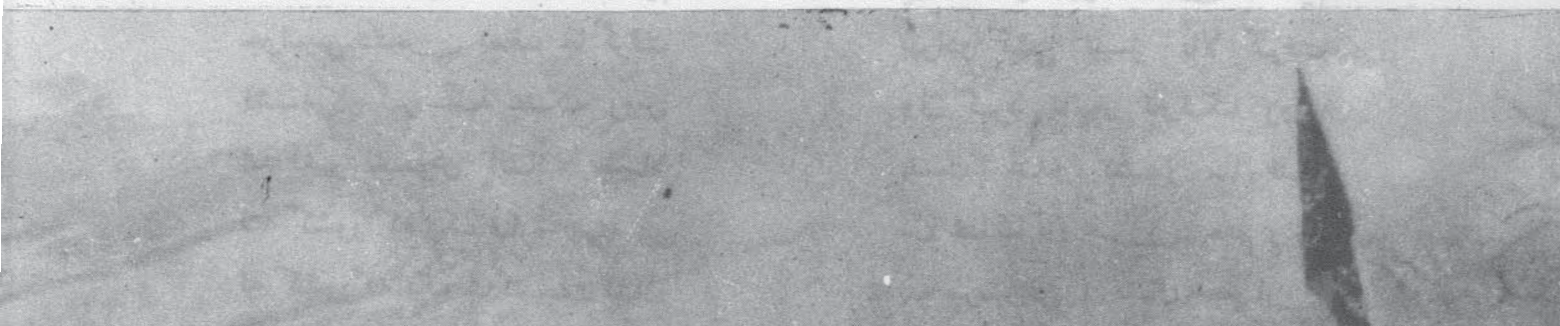

استاد زره

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم معمار تعمیر شخصیت عالم بشر

بایستی یکبار دیگر با کلید ایمان در های مسدود راگشود

در های زندگی را بسته و بهر یکی قفلی محکمی آویخته بودند : در عقل ، دروازهٔ ضمیر، باب فطرت ، دریچهٔ سعادت ، کلکین اخلاق ، کرامت و عدالت همه و همه را با اقفال فولادین مسدود ساخته بودند. و کلید این قفل‌ها همه مفقود شده ، و باز کردن این درها بدون مفتاحی دشوار و نا ممکن بود زمانه بدور محور خود چون دولابی می چرخید سال ها و قرن‌ها پی هم سپری می‌شدند و کسی جرأت باز کردن این ابواب بسته را نداشت و احیانا فلاسفه و حکماء کلیدی از خود تراشیدند ولی موافق آن قفل‌ها نبود، ، نتوانستند که به ذخایر اندوخته آن خانه‌ها دست یابند و احیانا صاحبان زرو زور و تزویر هم دست اندر کار شدند بقصد اینکه در ها را بشکنند و از سرمایهٔ نهفته، درین خانه‌ها بهٔ نفع خود بهره برداری نمایند مگر مؤفقیت نصیب شان نگردید و در نتیجه بـه شکست و ریخت خـود شـان انجامید . با این همه بن بستها دور از حدس بشر کار ساز حقیقی خواست که رحمت جاودانش را شامل حال بندگانش گرداند ، مفتاح آن همه ابواب را بـدست توانـا و کـرم دربـار رسـالت عظـیم حضرت پیامبر اسلام ﷺ سپرد تا این درها را یکی یکی بررخ انسان بگشاید و شبستان این خانه‌ها را با قندیل های تابناک ایمان به الله(ج)، ایمان به رسول(ص) ، و ایمان به روز رستاخیز درخشان و منور گرداند ، پیامبر بزرگوار(ص) با همین مفتاح در عقل راگشود، عقل ملتوی شگوفا گشت نشاط یافت ، توانا گردید و بسیر در آفاق و انفس پرداخت ، آیات را شناخت خدا(ج) را دریافت از کثرت گذشت، بوحدت پناه جست و با پنجهٔ آهنین حلقوم شرک اصنام ، اوهام و خرافات را دریدن گرفت ، حق و باطل را از هم متمایز ساخت حق را بر گزید و سینهٔ باطل را با خنجر ادراک خود درید .

و با این مفتاح در ضمیر بخواب رفته و غنودهٔ انسان را گشود ، ضمیر نایم انتباه یافت ، در شعور مرده را گشود ، شعور مرده انتعاش پیدا کرد . در نفس اماره را گشود ، نفس اطمینان حاصل نمود طوریکه باطل‌در آن دیگر جای پا یی نداشت و بارگناه را تحمل نمی کرد ، تا حدیکه جنایت کار در آستانهٔ عدل به پای خود حاضر شد ، الحاح و زاری کرد تا کیفر عملش را بدوش خود بکشد ، زن گنهگاری نتوانست آرام یابد ، بدادگاه پیامبر مراجعه کرد تا چاشنی عقوبت خود را بچشد در حالیکه مراقبی جز خدا نداشت ، این تهذیب و نجابت نفس بود که عسکری فقیر و پا برهنه ئی تاج کسری را در حالیکه

آنرا از ترس به زیر لباس ژولیدهٔ خویش پنهان کرده بود سعی می‌نمود و می کوشید آنرا پنهان از چشمان بدست امیر خود بسپارد برای چه ؟ برای آنکه آن مال مال خدا است و در مال خدا خیانت مجاز نیست.

و توسط این مفتاح ابواب مدارس و تربیت گاه های اخلاقی بروی افراد اجتماع گشوده شدند مدارسیکه قبلاً زمزمهٔ دانش در آنها مرده و خاموش گشته بود ، معلم با پای تزلزل در آن قدم نهاده و متعلم از جو زهر آگین وی مسموم گردیده بود ولی بعداً که با کلید ایمان در آنها گشایش یافت علم به پایه کمال خود رسید و بابال دین به پرواز در آمد ، دل‌ها را نور بخشید و افکار را صیقل زد تا هر کس نسبت به نفس خود متعلم و نسبت به غیر خود معلم قرار گرفت و کتاب این مدارس قران خدا(ج) و ارشادات پیامبر(ص) بود و در پرتوآن طوری ساخته شدند که دانش آموز آن هر یک بذات خود قرآن متحرکی بودند ، آموزگار این مکتب الهی حضرت رسالت پناه محمد رسول الله ﷺ بود و شعار جاودان وی «انما بعثتُ لاتمم مکارم الاخلاق» شعار احیا گر و انسان ساز بود .

و همچنان با این مفتاح باب دادگاه اجتماعی مفتوح گردید که هر فردی قاضی عادل و حکم مقسطی به بار آمد که مجموعهٔ افراد را (قوامین لله شهداء بالقسط) تشکیل میداد و هر یکی در دادستانی و دادگری الگو و نمونهٔ از عدالت و تقوی بوده ایمان بخدا و ایمان به روز آخرت معیار و مقیاس آن قرار داده شده بود .

و همچنان با این مفتاح باب اخلاق بروی اعضای خانواده‌ها و فامیل‌ها گشاده شد خاله‌ها دار سعاوت ، دار اخلاق و دار تهذیب گردیدند که از فضای آنها نور طلائی با اشعهٔ زرین خود در زوایای تاریک می‌تابید در پرتوآن فرزندانی رشد و نمو کردند که بدور خود هالهٔ از محبت ، اخلاص ، صداقت ، امانت کشیده بودند و از زیر آن چون ستارگان تابناک میدرخشیدند و بسوی یکدیگر نگاه میکردند ، همانا افراد این فامیل‌ها نخستین خشت های کاخ اجتماع بودند که با استعانت هم بناء شکوه مندی ساختند که نظیر آن دیگر بمشاهده نرسید ، چشم

زمانه از فرط انتظار سفیدگشت مگر مثال آنرا دوباره ندید و بانی جلیل در رواق بلورین آن با خط زمردین نگاشت (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیراً و نساء ، و اتقوا الله الذی تساءلون به و الأرحام ، ان الله کان علیکم رقیباً) سر مشق زندگانی این خانواده‌ها و دستور العمل ایشان این شعار گویا بود و در هر صفحهٔ دیوار آن نقاشی شده بود (کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته) وقتی اجتماعی تان به مرحله یی از کمال برسد ، راجع بطرز حیات افراد آن ، چه فکر می‌کنید ؟ در اجتماعیکه اسلام حکومت کند ، قائد و حاکم آن پیامبر عظیم الشان بوده و از ارشادات ارزندهٔ آن پیروی نمایند ، چه فکر می‌کنید ؟ که روابط ذات البین افراد آن بکدام پیمانه رسیده باشد ، چی می‌گوئید ؟ که در این اجتماع مسعود چه نوع ضوابطی حیات آفرین و چه نوع روابطی مهر انگیزی وجود داشته باشد ؟ معامله میان حاکم و محکوم ، آمر و مامور ، قوی وضعیف فقیر و غنی چگونه برقرار میگردیده باشد ؟

راجع بمسایل وریداد های سیاسی ، اقتصادی فرهنگی ، بصیرت ، درایت و تدبیر آنها بکدام اصول متین و استواری متکی بوده است ؟ رهنمای عالم بشریت جوامع انسانی را آنچنان تهداب گزاری نمود که در آن شخصیت های صالح ، مؤمن ، خائف از عذاب الهی خاشع ، امین تبارز نمودند که مطمح نظر شان روز واپسین بوده و بسوی دنیا به چشمی مینگریستند که دنیا برای آنها آفریده شده و ایشان برای آخرت و میگفتند دنیا برای ماست و ما برای آخرت آفریده شده ایم بناء نصب العین همه آخرت بود و همه کار ، مناسب حال آن روز انجام و صورت می‌گرفت تاجر ، صادق - فقیر ، قانع - غنی ، با سخاوت - قاضی ، عادل - رئیس ، متواضع - خادم ، امین و خازن ، حفیظ می‌بود و بس و عکس قضیه متصور نبود ، پس در آن اجتماع ایمان حکومت میکرد ، اخلاص و صداقت حکومت میکرد ، عدل و سعادت حکومت میکرد ، اسلام ساز نده و اصیل حکومت میکرد ، شما میتوانید آن صحنه را با قوهٔ مخیلهٔ خویش تصور کنید ؟ اگر من با قلم رسا آن‌را بشما مجسم کرده نتوانستم ولی در پرده خیال خود آن صحنه تمثیل میگردد ، از آن حظ می‌برم ، دلم می‌تپد، فکر میکنم که از جو آن تنفس می‌نمایم، همانا فاصله‌ها بر هم خورده اند و عالم معاصر با آن عصر یکی شده است ، نا گاه دیده‌ام از صفحهٔ خیال پائین می‌افتد و به روی تابلوی پر چین و شکن عالم معاصر نگاه می‌کنم ، می‌بینم که از چشمه سار حقیقت دوریم و از سرابستان داغی آب می‌جوئیم و می‌خواهیم که عطش سوزان خود را فرو نشانیم و در این عصر تماشا میکنم همه جاغوغا است همه جا آشوب است وروی همرفته همه نا بسامانی‌ها در آن ملاحظه میگردد می‌بینم آن عصر طلائی با طی مراحل نا گوار و فراز و نشیب های نا هنجار در این مقطعي از زمان منتهی گردیده است و می‌بینم که باز در ها را بررخ آمال قفل زده اند و بایستی که این قفل‌ها با مفتاح ایمان بار دیگر گشاده آیند اما آن مفتاح را ابر های سیاه و ظلمت شب های دیجور از انظار پوشیده است، قفل‌ها همان قدیمه اند مگر بانوعیت تازه و ساختمان های متمایز و مشکلات معاصر هم عین مشکلات سابق اند اما با رنگ آمیزی های جدید و اشکال متفاوت و اساس این پرابلم‌ها را ، افرادی‌که نخستین خشت های بنیان اجتماعی اند تشکیل می‌دهند - مشکل سابقه اگر پرستش اصنام بود اینجا هواپرستانند *

اینجا عابدین لذات و ساجدین جاه و مقامات اند رابطه ها از الله گسسته شده و تعلقات با رسالت نبی اکرم (ص) منقطع گردیده است لهذا بشریت با این گونه مشخصات نا موزون خویش مصدر شقاوت و منشای بدبختی‌ها گردیده و در اینجا تاجر، محتکر ـ فقیر ، متکبر ـ غنی ، بخیل ـ خازن مختلس ـ امین ، خاین ـ زعیم ، متعصب مقنن ، طرار ـ مخترع ، قاتل ـ مکتشف ، مؤذی و تبه کارند ، و اینجا درست عکس قضایای فوق الذکر را ملاحظه می‌نمائیم بناء این جوامع باساس فساد و افساد قایم و استوارند و در اینجا قتل و غارت ، خون ریزی و تجاوز به عفت و حق انسانیت عمل دیگری انجام نمی‌پذیرد و امروز ملت های اسلامی هم در یک بعد خلای اخلاقی بسرمیبرند، کرامت و اصالت خود را فراموش کرده اند و از این رو قواعد و شعایر اسلامی را نا دیده انگاشتهٔ نجات خود را از گرداب فنا، تمسک در وسایل سست و فرو مایه در ساحل بیگانه جستجو می کنند وبسوی قوانینی دست می‌یازند که با طبیعت و فطرتشان آشنائی ندارند گویا در حفظ بقای خویش آب حیات از دم افعی میطلبند اصول سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی شان متأثر از قوانین غرب و شرق است تا از قوانین اسلامی و نظام حکومت شان صبغهٔ دیکتا توری دیموکراسی ، سرمایه داری و یا کمونستی دارد چون عوامل بقای خود را نشناخته و بصیرت خود را راجع به سرمایه ئی که از همه بیچارگی ایشانرا بی‌نیاز می‌سازد از دست داده اند لهذا دست گدای بسوی بیگانگان در از می کنند و در حفظ هستی خود در تلاش اند تا بهر شکلی باشد چند صباحی جام صبوح بکام عیش خود بریزند، و زنده بمانند تا از لذایذ مادی کام دل حاصل نمایند ازین نگاه تن بذلت می‌دهند و با حیات مرگبار و ننگین ساخته اند بی‌خبر از اینکه زمانه بحال ایشان گواه است که جز خسران مبین ، از خیانت در زمینهٔ دین خدا(ج) دیگر بهره ئی ندارند .

پس بایستی یکبار دیگر برای اینکه هدف اصلی زنده‌گی خود را در یافته باشیم ، کلید ایمانرا از زیر بال های گسترده ئی ابر های سیاه برون آورده و با آن در های سعادت را به روی خویش و عالم بشریت بگشائیم و باید متوجه بود که این قفل فطرتاً جز با کلید ایمان با مفتاح دیگری باز نمی‌شود زیرا هر چیزیکه با طبیعت فطرت نا ساز گار باشد نتیجه مطلوب ببار نمی‌آورد و نباید فکر کرد که انجام این عمل دشوار است ، زیرا همه اسباب سعادترا مهیا کرده اند چرا که دین یکبار ، راه تکاملی خود را طی کرده است راه هموار است چیزیکه از ما می‌خواهد عبارت است از یک قیام متین و یک تحرک نشاط انگیز تا قدم بقدم این خط درخشانرا دنبال نمائیم اینجاست که با مفتاح ایمان در های سعادت را خواهیم گشود انشاء الله و اجتماعی تشکیل خواهیم داد که از هرنگاه جواب‌گوی نیاز مندی‌های حیاتی ما بوده ، سعادت و کرامت از دست رفته ما دوباره احیاء میگردد ، باید اول این خشت‌ها که بنای زیست باهمی را تشکیل می کنند اصلاح گردند ورنه محال است بر زیر بنای معوج و فاسد ، بنای عالی و با شکوه تعمیر و آبادان کرد ، و این خشت‌ها من ، تو ، احمد و محمودیم و این اصلاح گرانی هم کلیدی دارد و آنهم یک چیز است و آن ایمان کامل است وبس .

و من الله التوفیق

PROPERTY OF ACKU

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

د مقدام بن معدیکرب له یو روایت نه چې له حضرت رسول الله (ﷺ) څخه یې کړی دی ، د شهیدانو مقام او امتیازات داسی ښودل کیږی :

۱- د شهادت په رومبنیو شیبو کی یی گناهونه وربښل کیږی او په جنت کی یی د اوسیدلو ځای وریښودل کیږی .

۲- د قبر له عذاب نه نجات ورکول کیږی .

۳- د قیامت ورځی د لوی غم (فزع اکبر) نه امان مومی .

۴- (۷۲) حوری به د ده په نکاح کی وی .

۵- د یاقوتو یو تاج به یی به سر کیښودل شی ، چی هره مرغلره یی له دنیا او هغه څه چی په دنیا کی دی غوره وی .

۶- د اویاوو تنو خپلوانو په باره کی یی شفاعت منل کیږی .
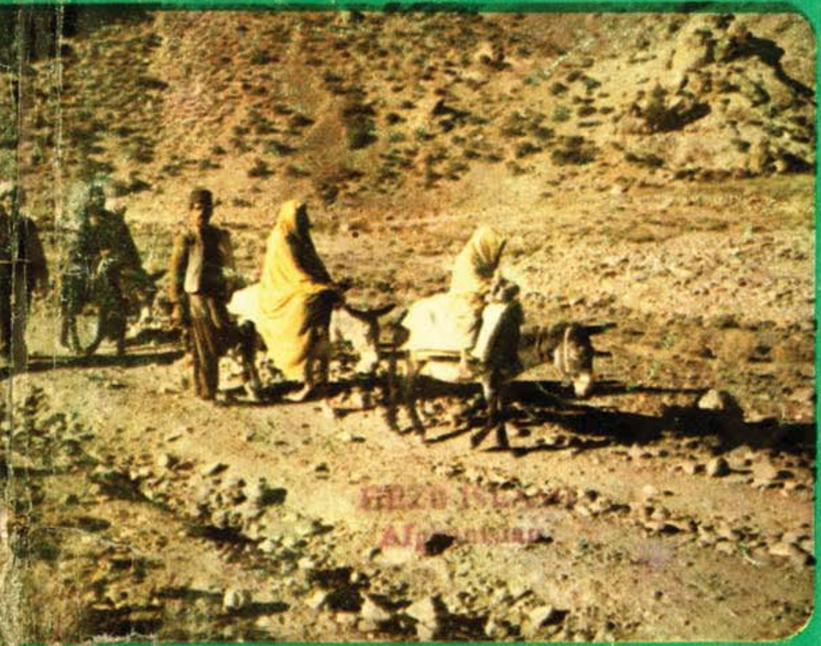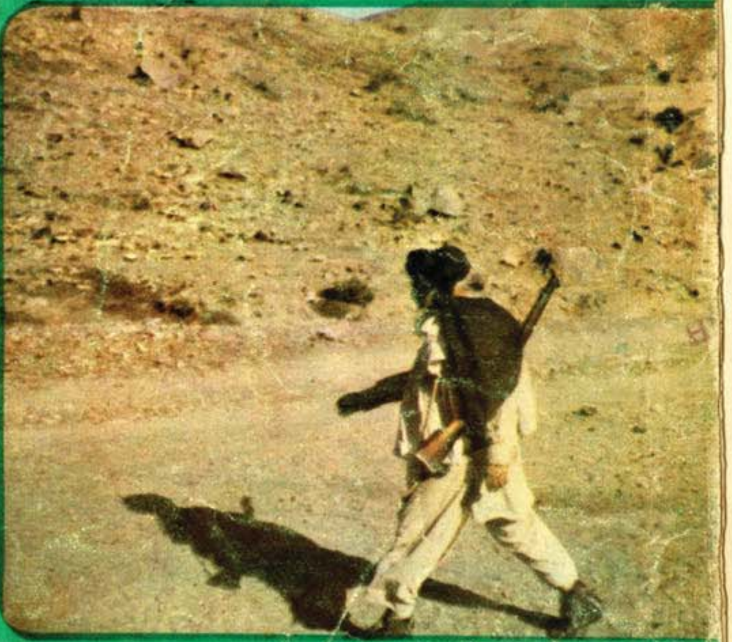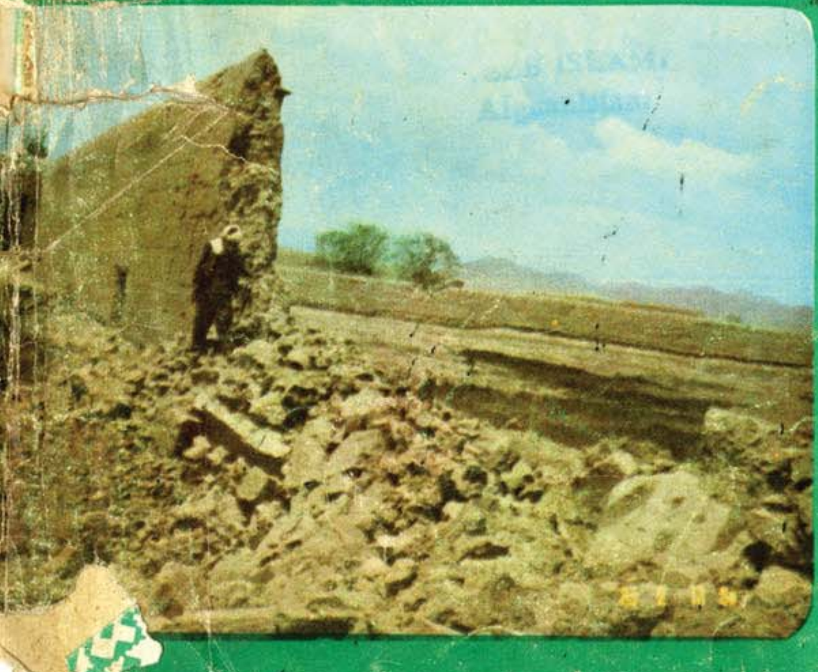
آدرس مکاتباتی ما :
حزب اسلامی افغانستان کمیسیون ارشاد فرهنگ
مدیریت مجلهٔ شفق ـ نمبر پوست بکس ۲۹٤